An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES

چشم انداز ®

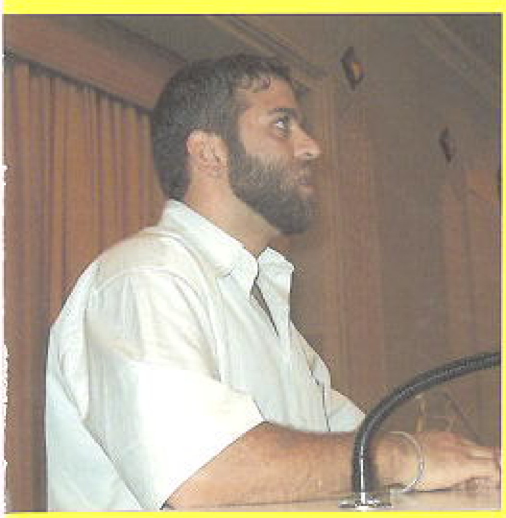
CHASHM ANDAAZ ®

No. 122 July/August 2005 ۵۷۶۵ تموز و آو ۱۳۸۴ شماره ۱۲۲ مرداد/شهریور

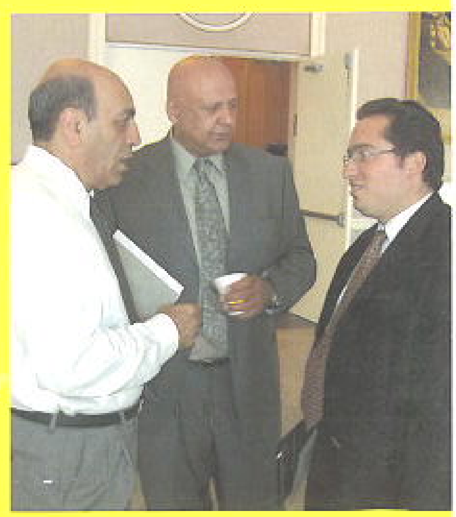
IRANIAN JEWISH CHRONICLE



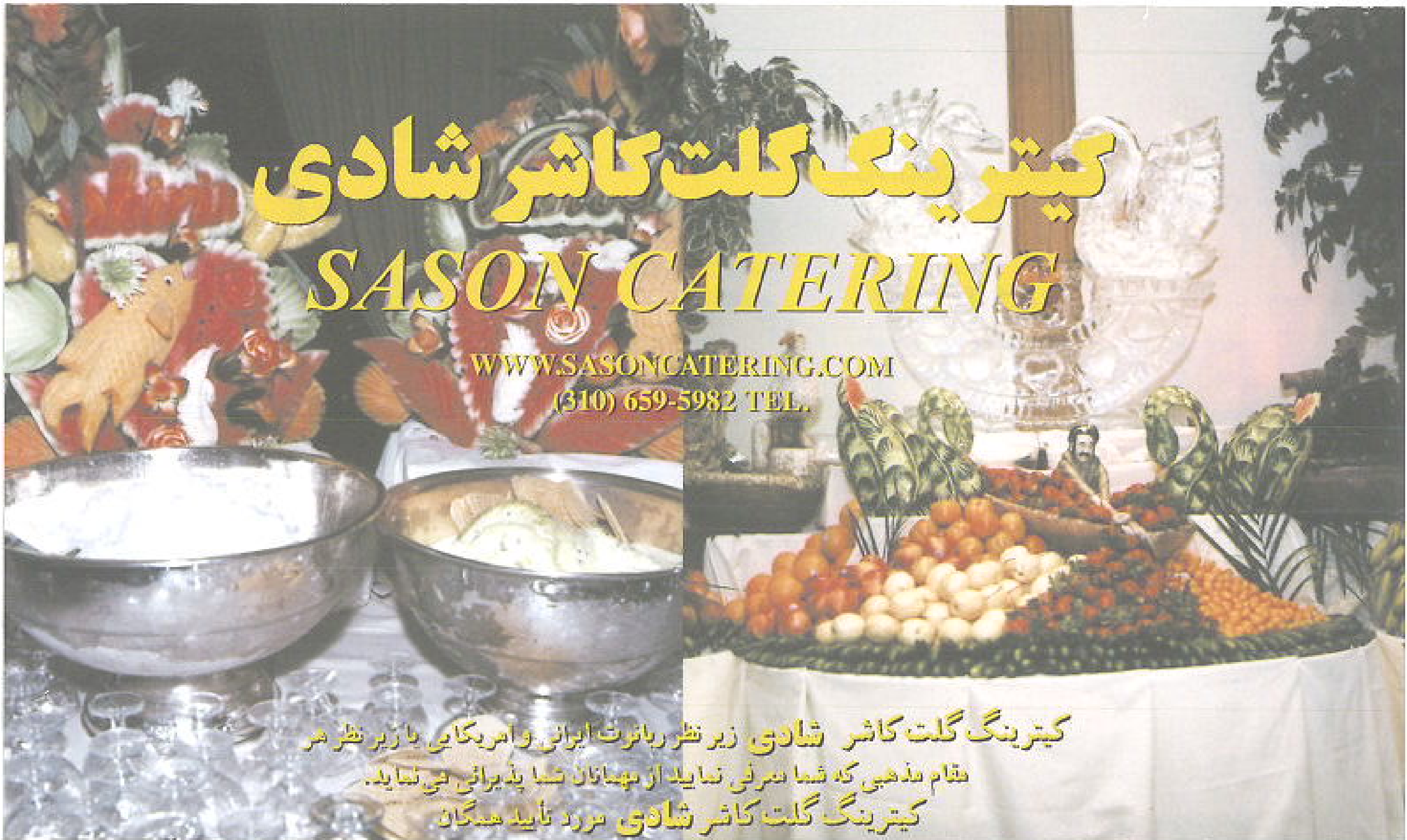
برای پروازی دوباره







بهاء ۳ دلار





8626

West Pico

Boulevard

Los Angeles,

California

90035

Fax

(310) 360-0138



در این شماره می‌خوانید

Published by: IRANIAN-AMERICAN JEWISH ASSOCIATION
P.O. BOX 3074
BEVERLY HILLS CA 90212-9879

سردبیر: داریوش فاخری

با همکاری: پروفسور امنون نتصر - ایرج فرنوش - مهندس بهروز برنا - آلبرت دانش‌راد - شهره نوفر - رزا کیائی - مهندس مسعود ترمه‌چی - خانم دکتر ناهید پیرنظر.

مدیر داخلی: لیلی کاهن روابط عمومی: عاشر آرام‌نیا تایپ و صفحه‌آرائی: مینو حمودوت ۶۹۶۳-۶۶۶(۳۱۰)

با همیاری: اختر برلوا، سعید بنایان، فریدون فولادی و شهرام سیمان

چشم‌انداز نشریه‌ایست برای بازتاب افکار و دست‌آوردهای یهودیان دنیا، هدف ما روشنگری واقعیت یهودیت، مسایل، آرزوها و امید یهودیان، مبارزه با نژادپرستی و همراهی با هدف‌های بشر دوستانه انسان‌های جهان می‌باشد.

نظرهای نویسندگان، متعلق به آنان است و لزوماً بازتاب دیدگاه چشم انداز نیست. چشم‌انداز، در انتخاب مقاله‌های رسیده آزاد است و درستی و نادرستی مندرجات آگهی‌ها، به عهده‌ی صاحبانشان است. نوشته‌ها و عکس‌های رسیده، بازپس فرستاده نمی‌شوند. نامه‌های بدون نام و نشانی، قابل استفاده نخواهد بود. در صورت تمایل، از مقالات شما، با امضاء محفوظ، تحت حمایت قوانین آمریکا استفاده می‌شود.

شماره تلفن و فکس سازمان سیامک:

تلفن: ۹۸۴۶-۸۴۳(۳۱۰) فکس: ۹۲۶۶-۸۴۳(۳۱۰)

P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212

هم قبیله عزیز:

این تازه ترین شماره چشم انداز را به عنوان هدیه ما پذیرفته اید و دارید میخوانید. چشم انداز، پر تیراژترین و معتبرترین نشریه ای که یهودیان ایرانی تبار آن را در سراسر دنیا میخوانند، سند پایی هویت امروز ما در جهان است.

این نشریه را نه تنها ما یهودیان، بلکه دیگران نیز، نشانه ای قابل اعتبار از نحوه زندگی و تفکر جامعه امروز ما میدانند.

دست اندر کاران چشم انداز، این وظیفه انسانی و قومی خود را به رایگان انجام میدهند و با صرف وقت و انرژی که میتوانست باعث درآمد بیشتر در تجارب شخصی و یا گذراندن با خانواده بگذرد، این نشریه را در دسترس عموم میگذارند تا جامعه بی نام و بی هدف نمیرد.

با پرداخت مبلغ اندکی، مشترکین این نشریه، چشم انداز را به طور مرتب و دائمی در محل کار و یا خانه خود، دریافت میکنند.

شما هم میتوانید علاوه برای دریافت چشم انداز، آن را برای عزیزان خود در سراسر دنیا آبونه شوید.

6107 Wilbur Avenue
Tarzana, Ca. 91335

تلفن:
(۸۱۸) ۳۴۲-۹۳۰۳ (۳۱۰) ۸۴۳-۹۸۴۶ (۸۱۸) ۳۴۲-۹۳۶۰

ERETZ - SIAMAK

چشم انداز "صدای یهودیان ایرانی در جهان"

تخفیف ویژه برای ارسال مستقیم مجله به شما (بهای تک شماره ۳ دلار)

میکوشیم از بودجه کمکهای مادی به افراد نیازمندی که به سازمان سیامک مراجعه میکنند برای هزینهٔ چاپ مجله استفاده نکنیم.

به همین خاطر، چشم انداز را فقط برای کسانی پست خواهیم کرد که آبونمان خود را فرستاده باشند.

چشم انداز را برای خود و یا کسی که دوست دارید، آبونه شوید

☐ آبونمان یکساله ۱۸ دلار — آبونمان دو ساله ۲۴ دلار

☐ دانشجویان (با ارائه کپی کارت تحصیلی) یک ساله ۱۰ دلار دو ساله ۲۰ دلار

☐ به دلیل عدم استطاعت مالی قادر به پرداخت آبونمان نیستم ولی مایل به دریافت چشم انداز میباشم.

نام و نام خانوادگی: ____________ آدرس: ____________

Tel., Home: (   ) ____________ Bus: (   ) ____________

☐ cash ☐ Check No. ____________

☐ Credit Card Type ____________ No. ____________

Expiration Date ____________ Signature ____________



نوشته: داریوش فاخری

برای پروازی دوباره

بودنت یاری ام میکند که دریابم،
جهان تا کجا زیباست.
"گوته"

به ارتفاع بلندای انکار جامعه چشم دوخته ام. صدایشان را در سکوتشان میشنوم "که ما در جامعه مان معتاد نداریم"، "که ما از این فاجعه بدوریم" و یا "مصونیم". به آمارها نگاه میکنم که میگویند بین ۱۰ تا ۱۲ درصد جامعه آمریکایی به مشروب و مواد مخدر معتاد است. چرا که این مواد لذت و شخصیت اجتماعی و یا راه فراری از موقعیت در برابرشان میگذارد. این آمار به آمار جامعه ما شباهت زیادی دارد.

یهودیت و فرهنگ آن، برای مسئولیت فردی و سلامتی و نشئه و مست نبودن ارزش قائل است و برای همین نیز دلواپس عوارض مضر و خطرناکی که با لذت استفاده از مواد مسکرآور همراه است، میباشد.

فرهنگ یهود، استفاده از الکل را قدغن نمیکند، اما برای آن حدّ و حدودی قائل است. بر اساس سنت و ارزشهای یهودی اعمال ما میبایستی بر اساس فکر باز و مسئولانه باشد. ما نمیتوانیم مراسم مذهبی، وظایف قانونی یا اعمال سیاسی را در حین استفاده از این مواد بجای بیاوریم. اگر مست باشیم حتی قادر نیستیم که در مراسم دعا شرکت کنیم.

در مورد مواد مخدر نیز، ارزشهای یهودی، صدمه زدن به سلامتی، زخمی کردن بدن و وارد کردن زهر کشنده به آن را ممنوع میدانند.

روز یکشنبه ۷ آگوست ۲۰۰۵ به همت مجتمع فرهنگی ارتص سیامک و با مشارکت بنیاد نریا یومطوبیان، دعوتی از جامعه به عمل آمده بود. در این گردهمایی میخواستیم بار دیگر و این بار در انظار عمومی، اعلام کنیم که آری **"انکار بس است"**. ما در جامعه مان کسانی را داریم که



از راست به چپ: استوار داریوش سامیح، آلاله کامران، دارا ابائی، دکتر شمسیان و داریوش فاخری

در حال کشمکش و تقلایی مذبوحانه با غول کشنده اعتیادند و از لحاظ فیزیکی، اجتماعی و روحانی و انسانی، دارند درد میکشند.

میخواستیم برای باری دیگر، نه تنها در خفا به آنها کمک کنیم و دیگران نفهمند، بلکه در انظار عمومی بگوئیم اعتیاد به مواد مخدر، الکل، داروهای مسکن تبعیض قائل نمیشوند. برایشان مهم نیست که در بورلی هیلز زندگی میکنید یا اورنج کانتی. تین ایجری هستند که به مدرسه TAFT در ولی میروید یا Beverly High، مهم نیست که نوجوانید، ازدواج کرده اید، پدرید یا مادرید، یهودی هستید یا مسلمان، آمریکایی یا ژاپنی!!

خواستیم بگوئیم، آری. تصورش مشکل است اما اعتیاد به الکل و مواد مخدر در دبیرستانهای ما و بین نوجوانان یهودی ما دارد بیداد میکند.

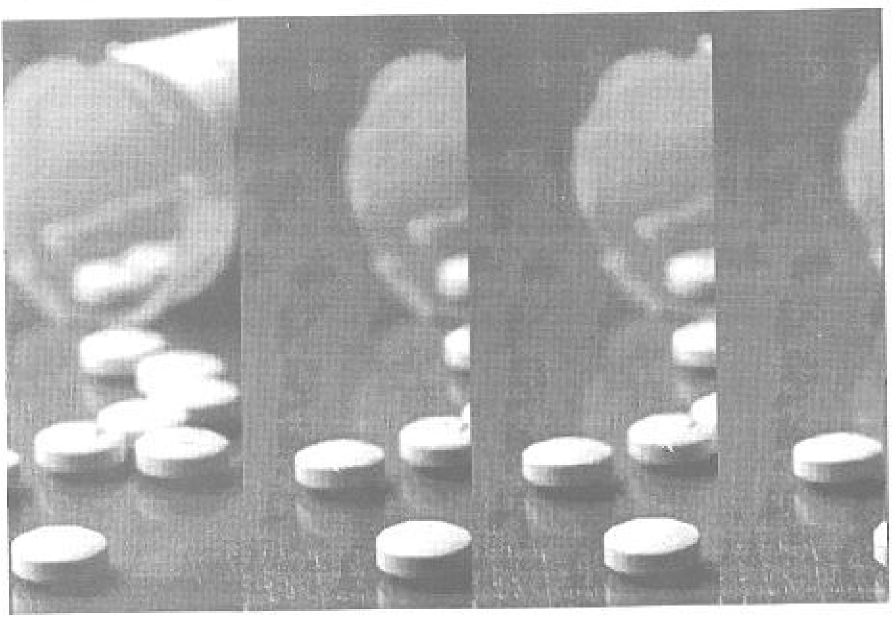
خواستیم بگوئیم که نوجوانان ما در دبیرستانهای بورلی هیلز و Calabases نه تنها مواد میکشند بلکه در پخش و فروش آن دست دارند.

خواستیم بگوئیم که آنها هم دچار بیماری مهلک جامعه مان هستند. میخواهند پول داشته باشند. زود داشته باشند، و مردم آنها را بالاتر از خودشان بدانند. میگوئید، اینجوری نیستیم؟ این جوری نیستند؟

سالهاست که ما، در سازمان سیامک این معتادین نوجوان و جوان و متأهل و مسن را دیده ایم. صدایشان را شنیده ایم و دستشان را گرفته ایم.

هنوز صدایشان در روح ما می پیچد. نمیتوانستیم و نمیتوانیم تنهایشان بگذاریم. چرا که نمیتوانستند به تنهایی بجنگند. نمیتوانستیم از صورت جلسه سازمان مان بیرونشان نگه بداریم. نمیتوانستند از ذهن ما و جامعه بیرون بروند.

آنها، برای ما، دارای پوست و استخوان و گوش و چشم و خون بودند و نه



یک نمره در آمار آمارگران. آنها هم پوست و هم استخوان و هم خون جامعه اند. مثل تک تک ما. دنیای تنهایی "به من چه" یا "من مصونم" دنیای ما نبود.

ربای Kerry M. Olitzky که کتابهای فراوانی در مورد اعتیاد و یهودیت نوشته، عقیده دارد که "هر شخص معتادی، حدود ۱۵ نفر از نزدیکان خود را دچار این مسئله خود میکند" در میان جامعه ما که خانواده ها بیشتر به هم نزدیکند و گستره پهناورتری را دارند، این نمره بسیار بالاتر خواهد بود.

در جلسه روز یکشنبه جامعه را دعوت کرده بودیم تا بپرسیم: آیا بایستی از دنیای کوچک و خلوت شخصی خودمان آنها را برانیم؟ دردرشان را نبینیم؟ رنج و استغاثه کمکشان را انکار کنیم و روی برگردانیم؟

آمدیم بپرسیم: آیا نسل آینده ما، بچه های دبستانی ما، از این بلای خانمان سوز در امان خواهند بود؟

آمدیم تا بگوئیم: که میخواهیم به این پاره های جانمان کمک کنیم تا قصه بهتری برای خودشان بنویسند. تا قصه بهتری برای آینده مان بنویسیم.

آمدیم تا بگوئیم: یهودیت و تعالیم آن، سنت و فرهنگ آن، منبع غنی ای است برای تغییر دادن شرایط و بهتر کردن آن.

آمدیم تا بگوئیم: که هر نفسی که آنها و جامعه فرو میدهند میبایستی نفس زندگی باشد نه نفس نابودی و نومیدی. که به قول نویسنده ای: این زندگی، زندگی حقیری نیست. این انسان است که خالق حقارت است.

در تورات، سفر برشیت، قابیل پس از کشتن برادرش هابیل، در جواب خداوند که میپرسد برادرت کجاست؟ میگوید: **"مگر من مسئول برادرم هستم؟"**

همه میدانیم که جواب مشه به این سئوال چه بود؟ مردخای چه جواب داد و اوراهام در برابر نابودی سودوم و گمورا چه واکنشی نشان داد؟

انکار ما دردی را دوا نمیکند. بحران و فاجعه را از بین نمیبرد. بسیاری از پسران ما، دختران ما و پدران و مادران ما معتادند.

تعدادی از این معتادین تلاش میکنند و ما هم تلاش میکنیم که از این قفس آزاد شوند. تعدادی از آنها در این جلسه روز یکشنبه حاضر شدند و قصه اعتیاد خودشان را برای دیگران تعریف کردند.

یهودیت از ما میپرسد: **آیا من مسئول برادرم هستم؟**

و جواب ما در سازمان و بنیاد نریا یومطوبیان یک آری است با صدایی رسا. چرا که اعتقاد داریم که این نبایستی آینده ما باشد. برای چنین آینده ای به آمریکا نیامدیم و از

ایران فرار نکردیم.

ما اعتقاد داریم که بایستی و میخواهیم که مدارس یهودی ما مبارزه و عواقب استفاده از مواد مخدر بخشی از مواد درسی شان باشد. کمیته های مختلف سازمانها، مخصوصاً کمیته بانوان بایستی این مورد را در برنامه کاری خود بگنجانند. ربای های ما در سخنرانی های مذهبی و هفتگی خود در این باره صحبت کنند و جوانان و کمیته های مربوط به آنان در مراکز فرهنگی ما، در برابر جامعه، مذهبی تر و کمتر مذهبی ها، شمالی ها و جنوبی ها این بحران را بخشی از خود آگاهی مرکز و سازمان خود بدانند.

ما میبایستی:

*** یک شبکه مجهز برای حمایت و کمک در این مورد برای اعضای جامعه بوجود بیاوریم. در این راه دست همیاری تمام سازمانها و افراد جامعه را صمیمانه میفشاریم.**

*** درهای مراکز فرهنگی، اجتماعی و مذهبی خود را برای برنامه هایی مثل "۱۲ مرحله" که به معتادین کمک میکند، باز کنیم تا از تسهیلات ما برای کمک به افراد معتاد جامعه مان استفاده کنند.**

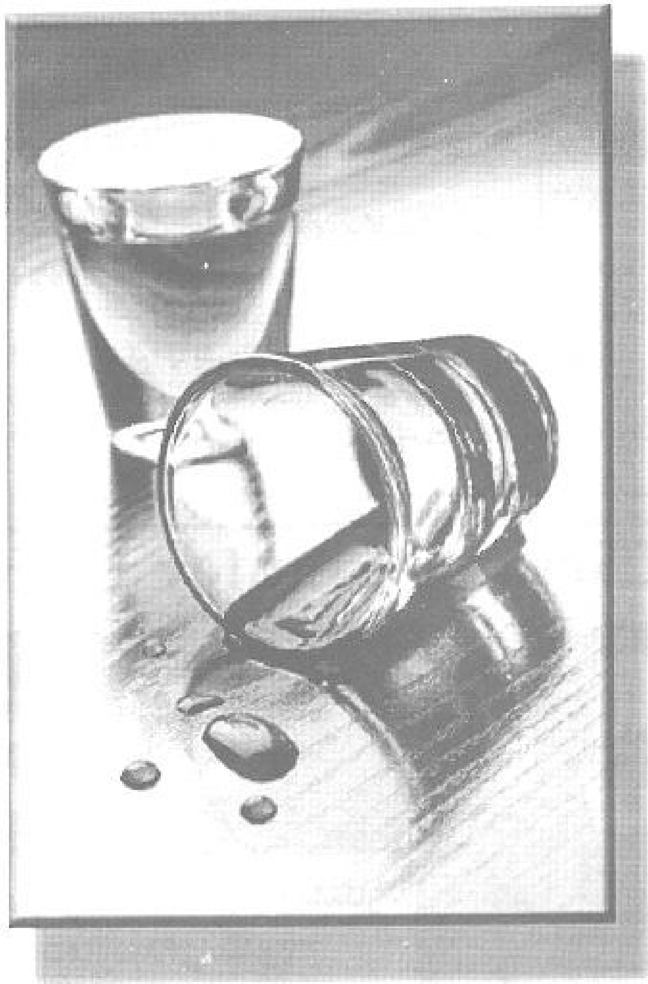
*** با دیگر مراکز ترک اعتیاد و سازمانهای دلسوز، چه یهودی و چه غیر یهودی، ایرانی یا غیر ایرانی همکاری کنیم.**

تنها در آن زمان است که جامعه و افراد آن خود را در این جنگ نابرابر و خانمانسوز تنها نمی بینند. ما چاره ای جز آن که در خط مقدم این جنگ باشیم نداریم.

آینده جامعه ما و فرزندان ما شایسته این تصمیم ما هستند.

ربای حاسیدی پیشنهاد کرده بود که هر مرد و یا زن عاقلی بایستی این دو جمله را همیشه در جیب خود حمل کنند. در یک جیب جملهٔ "بخاطر من دنیا خلق شده است" و در جیب دیگر "از خاک زاده شده ای و به خاک بر میگردی".

سنت یهودی در تلمود از ما میخواهد که **درد کشیده را درمان کنیم** و آن را میتصوای بزرگی میداند. تعالیم یهود می‌آموزد که "**کسی که انسانی را نجات میدهد انگار دنیایی را نجات داده است**". ارزشهای یهودی میگویند که "**همنوع خودت را چون خودت دوست بدار**".



برای همین دکتر ایرج شمسیان روز یکشنبه در آن گردهمایی بود. دکتر شمسیان دارای درجه دکترا در روانشناسی بالینی که بسیاری از ساعات شبانه روز خود را ایثارگرانه در راه کمک به معتادین ایرانی مصرف میکند به حاضرین گفت که مدت ۱۲ سال است که به دور از هر گونه مواد مخدر و یا مشروب زندگی میکند. گفت که ۱۷ سال معتاد به انواع مخدر، منجمله هروئین و کوکائین بوده است. او در حالی که اشک میریخت و بغض اجازه صحبت به او نمیداد، گفت آخرین باری که در این مجتمع (ارتص سیامک) آمدم، روز ختم پدرم بود. بیرون ایستاده بودم. باعث شرم خانواده ام بودم و داخل سالن نشدم زیرا همان روز هم نشئه بودم.

تمامی حاضرین این جلسه همراه او اشک ریختند وقتی که گفت: "پدرم مرد و مرا ندید که پاک شدم و دیگر معتاد نیستم". او التماس و دعا میکرد که پدران و مادران جامعه ما هرگز این تجربه را نبینند. دکتر شمسیان تجربیات شخصی و حرفه ای خود را در اختیار همه گذاشت و از طریق رادیو - تلویزیون و سازمانهای مبارزه با مواد مخدر، هنوز هم میگذارد تا دیگران جوانی ایرانی در تگزاس که در زندان مورد تجاوز قرار گرفته و ایدز گرفته است، این تجربه را در زندگی و خانواده خود نبینند.

دارا هم آنجا بود. دارا آبانی را

میگویم. برادر خوب اجتماع ما. گاه از خودم میپرسم چطور این همه خوبی، این همه ایثار میتواند در جوانی این چنین کم سال جمع شود؟ چقدر همسر و فرزندانش بایستی خوب باشند و از خودگذشته!

با دارا سالهاست سازمان ما همکاری میکند. دارا گفت از کجا بگویم؟ از نوجوانی که در طی یک رد و بدل کردن مواد در دبیرستانی در غرب لس‌آنجلس، به جرم استفاده از چاقو در زندان است؟

از دختران نوجوانی که پس از استفاده از مشروب و مواد مخدری که ناآگاهانه و آگاهانه استفاده کرده اند و حامله شده اند. ۲ نفر از آنها خواسته بودند که دارا به پدر و مادرشان این خبر را بدهد!

میگفت از کجا بگویم؟ که معتادین فعلی میگویند با مشروب خوردن در سن ۱۱-۱۲ سالگی آشنا شده اند و آن هم در برنامه های برمیتصوا و بت میتصوا و بخاطر عدم کنترل و گاه تشویق بزرگترها.

میگفت از کجا بگویم؟ که در Beverly High دخترک ۱۷ ساله یهودی ایرانی ای پخش مواد را به عهده دارد و ماشینی میراند که خانواده اش نمیتوانند برای او بخرند. اکثر پخش کنندگان مواد که هر بار حدود ۳۰۰ دلار برای توزیع و تحویل مواد به دست می‌آورند، به والدین خود میگویند که درگیر خرید و فروش شلوار جین یا اجناس دیگری هستند که فقط با تلفن دست به دست میکنند و پول خوبی میگیرند!!

دارا از دختری میگفت که چندین بار توسط پسران مختلف و در عرض یک شب مورد تجاوز جنسی قرار گرفته تا وارد گنگ آنها بشود.

استغاثه دارا چون دکتر شمسیان این بود: **با فرزندانتان صحبت کنید. سرمشق آنها باشید. با آنها وقت صرف کنید.**

دکتر آلاله کامران،وکیل جنائی از مردم خواست که بچه هایشان را چون او، گاهی به دادگاهها ببرند تا ببینند وقتی نوجوانی با دستبند بر دست و پا، تحقیر شده و درمانده، توسط پلیسهای نگهبان پیش روی قاضی میایستند. تا عواقب استفاده از این مواد آینده سوز و نابود کننده را به چشم خود ببینند. او میخواست که داروها را بشناسیم و علائم اولیه استفاده شان را تشخیص بدهیم تا بتوانیم به خانواده خود کمک کنیم.

او هشدار میداد که کسانی که تاریخچه و سابقه در افسردگی دارند با استفاده از مواد،ممکن است دست به جنایت بزنند.

داریوش سامیح که درجه استواری در اداره پلیس لس‌آنجلس را دارد نیز در میان



جمع بود.

او تجربه خود را از بازداشت و زندان تعریف میکرد. میگفت: برای یک جوان و خانواده ایرانی خیلی سخت است که پس از بازداشت او را دستبند میزنند. دو ساعت او را روی یک نیمکت چوبی می نشانند تا کاغذهای مربوطه را برای بازداشت پر کنند.

در موارد مواد مخدر، آنها را در اطاقکی سرد و بی در و پنجره کاملاً لخت میکنند و تمام بدن و سوراخهای بدن آن را و چه پسر و چه دختر میگردند.

شب در سلولی که شامل ۱۰ تا ۱۵ نفر بازداشتی دیگر است خواهند خوابید. این زندان در اداره پلیس و بهترین زندان است.

او از ۴ نوع زندان، شهری، منطقه ای، ایالتی و فدرال صحبت کرد. از قرار بازداشت (Bail) صحبت کرد که بین ۱۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ دلار، در یک شب، بسته به مقدار مواد مخدر آب میخورد که هرگز به شما بر نمیگردد و Bailman آن را میگیرد. میگفت: در زندانها (غیر از اداره پلیس) در اطاقهایی که بین ۱۰۰ - ۸۰ زندانی دارد خواهید خوابید. در این زندانها،همه نوع زندانی وجود دارد. برخی که برای دفعه سوم دستگیر شده اند و چیزی دیگری ندارند که در زندگی ببازند، قادر به انجام هر کاری هستند.

استوار سامیح میگفت: پسر جوان یهودی ایرانی را در زندان دارند که پدرش هر هفته ۹۰۰ دلار به شخصی که به خانه اش مراجعه میکند تا با زندان تماس بگیرد و از زندانیان بخواهد که به پسر نوجوانش تجاوز جنسی نکنند.

استوار سامیح میگفت: روزی نیست که در زندانهای ایالتی کسی کشته نشود. صدها مورد تجاوز جنسی انجام نگیرد و زندانیها کتک و یا چاقو نخورند.

استوار سامیح تعریف میکرد: که شخصاً قرار بازداشت خانمی ایرانی را صادر کرده که یک جعبه کاغذ آلومینیومی دزدیده بود. چون این واقعه برای دفعه سوم بود که اتفاق میافتاد، او را به زندان فرستاده اند. استوار سامیح ثروت شوهر این خانم را بالای دهها میلیون دلار میدانست.

استوار سامیح درخواست میکرد: بچه ای که مواد مخدر استفاده میکند را به دادش برسید زیرا یا کارش به پلیس و این نوع زندانها میکشد یا میمیرد.

او میگفت: **"ماری جوانا"** در دروازه مواد بدتر و کشنده تر است، آن را سرسری نگیرید.

موسی، جوانی که قبلاً معتاد بود و اکنون با کمک "خباد" در حال پاک شدن است، پشت میکرفن آمد و قصه زندگی خودش را تعریف کرد.

میگفت: ۱۰ ساله بودم که والدینم مرا به مدرسه شبانه روزی در آمریکا فرستادند تا آینده ام را تضمین کنند. بدون سرپرستی پدر و مادر در دبیرستان "ماری جوانا" را امتحان کردم. به مدرسه حقوق هم که رفتم به کشیدن این ماده مخدر ادامه دادم. شروع به استفاده از قرص مخدر کردم. از یکی شروع شد و به ۱۰۰ قرص در روز کشید. آن

قدر درمانده شده بودم که روی به کنیسا آورده و دعا میکردم که بمیرم. خواهران من خیلی دست و پا میکردند که نجاتم بدهند ولی نمیشد. روزی در حال رانندگی، پلیس مرا جریمه کرد. مهم نبود ولی خواهرانم در دادگاه حاضر شده و به قاضی التماس میکردند که مرا به زندان بیاندازد. قاضی به آنها گفت که اختیار این کار را برای یک جریمه رانندگی ندارد.

در این حالت من که حال خودم را نمی فهمیدم به قاضی توهین کرده و در برابر اعتراض او باز هم به این کار ادامه دادم و او هم مرا به ۲ هفته زندان محکوم کرد.

در این اطاق سرد و تاریک بارها از خدا مرگ خواستم. خواهرانم از این فرصت استفاده کرده و از "خباد" درخواست کمک کردند. پس از مراجعه به "خباد"، ۹۰ روز و ۹۰ شب میلرزیدم و خواب به چشمانم نمی‌آمد.

من از **"دانا میلر"** و **"بنی"** ممنونم. Ethan هم که الان دیگر زنده نیست، به من خیلی کمک کرد.

حالا، دوباره به دانشکده حقوق برگشته ام و امیدوارم که درسم را تمام کنم. دارای ۲ بچه ام و با زنم رابطه خوبی داریم.

و مردم اشک ریزان براش دست زدند و دعایش کردند.

"رامید" جوان مجرد، یهودی ای دیگری بود که پشت میکرفن ظاهر شد. برایمان تعریف کرد که ۱۴ ساله بود که والدینش او را به آمریکا و پیش برادرش که معتاد بود فرستاده اند. میگفت اول با خوردن مشروب شروع شد. بعد علف کشیدم. وارد گروه گنگ شدم و تا سال ۲۰۰۳ عضو آنها بودم.

میگفت همه موادی را کشیدم و تزریق کردم. از فرط ناچاری روی به دزدی آوردم و حتی به بانک دستبرد زدم. دو سال و نیم به زندان رفتم تا فهمیدم که **این منم که با مواد مخدر مشکل دارم و نه برعکس** ۶ ماه است که در خباد، تحت معالجه ام.

نصیحت میکرد که از من و تجربه من یاد بگیرید: **از بچه هایتان بپرسید چکار میکنند؟ کجا میروند؟ کی به خانه بر میگردند؟ چه چیزی کم دارند؟ به آنها محبت کنید قبل از اینکه دیگر خیلی دیر شده باشد.**

و مردم اشک ریزان براش دست زدند و دعایش کردند.

شالم

Eretz Alliance School 2005-2006
Programs & Tuitions
6170 Wilbur Ave, Reseda CA. 91335

Programs and Tuitions

<u>Full day program</u>

8:30-3:30	*5 Days*	*$480.00*
8:30-3:30	*4 Days*	*$440.00*
8:30-3:30	*3 Days*	*$405.00*
8:30-3:30	*2 Days*	*$220.00*
Fridays Dismissal 2:00		

<u>Half day program</u>

8:30-12:00	*5 Days*	*$400.00*
8:30-12:00	*4 Days*	*$345.00*
8:30-12:00	*3 Days*	*$310.00*
8:30-12:00	*2 Days*	*$190.00*

Early morning extended-care	*8:00-3:30*	*Mon-Fri*	*$100.00/month*
After school extended care	*3:30-5:30*	*Mon-Fri*	*$140.00/month*

Eretz Alliance School is a loving and nurturing educational center in which children grow socially, cognitively and spiritually. As we encourage children to develop socially acceptable norms, we foster independent thinking and problem solving skills. Through the use of academically and developmentally appropriate hands-on experiences, both in our general studies and Judaic curriculum, our children learn critical and creative thinking skills. The sounds of music and laughter fill our school as the children develop a love for music, art, literature, science, cooking and Jewish life.

For more information call:
Cookie Spancer,
Director (818) 344 3121

تنظیم: لیلی کاهن

گزارش سازمان ارتص سیامک

بدون کمک این فرشتگان کارهای خیریه ما برای اجتماع انجام نمیشد



خداداد ماه گرفته - پرویز و شهین پرتیلی - سهراب روحانی - خانواده پورات - دیوید فریدونی - جمشید متیان - یعقوب جواهری - سیمون و ژاکلین مساچی - مژده مرغزار حریری - بهرام و پوران دلرحیم - ایران کهن اف - ایرج کاهن - بنی خلیلی منش - ثریا و مویز ظریفیان - ماشاء اله و زرین دلرحیم - آشر تابان - Reinherz Chiropractic - Italo Leather, Inc. - Fariborz Fred Matoob Foundation - دکتر ایزک یافائی - رحمت اله احدود - جک و مریم شادی - Eric Y. Siani, D.M.D. - ایمان هارونیان - حمید حکمت جاه - Elaheh and David pasternak - فریبرز تهران زاده

بخش اعظمی از این برنامه ها توسط کمکهای سخاوتمندانه بنیاد نریا یمطوبیان میسر گردیده است.

ناهار بانوان

سه شنبه ۱۲ جولای ناهار بازار بانوان همراه با خواننده و موزیک در محل مجتمع فرهنگی سیامک برگزار شد که مورد استقبال فراوان شرکت کنندگان قرار گرفت.

بازار

روز یکشنبه ۱۷ جولای در محل سازمان ارتص سیامک برنامه بازار و حراج وسائل خانه، کادونی و غیره انجام شد که با استقبال بی نظیری مواجه گردید.

کازینو

سه شنبه ۲۳ جولای در سازمان ارتص سیامک شب کازینو مخصوص جوانان ۲۱ تا ۳۵ ساله بود. شبی پر از شادی همراه با بازی و موزیک و دیدار و گفتگو میان جوانان که هم چون برنامه های پیشین با Soldout مواجه گردید.

سمینار مواد مخدر

یکشنبه ۱۷ آگوست سمینار مبارزه با مواد مخدر و راههای پیشگیری و بهبود با سخنرانان مهمان **آقای داریوش فاخری - آقای دکتر شمسیان و آقای دارا آبائی - خانم دکتر آلاله کامران و آقای استوار پلیس، داریوش سامیح** در سازمان ارتص سیامک برگزار شد که تعداد کثیری در این برنامه شرکت کردند و از شرکت کنندگان در خلال برنامه با چای و شیرینی پذیرائی شد. از شیرینی فروشی وینا به مدیریت آقایان فرهمند وخدوی جهت همکاری در این برنامه و اهداء شیرینی ها تشکر مینمائیم.

شبات نحمو

روز یکشنبه ۲۱ آگوست پیک نیک سالیانه شبات نحمو با روزی خاطره انگیز سرشار از شادی و بازی و غذاهای لذیذ با پذیرائی صبحانه و ناهار و چای و شیرینی همراه با موزیک ورقص و خواننده برگزار گردید که با استقبال زیادی مواجه گردید. شرکت کنندگان با چندین اتوبوس و ماشینهای شخصی خود در یک پارک زیبا در شهر آکسنارد روز بسیار زیبائی را همراه با شادی در کنار یکدیگر گذراندند.







برمیتصوا

در تاریخ ۲۳ جولای مراسم برمیتصوا شدن آقای **کیوان خلیلی** در کنیسای ارتص سیامک به خوبی و خوشی برگزار شد. سازمان انجام این میتصوا را به خانواده خلیلی تبریک میگوید.

اَبی ابن

تبریکی داریم برای **دکتر پژمان بلوریان** برای تولد نوزاد جدید. انشاالله شاهد مراسم برمیتصوا و دامادی ایشان باشیم.

کیدوش

از آقایان **الی راسبی و فریدون پرهامی - ژاکوب کهن زاده - یعقوب نباتی - منصور آقائی و دکتر پژمان بلوریان** که کیدوش شبات های کنیسای ارتص سیامک را هدیه دادند تشکر مینمائیم.

شکوفائی اقتصادی بدون صلح

اول: ایجاد دیوارهای حائل حفاظتی به منظور جلوگیری از نفوذ تروریستها و آدمکشهای انتحاری به داخل کشور

بعداً: صادرات فناوری های بالا در رشته های ایمنی و محافظتی به سراسر دنیا

نتیجه: یک اقتصاد شکوفا



نوشته: نلسون د. شوارتز
Nelson D. Schwartz
Fortune Magazine
تاریخ ۲۰ ژوئن ۲۰۰۵

برگردان: ایرج فرنوش

رکود اقتصادی اسرائیل که از چهار سال پیش با شروع انتفاضه دوم فلسطینیان آغاز و با کم شدن تقاضا برای فناوریهای بالا که عمده صادرات کشور اسرائیل میباشد قوام پیدا کرد.

ولی شاخصهای اقتصادی نشان دهنده این هستند که این کشور دوران رکود را پشت سر گذاشته و اقتصاد آن با رشد چشمگیری رو به بهبود و توسعه است. چند عامل در این مورد دخالت داشته:

* مرگ یاسر عرفات و انتخا ب آقای محمود عباس به عنوان جانشین وی که قرارداد آتش بس را با اسرائیل برای خاتمه دادن به خشونتهای طرفین امضاء کرد.

* عملیات نظامی ایالات متحده بر علیه عراق و سرنگونی رژیم صدام حسین،دشمن شماره یک اسرائیل،که باعث برطرف شدن تنش در مرز خاوری اسرائیل شده.

* سیاستهای جدید بازرگانی و اقتصادی آقای "بنیامین نتانیاهو" وزیر بازرگانی و اقتصاد در کابینه های آریل شارون نخست وزیر. آقای نتانیاهو طرفدار همان سیاستهای اقتصادی و دفاعی که در زمان زمامداری رئیس جمهور فقید آمریکا "رونالد ریگان" در آمریکا اجر شد، میباشد.

* ازدیاد تقاضا برای وسائل فناوری بالا در سطح جهانی که منجر به بالا رفتن صادرات در این رشته ها گردیده.

* پیشنهادات آقای شارون در مورد تخلیه آبادیهای یهودی از غزه و چهار شهرک در کرانه باختری رود اردن که روزنه امیدی در دل مردمان صلح دوست منطقه بوجود آورد.

به نظر پاره ای از تحلیلگران، تمام عوامل بالا در رشد اقتصادی اسرائیل به نحوی مؤثر بوده، ولی هیچکدام از اینها نمیتوانسته مؤثر بوده - اگر امنیت نسبی در اسرائیل وجود نداشت.

به نظر این تحلیلگران ایجاد دیوارهای حائل حفاظتی که در سومین سال انتفاضه فلسطینیان به دلیل اقدامات امنیتی و به منظور جلوگیری از نفود تروریستها و آدم کشان انتحاری به داخل خاک اسرائیل به اجرا در آمد بسیار مؤثر بوده زیرا که دیوارها مانع از نفوذ نیروهای مهاجم و تروریستها به داخل خاک اسرائیل گشته است.

دیوار حائل حفاظتی که از بلوکهای سیمانی پیش ساخته، سیم خاردار مارپیچی شکل و خندقهای عمیق که پر از سیم خاردار است ساخته شده و مجهز به دستگاههای هشدار دهنده الکترونیکی، دوربینهای مدار بسته و نورهای کشف کننده و سایر وسائل کنترل از راه دور میباشند. فلسطینیان معتقدند که این دیوارها زندگی آنان را در کرانه غربی رود اردن به دلیل عزل آنان از زمینهای کشاورزی و بعضی مساکن دیگر مشکل کرده. ایجاد دیوار حفاظتی یک از مسائلی بوده که با مخالفت بسیاری از جوامع بین المللی از جمله دادگاه عالی کشور نروژ روبرو گردید.

> شرکتهای اسرائیلی از مهمترین عضو بورس "NASDAQ" به شمار می آیند و بعد از کانادا دومین مقام از نظر تعداد شرکتها در این بورس دارا میباشند. در سال ۲۰۰۴ صادرات اسرائیل ۲۴ میلیارد دلار بوده که نصف این مبلغ مربوط به تکنولوژی بالا بوده.

ولی مقامات اسرائیلی مصرانه بر این باورند که این دیوارها جهت ایجاد امنیت برای شهروندان خود ساخته ولی به دستور دادستان عالی اسرائیل که به شکایت فلسطینیان رسیدگی میگردد، مقامات اسرائیلی مجبور شدند تغییراتی در مسیر دیوارها بوجود آورند. آنچه مسلم است ایجاد دیوار حائل حفاظتی منجر به کاهش عملیات تروریستی گردیده و طبق آمارهای موجود در سال ۲۰۰۴، ۵۴ فقره عملیات تروریستی و آدم کشی انتحاری در داخل خاک اسرائیل انجام گرفته، در صورتی که در ۶ ماه اول سال ۲۰۰۵ فقط ۱۱ فقره عملیات تروریستی صورت گرفته.

معاهده صلح اسلو به اسرائیلیان آموخت که پیمان صلح به تنهایی برای آنان امنیت نمی‌آورد به این خاطر دیگر از عقد قرارداد صلح با همسایگانشان هیجان زده نمیشوند. آنچه برای آنان اهمیت دارد و ایجاد امنیت و شرایط مساعد اقتصادی است. در این راستا بسیاری از آنان از ایجاد دیوارهای حائل پشتیبانی میکنند زیرا که برای آنان امنیت نسبی بوجود آورده.

عملیات تروریستی علیه اسرائیلیان از بدو تأسیس کشورشان و مهارتهایی که آنان در مبارزه و مقابله با آن کسب کرده اند به آنان امکان داده که در بسیاری از رشته های ایمنی و حفاظتی پیشرو و پیشتاز باشند. امروزه بسیاری از شرکتهای اسرائیلی که در این رشته ها مشغولند توانسته اند که حوزه نفوذی خود را در سطح جهان بطور وسیعی گسترش داده و وسایل و دستگاهها و نرم افزارهای ارائه شده توسط آنان در سراسر دنیا خواستار داشته باشد. وقایع تروریستی ۱۱ سپتامبر در آمریکا به بسیاری از کمپانیهای اسرائیلی امکان داد که موفقیت خود را در بسیاری از رشته های ایمنی و حفاظتی مستحکم تر کنند.

در سال ۲۰۰۴ تولید ناخالص ملی در اسرائیل ۴/۶ درصد بوده. رشد اقتصادی برای سال ۲۰۰۵، ۳/۵ درصد پیش بینی میشود. این کشور رشد اقتصادی خود را مدیون

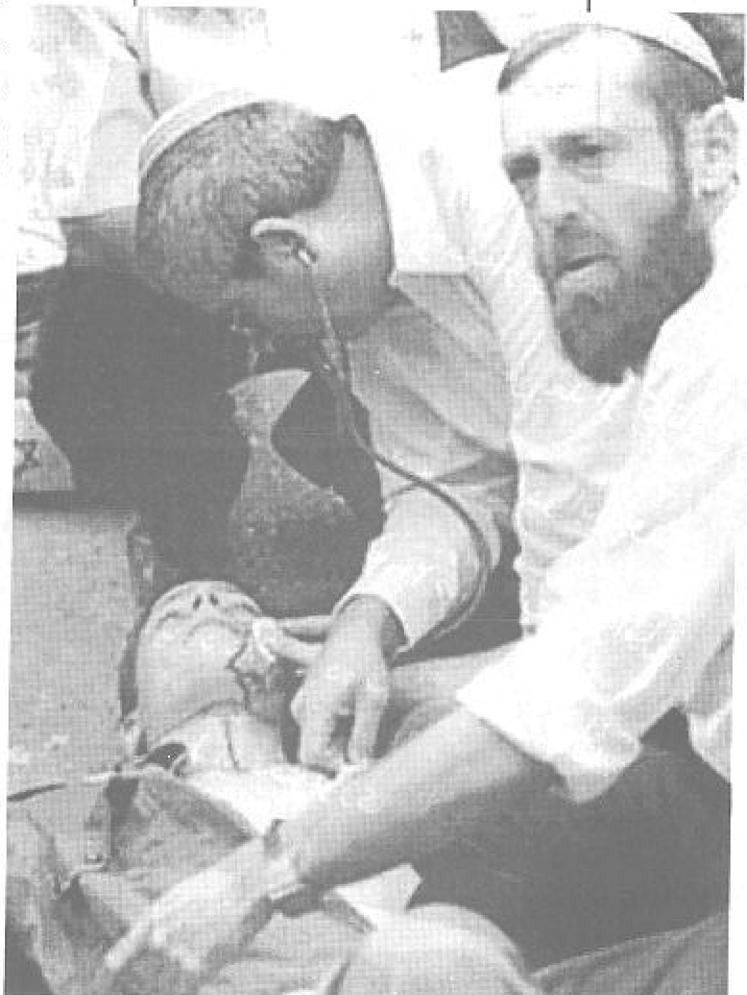
بسیاری از شرکتهایی میداند که در اکثر نقاط جهان رخنه و نفوذ کرده. هتل پلازا نیویورک را به مبلغ ۵۰۰ میلیون دلار خریده. شرکت داروئی "Teva" شرکت آمریکائی "Sicor" را به مبلغ ۳/۵ میلیارد خریداری نموده. شرکت سرمایه گذاری و مالی "Lehman Brothers" ۱۲ کارشناس بانکی و اقتصادی در اسرائیل مستقر کرده که بتوانند در شرکتهای نوپایه اسرائیلی سرمایه گذاری کنند. متجاوز از ۷۰ شرکت اسرائیلی در رشته های فناوری بالا، دارویی، وسایل پزشکی و درمانی، و بیولوژی و غیره در بورس "NASDAQ" ثبت نام و سهامهای آنان خرید و فروش میگردد.

شرکتهای اسرائیلی از مهمترین عضو بورس "NASDAQ" به شمار می‌آیند و بعد از کانادا دومین مقام از نظر تعداد شرکتها در این بورس دارا میباشند. در سال ۲۰۰۴ صادرات اسرائیل ۲۴ میلیارد دلار بوده که نصف این مبلغ مربوط به تکنولوژی بالا بوده.

بازار معاملات املاک و مستغلات که در جریان انتفاضه دوم راکد شده بود دوباره رونق گردفه و قیمتها سیر صعودی طی میکنند.

دو عامل در بالا رفتن قیمت مستغلات در اسرائیل تأثیر گذار بوده. یکی پائین بودن نرخ وام مسکن و دیگر، مهاجرت بسیاری از یهودیان فرانسه که به علت جنبش ضد یهودی در فرانسه به اسرائیل مهاجرت و اقدام به خریدن املاک مسکونی و تجارتی نموده اند.

یکی از شرکتهای موفق اسرائیلی "Nice System" میباشد که از پیشروان ساختن وسائل تلفنی و مخابراتی و سیستمهای بسیار قوی صوتی و تصویری میباشد. این وسائل به



نرم افزارهای هوشمند مجهز بوده که در امور ارتباطات و تبادل اطلاعات بصورت گسترده ای مورد استفاده قرار میگیرند. پلیس شهرهای نیویورک و لوس آنجلس و بسیاری از شرکتهای بورس از سرویسهای ارائه شده این کمپانی استفاده میکنند.

"ISDS" نیز یکی از کمپانیهای ارائه دهنده وسائل و سرویسهای حفاظتی و ایمنی میباشد که تجربیات خود را در راه مبارزه با تروریسم در اسرائیل کسب شده و اینک به عنوان یکی از پیشروان این صنعت در دنیا معروف شده. این کمپانی توسط یکی از مدیران سابق سازمان موساد بنیاد گذاشته شد که بعداً با پیوستن متخصص دیگری که مأمور ضبط و ایمنی هواپیمای ال عال بود توسعه زیادی پیدا کرد. امروزه بسیاری از شرکتهای هواپیمائی و نفتی برای حفظ و حراست هواپیماها و یا حفظ لوله های نفتی خود از سرویسهای ارائه شده توسط این کمپانی استفاده میکنند.

"Magel" نیز یکی از شرکتهای ارائه دهنده وسائل و نرم افزارهای ایمنی میباشد که مسئول ساختن و نصب دیوار حائل حفاظتی میباشد. سرویسهای حفاظتی و ایمنی این کمپانی در بسیاری از نقاط جهان منجمله در کاخ سلطنتی باکینگهام در انگلستان مورد استفاده قرار میگیرد.

یک کمپانی دیگر اسرائیلی سیستم تازه ای تکمیل کرده که میتواند از هواپیماهای مسافربری در برابر حملات موشکهایی نظیر "آستینگر" که از روی شانه پرتاب میشوند محافظت کند. این سیستم که به نام عقاب هوشیار شناسایی میشود بر روی هواپیما نصب میشود که با کمک مجموعه ای از امواج، موشک شلیک شده به طرف هواپیما را از مسیر خود منحرف میسازد.

یک شرکت دیگر اسرائیلی موفق به ساختن یگ دوربین عکاسی بسیار کوچک به اندازه یک حبه قرص شده که شخصی آن را

بدون هیچ خطر و عارضه قورت میدهد. این دوربین ضمن عبور از سیستم گوارشی از اعضای داخلی عکس برداشته و آنرا به کامپیوتر دستی پزشک مخابره میکند. با استفاده از این دوربین کوچک دیگر احتیاجی که به عمل Colonoscopy Endoscopy نمیباشد.

نقطه قابل توجه این است که اکثر این وسائل که توسط شرکتهای اسرائیل عرضه شده صرفاً نتیجه پژوهش و تحقیقاتی بوده که در منابع نظامی، هوایی، فضایی و موشکی در اسرائیل صورت گرفته و اکنون به بازار عرضه میشوند. مقامات امنیتی اسرائیل با ابراز این وسائل تا آنجایی که امنیت ملی را به خطر نیاندازند مخالفتی ندارند و در آن اشکالی نمی بینند.

آقای بنیامین نتانیاهو نخست وزیر سابق و وزیر دارایی و اقتصاد در کابینه های شارون عضو گروه بازهای تندرو حزب لیکود محسوب میشود. وی با سیاستهای آقای شارون در مورد تخلیه آبادیهای یهودی نشین غزه و چهار شهرک در کرانه عربی موافق نبوده و با این عقیده که ایجاد دیوار مسائل حفاظتی موجب رونق اقتصادی شده مخالف بوده. وی دلیل رونق اقتصادی را مدیون سیاستهای اجرایی خود میداند.

آقای نتانیاهو با الهام گرفتن و اجرای بعضی از سیاستهای اقتصادی و مالی آمریکا در زمان زمامداری "رونالد ریگان" رئیس جمهور فقید آمریکا که به "رگانیزم" معروف است تحول بزرگی در اقتصاد اسرائیل بوجود آورده. کم کردن مالیات بر درآمد، واگذاری سهام شرکتهای دولتی به بخش خصوصی، بوجود آوردن بازار آزاد اقتصادی و کاهش دادن خدمات مالی و رفاهی و اجتماعی برای اشخاص فقیر و کم درآمد در این راستا بوده است. بدین خاطر از سال ۲۰۰۳ تا کنون ۴/۱ میلیارد دلار از میزان مالیاتها کم شده و بالاترین نرخ مالیات بر درآمد را به ۴۹ درصد تقلیل داد. (بالاترین رقم مالیات بر درآمد در آمریکا ۳۵ درصد است). واگذاری مؤسساتی نظیر Discount Bank Israel، شرکت هواپیمایی El Al، شرکت تلفن (Bezek) به بخش خصوصی نیز از اقداماتهای نتانیاهو به حساب می‌آید.

کم کردن کمکهای مالی و خدمات رفاهی به اشخاص فقیر و کم درآمد که جزو سیاست نتانیاهو بوده، باعث تغییرات عمده ای در ترکیب جامعه اسرائیل شده و ناراحتیهای بسیاری بوجود آورد.

پاره از اندیشمندان اسرائیل سیاست اقتصادی بنیامین نتانیاهو را بر خلاف ارزشهای عالی و انسانی و عدالت یهودیت میدانند و آنرا مغایر اهداف و آرمانهای بنیان گذاران اسرائیل که مشوق ایجاد مزارع اشتراکی و کیبوتص ها بودند، میدانند نقطه مثبت سیاستهای اقتصادیهای نتانیاهو، کاهش کسری بودجه دولت به میزان ۶/۵ درصد بوده.

در ابتدا انتصاب آقای نتانیاهو به عنوان وزیر بازرگانی و اقتصاد باعث ناخشنودی بسیاری از اقتصاد دانان، صاحبان و صنایع د راسرائیل شده بود. زیرا خاطرات خوبی از دوران نخست وزیری او در طول سالهای ۱۹۹۶ تا ۱۹۹۹ نداشتند. ولی به نظر میرسد که نظر این گروهها نسبت به وی عوض شده و حالا از سیاستهای مالی و اقتصادی وی پشتیبانی میکنند.

با تقلیل علمیات تروریستی صنعت توریسم هم در حال رونق است و تعداد مسافرانی که به اسرائیل مسافرت می کنند به نحو چشمگیری افزایش یافته است.

اسرائیل همچون بهشتی برای یهودیان پس از وقایع هولوکاست (یهودی سوزی) بنا شد و از آن زمان به عنوان یک مرکز امید برای یهودیان در سراسر جهان در آمده و در نتیجه اسرائیل به یک کشور مهاجرتی تبدیل شد و یهودیان از تمام نقاط جهان به آنجا مهاجرت کردند. یهودیان روسی بزرگترین گروه مهاجر را تشکیل میدهد که اکثر آنان از درجات عالی دانشگاهی برخوردار هستند. تعداد مهاجران روس با درجات مهندسی و دکترا در رشته های مختلف بیشتر از تعداد مهندسانی است که در بدو تأسیس دانشگاه تخنیون در سال ۱۹۲۴ تا کنون فارغ التحصیل گردیده. در نتیجه داخل شدن چنین منبع عظیم علمی به بازارهای کار و شرکت در پژوهش و تحقیقات و اشتغال در کلیه رشته های مختلف علمی، پزشکی، فناوری بالا و غیره باعث

شده که اسرائیل بتواند به جرگه کشورهای صنعتی و فناوری بالا بپیوندد. نسبت افراد تحصیلکرده به سایر اقشار جامعه در کشور اسرائیل از هر کشور دیگری بالاتر است. بدین خاطر بسیاری از کمپانیهای بزرگ نظیر Oracle, HP, Sunm, Crosystems, Microsoft و غیره در اسرائیل مرکز پژوهشی و تحقیقاتی گشوده اند و بسیاری از نرم افزارهای عمده توسط بخش اسرائیلی این کمپانیها تهیه شده.

با تقلیل علمیات تروریستی صنعت توریسم هم در حال رونق است و تعداد مسافرانی که به اسرائیل مسافرت می کنند به نحو چشمگیری افزایش یافته.

به رغم این همه تغییرات مثبت که در اسرائیل صورت گرفته، هنوز یک نوع اضطراب و نگرانی در بین اسرائیلیان وجود دارد. تصمیم یکطرفه آقای شارون در مورد تخلیه غزه و چهار شهرک در کرانه غربی رود اردن باعث ناخشنودی گروههای مذهبی تندرو شده و عده ای بیم از آن دارند که مخالفت این گروه با عملیات آقای شارون منجر به خشونت بین یهودیان گردد...عده ای پا را هم از این فراتر گذاشته و صحبت از خطر جنگ داخلی میکنند.

علاوه بر این ظهور جنبشهای سیاسی اسلامی ضد اسرائیل در سرزمینهای اشغالی و سایر کشورهای منطقه همچنان ادامه دارد. آنان نگران تکثیر سلاح های کشتار دسته جمعی مخصوصاً دستیابی ایران به سلاح هسته ای هستند. وضع ناثبات عراق که همچنان اسیر خشونت و درگیری است و به آهن ربایی برای جذب تروریستها تبدیل شده، تهدیدی برای خود به شمار می‌آورند. اسرائیلیان نگران آن هستند که همچون رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی تحت تحریم بین المللی قرار بگیرند. سیاست ایالات متحده در عراق با اعتراض گسترده ای در دنیا مخصوصاً در کشورهای اسلامی منطقه روبرو شده و اسرائیلیان احساس میکنند که مجموعه این عوامل چه در کوتاه مدت و چه در بلند مدت به زیان آنان تمام شود.

شاید به این خاطر است که بسیاری از فرزندان بازماندگان هولوکاست که هنوز میتوانند از تابعیت دو گانه اسرائیلی و کشور زادگاه پدر یا مادرشان استفاده کرده و از مزایای پاسپورت یکی از کشورهای اتحادیه اروپا استفاده کنند تصمیم به مهاجرت دارند. بعضی اندیشمندان بر این باورند که مقامات باید بعضی از رویاهای خود را از سر خارج کرده و از بخش عمده اراضی اشغالی خارج شده. زیرا که به آنان ثابت شده که استراتژی مشت آهنین بر علیه فلسطینیان برای آنان صلح و امنیت نیاورده. این اندیشمندان میگویند که اسرائیل ناچار است دست از مناطق اشغالی بکشد و این کار را نه به خاطر فلسطینیان بلکه به خاطر خودش و جهان یهودیت انجام دهد.

از طرفی مشکل جدی ایالات متحده در این میان حس بی اعتمادی در بین مردم مسلمان خاورمیانه در خصوص اهداف این کشور در این منطقه میباشد پس به نفع آمریکا خواهد بود که برای احیاء اعتبار دیپلماتیک خود در منطقه طرح مسیر صلح را با شدت بیشتری پیگیری و صلح را بین اسرائیلیان و فلسطینیان برقرار سازد. در غیر اینصورت این منطقه روی ثبات نخواهد دید.

اسرائیل باید صادقانه حقوق فلسطینیان را برای زندگی مستقل و شرافتمندانه محترم به شمارد و دست از حکومت بر آنان بردارد و با کمکهای مالی و انتقال تکنولوژی به آنان به وضع اقتصادی و اجتماعی آنان کمک کند. کشور مستقل و مرفه فلسطین میتواند همسایه بهتری برای اسرائیل باشد.

اطلاعیه مجتمع فرهنگی ارتص سیامک

כִּי עָפָר אַתָּה וְאֶל-עָפָר תָּשׁוּב (בְּרֵאשִׁית)

از خاک هستی و به خاک برمیگردی (برشیت)

مجتمع فرهنگی ارتص سیامک جزو یکی دیگر از سرویسهای مذهبی و ملی خود

و میتصوای بزرگ برای رفاه حال خانواده هائی که یکی از عزیزان خود را

از دست میدهند و برای انجام مراسم فرصتی ندارند که در روز مصیبت

به چند تشکیلات مختلف مراجعه نمایند، بدین وسیله به اطلاع عموم همکیشان میرساند

که اکنون در نقاط مختلف: Eden Memorial دارای قطعات زمین میباشد و

علاوه بر آن در شمالی ترین محل، قطعه زمین مخصوصی را آماده نموده که

متقاضیان میتوانند تمام مراحل را فقط با یک تلفن تحصیل نمایند.

چنانچه عایدی حاصل شود برای توسعه مدرسه منظور خواهد گردید.

و ضمناً برای هر قطعه پیش خرید مبلغ ۵۰۰ دلار کسر میگردد.

لطفاً برای اطلاعات بیشتر با تلفن:

(۸۱۸) ۳۴۲-۹۳۰۳

دفتر مجتمع فرهنگی ارتص سیامک تماس حاصل فرمائید.

کتاب دایانتیکس و
Church of Scientology

شهره حکمتی نوفر

"تنها راه کنترل توده ها دروغ گفتن به آنان است. این جمله را با خط درشت در دفترتان بنویسید که تنها راه کنترل هر شخص دروغ گفتن به اوست."

تاریخ یهود در هر کشوری حاکی از این نکته است که اکثر فرمانروایان و مراکز مذهبی غیر یهودی همیشه سعی داشته اند که یهودیان به سوی خودشان جذب کنند تا دیگر یهودی در دنیا باقی نماند. بعضی ها از طریق جنگ و کشتار به این کار دست زده اند همچون مصریان و رومیان در عهد عتیق، مسیحیون در طول جنگهای صلیبی، اسپانیولیها و پرتقالیها در دوران تفتیش عقاید، آلمانها در میان کوره های آدم کشی و مسلمانان از بدو اسلام تا کنون و بعضی دیگر از راه دوستی و مهربانی همچون فرقه بهائیت در قرن گذشته در ایران، گروههای و بعضی از فرقه های به اصطلاح مسیحیت در آمریکای کنونی.

داستانی هست در مورد یهودی معتقدی که به دعوت یکی از فرمانروایان به کاخ سلطنتی میرود. فرمانروا که میخواسته به هر طریق شده این یهودی را مورد تمسخر قرار دهد. انواع و اقسام خوراکهایی رنگارنگی را که میدانسته فرد یهودی نمیخورد را بر روی میز میچیند از خوک بریان شده تا خرچنگ و انواع و اقسام خزندگان و پرندگان را، و رقاصگان و روسپیان و رامشگران که همچون مگس به سر و روی فرد معتقد یهودی می پیچیدند. بعد از خواندن "هموتصی" یهودی معتقد بدون اینکه سرش را بلند کند کمی نان از جیب در می‌آورد و به دندان میکشد.

فرمانروا به تمسخر به فرد یهودی میگوید: "خدای من به من این اجازه را میدهد که هر چه میخواهم بخورم و بنوشم و از هر لذتی در دنیا بهره ببرم، این چه خدایی است که تو می پرستی که اجازه نمیدهد که از این غذاهای خوشمزه بخوری و از لذتهای



جسمی محروم باشی؟"

یهودی معتقد در جواب میگوید: "فرق خدای من با خدای تو این است که خدای من به من قدرت انتخاب میدهد، مذهب من به من قدرت فکر کردن و خوب و بد را از هم جدا کردن میدهد. یهودیت به من یاد میدهد که از بودن با همسر و فرزندانم و خانواده ام لذت ببرم نه از شهوات جنسی.

متأسفانه این روزها نیز عده ای دیگر در کمین من و شما و فرزندان ما نشسته اند. از گروههای افراطی یهودی گرفته تا Jews for Jesus or Church of Scientology و متأسفانه به خاطر مشکلات زندگی و احتیاج به کمک فکری بسیاری از یهودیان ایرانی در این تار عنکبوت گرفتار شده اند و نه راه پس دارند و نه پیش."

هفته هاست که در رادیو ۶۷۰ آگهی های متعددی در مورد کتاب "دایانتیکس" و سمینارهای آن میشنویم و با گفتگو با بسیاری از هم کیشان متوجه شده ام که بسیاری از آنان کتاب آن را خریده اند و به سمینارهای آن نیز رفته اند. شرم‌آورتر اینکه مبلغ ایرانی تبار که مرتب در رادیو داد سخن میدهد خود نیز یهودی زاده است و از یکی از خانواده های معتقد یهودی ایرانی.

همین طور که بسیاری از شما آگاهید در کشورهای مختلف جهان Church of Scientology به عنوان Cult شناخته شده و از دهه ۱۹۵۰ که Church of Scientology پا گرفته تا اواخر دهه ۹۰ تدریس کتاب و یا تعلق به Church of Scientology در بسیاری از کشورها غیر قانونی بوده.

نویسنده کتاب دایانتیکس آقای "ال جی هابارد" که مؤسس کلیسای Church of Scientology نیز بوده یکی از نویسندگان داستانهای خیالی در دهه ۱۹۴۰ تا ۱۹۵۰ بوده. ایشان در نامه ای به یکی از دوستانش آقای Lloyd Eshbach در سال ۱۹۴۹ مینویسد: "داستان نویسی با قیمت یک پنی برای هر کلمه احمقانه است، تنها راه به دست آوردن یک میلیون دلار اختراع مذهب تازه است، بنابراین من مایلم که با ابداع مذهب تازه صاحب میلیونها دلار پول شوم". (۱)

آقای هابارد در سال ۱۹۵۰ Church of Scientology را تأسیس میکند و کتاب دایانتیکس را مینویسد. ایشان در این کتاب و در سمینارهای مختلف ادعا میکند که با کنترل مغز میتوان به آزادی شخصی و فنا ناپذیری رسید. در صفحه ۳۷۰ کتاب دایانتیکس نوشته ال جی هابارد میخوانیم: "ساینتالاژی وسیله ایست برای بالا بردن آزادی روحی و غیر مادی، زیرکی،

> نویسنده کتاب دایانتیکس آقای "ال جی هابارد" که مؤسس کلیسای Church of Scientology نیز بوده یکی از نویسندگان داستانهای خیالی در دهه ۱۹۴۰ تا ۱۹۵۰ بوده. ایشان در نامه ای به یکی از دوستانش آقای Lloyd Eshbach در سال ۱۹۴۹ مینویسد: "داستان نویسی با قیمت یک پنی برای هر کلمه احمقانه است، تنها راه به دست آوردن یک میلیون دلار اختراع مذهب تازه است، بنابراین من مایلم که با ابداع مذهب تازه صاحب میلیونها دلار پول شوم".

فراست، فرهبختگی، سازندگی و جاودانه ماندن. (۲)

یکی از دوستان آقای هابارد در دهه ۱۹۵۰ دستگاهی را به نام "مغز سنج" را به ثبت میرساند که بنا به ادعای مخترع آن با استفاده از این دستگاه میتوان فهمید که کدام قسمت مغز قابل کنترل است و با کنترل آن قسمت و هیپنوتیزم گروهی و شخصی استفاده کنند میتوانند به اوج لذت و آزادی شخصی برسد. با وجود به ثبت رساندن این دستگاه در دهه ۱۹۵۰ استفاده از این دستگاه تا اواخر دهه ۱۹۶۰ غیر قانونی بوده است و اکنون فقط کشیشهای ساینتالاژی میتوانند از این دستگاه به عنوان اسباب مذهبی استفاده کنند.

اجازه بدهید که کمی در مورد لغت "کالت" با شما صحبت کنم. Cult به شاخه های مسیحیت گفته میشود که به باکره گی مریم مقدس و تولد مسیح به عنوان فرزند خداوند اعتقاد ندارند و برای خودشان داستانهای تازه ای را بهم بافته اند و هدف اصلیشان به انحصار در آوردن فکر و مغز و اندیشه پیروانشان است که به این طریق بتوانند آنها را کنترل کنند.

بعد از کلیسای کاتولیک و واتیکان Church of Scientology یکی از ثروتمندترین کلیساهای دنیا است و به گفته بسیاری، منجمله کسانی که دیگر عضو این گروه نیستند، پیروان آن خواسته و یا ناخواسته در سال میلیاردها دلار پول به این کلیسا میدهند و پیروان این فرقه آنچنان شستشوی مغزی میشوند که اگر همسر و یا فرزندانشان به Church of Scientology نپیوندند آنها را از ارث محروم میکنند و تمام پول به صندوق Church of Scientology واریز میشود و یا این فکر را در اعضای خود میپرورانند که مال چیز بیخود و کاذبی است که مانع خوشبختی و رسیدن به بهشت موعود میشود و بنابراین شخص در حالت نیمه هیپنوتیزم به خاطر رسیدن به بهشت موعود تمام ثروت خود را به Church of Scientology میبخشد. شایع است که متأسفانه تا کنون چندین خانواده یهودی ایرانی نیز گرفتار این تار عنکبوت شده اند و صدها هزار دلار سرمایه و حتی منزل شخصی خود را به سایانتالاژی بخشیده اند و اکنون دربدر و بی خانه شده اند.

در گزارشی در یک سایت اینترنتی (۳) آمده است که هزینه ماندن در Church of Scientology شرکت در کنفرانسها و سرویسهای مختلفی که به فرد برای رسیدن به بهشت موعود تحمیل میشود بین ۳۰۰،۰۰۰ دلار تا ۵۰۰،۰۰۰ برای هر تقاضا کننده است. اعضای فعال سایانتالاژی همچون فروشندگان دوره گرد آنچنان به شخص برای پیوستن و بخشیدن مال و فعالیت فرد فشار وارد میکنند که شخص بی اراده نه تنها تمام پس انداز خود را به سایانتالاژی میبخشد بلکه از وام شخصی و استفاده کردن از کردیت کارد هم واهمه ای ندارد. فردی که به Church of Scientology می پیوندد را وادار میکنند که تمام پول کنفرانسها و سرویسهای آینده را نیز قبلاً به صندوق ساینتالاژی واریز کند.

به خاطر چندین اقامه دعوائی که از طرف پیروان سابق در دادگاههای آمریکا مورد رسیدگی قرار گرفته، طبق قانون کنونی ساینتالاژی کسانی که مایلند از Church of Scientology خارج شوند میتوانند از راه تقاضای کتبی پولهایی را که به ساینتالاژی داده اند تا ۳ ماه بعد از خروج از Church of Scientology بازپس بگیرند. ولی به گفته بسیاری از پیروان سابق، بازپس گرفتن اموال و پولهای اهدائی چندان آسان نیست.

ال جی هابارد در زمان دیگری ادعا میکند که Church of Scientology آرتوروز را از بین میبرد، بیماریهای پوستی بهبود می یابد، مرض قلبی درمان میپذیرد. آسم غیب میشود، سوء هاضمه برطرف میشود و بسیاری ادعاهای دیگر (۴). در جایی دیگر ایشان مینویسند که سایانتالاژی تنها راه درمان اثرات شیمیائی ناشی از انفجار بمب اتمی است. (۵)

چه کسانی این ادعاهای ثابت نشده را قبول میکنند؟ کسانی که گرفتار مسائل مختلف زندگی هستند و امیدوار به روزنه امیدی. به همین خاطر بزرگترین همدردی و مبلغین Church of Scientology اول از در دوستی و راهنمایی و همدردی بر می آیند، مثل کلاسهای رایگان انگلیسی و ریاضیات برای کودکان و نوجوانان تا سمینارهای همیاری برای خانواده هائی که مشکل زناشوئی دارند و یا مشکل عصبانیت و پرخاشگری دارند و بسیاری سمینارها و کلاسهای دیگر. ولی رفته رفته از راههای کنترل شدید فرد را مجبور میکنند که در گروه باقی بماند.

چه کسانی این ادعاهای پوچ را قبول میکنند؟ کسانی که گرفتار مسائل مختلف زندگی هستند و امیدوار به روزنه امیدی

با وجودی که در هفته های اول سمینارها مرتب میگویند که هر کسی میتواند عضو فرقه مذهبی خود باقی بماند و جزو گروه ما هم باشد ولی رفته رفته با کنترل شدید همه درها را به روی شخص می بندند. بعید نیست که هواداران Church of Scientology معتقدند که اگر از گروه بیرون بیایند خدا از آنها روی برمیگردند، کارشان را و ثروتشان را از دست میدهند، همین فردا دنیا به آخر خواهد رسید و آنها بطور وحشتناکی کشته میشوند.

برای تبلیغ و به دست آوردن پیروان بیشتر، پایه گذار Church of Scientology به مبلغین خود یادآور میشود: "وقتی عضو جدیدی را برای شرکت در برنامه های سایانتالاژی نام نویسی کردید، در نظر داشته باشید که او باید تا ابد عضو سایانتالاژی باقی بماند. اعضای جدید باید همانقدر برای سایانتالاژی فعالیت کنند که شما فعالیت میکنید. به آنها خیره شوید و در چشمهایشان نگاه کنید و به آنها بفهمانید که دستور ما در این است که مایلیم آنها را مرده ببینیم تا اینکه نتوانند کاری را که به عهده شان گذاشته میشود به درستی انجام ندهند. هیچوقت به افراد روشنفکر تبلیغ نکنید". (۶)

مؤسس Church of Scientology در جایی دیگر مینویسد: "دشمنانی که با ما سرسختانه در جدالند عبارتند از (آ) روانشناسان و روانپزشکان (به غیر از پزشکان) (ب) سران رسانه های گروهی که خود برده روانشناسان هستند، (ت) چند سیاستمدار اصلی که ریاست دفاتر سلامت روان و آموزش و پرورش را به عهده دارند، (ج) رؤسای بانکها و ادارات مالی که آنها نیز دست نشانده روانپزشکان هستند. اینها تنها کسانی هستند که ممکن است باعث گردند که ما نتوانیم به کارمان ادامه دهیم". (۷)

برای تبلیغ و به دست آوردن پیروان بیشتر،
پایه گذار Church of Scientology
به مبلغین خود یادآور میشود:
وقتی عضو جدیدی را برای شرکت در برنامه های سایانتالاژی نام نویسی کردید، در نظر داشته باشید که او باید تا ابد عضو سایانتالاژی باقی بماند. اعضای جدید باید همانقدر برای سایانتالاژی فعالیت کنند که شما فعالیت میکنید. به آنها خیره شوید و در چشمهایشان نگاه کنید و به آنها بفهمانید که دستور ما در این است که مایلیم آنها را مرده ببینیم تا اینکه نتوانند کاری را که به عهده شان گذاشته میشود به درستی انجام ندهند. هیچوقت به افراد روشنفکر تبلیغ نکنید".

اگر از بسیاری از ستاره های سینما و موزیک مثل Tom Cruise, Presilla Presly, Johm Travelta, Leonard D'Caprio, Kristie Allie, Lisa Presly، و بسیاری دیگر بپرسید دلیل موفقیتشان در کارشان چیست فوری جواب میدهند: Church of Scientology

"تنها راه کنترل توده ها دروغ گفتن به آنان است. این جمله را با خط درشت در دفترتان بنویسید که تنها راه کنترل هر شخص دروغ گفتن به اوست". (۸)

در مذاهب و گروههای Cult به عنوان مثال از این تکنیک ها برای کنترل مغز استفاده میشود:

۱ - اجازه تماس و آگاهی گرفتن از خارج از گروه از آنها سلب میشود.

۲ - افکار، احساسات، اعتقادات و نظراتشان به دقت به گونه های مختلف کنترل میشود.

۳ - فشار و استرس، ساعات بلند کار و فراگیری در طول روز و شب.

۴ - کمبود خواب.

۵ - خواندن و صدها بار تکرار دعاهای مختلف در طول روز و شب.

۶ - تشویق به هیپنوتیزم گروهی و شخصی و در نتیجه خلسه شدن و آمادگی دریافت.

۷ - ترس از دنیای خارج از گروه، ترسیم زندگی وحشتناک پر از دردسر و آینده تاریک.

۸ - سلب حق ایراد گیری از اعضای برتر گروه.

۹ - خجالت دادن و تحقیر اعضای

گروه در مقابل دیگران.

۱۰ - فشار برای اعتراف به کارهای ناشایسته قبلی و یا مشکلات.

۱۱ - در انزوا نگاه داشتن شخص حتی از خانواده و دوستان قدیمی.

۱۲ - باور این اعتقاد که خداوند میدهد و خداوند میگیرد: جلوگیری از واکسنیسون کودکان و یا استفاده از دارو و ادعایی که فقط با نیایش و دعا خواندن فرد از بیماری و یا مرگ نجات پیدا میکند.

الی جی هابارد در مورد سرکوبی مخالفان Church of Scientology مینویسد: "اگر شخصی و یا سازمانی در مورد نقاط ضعف ما سخن پراکنی کرد، به یاد داشته باشید که همیشه در مورد او نقطه ضعفی پیدا کنید و اگر چیزی پیدا نکردید، داستانی بسازید که بتوانید او را تهدید و مجبور به تسلیم کنید" (۹) و در جایی دیگر مینویسد: "کسی را به من نشان بده که از Church of Scientology بدگوئی کرده و من درباره گناهان وجرمهای کرده و ناکرده او آنچنان پرونده سازی میکنم که پشت قاضی دادگاه را به لرزه در آورد. (۱۰)

مشکل گرفتاری در این گروهها فقط به Church of Scientology ختم نمیشود. بلکه چندتائی از فرقه های یهودی نیز به همین کارها دست زده اند. از جمله کبالا سنتر در لوس‌آنجلس که برنامه ۲۰-۲۰ روز ۱۷ جون ۲۰۰۵ در مورد آن گزارش مفصلی داد. در همین شهر نیز یکی از مراکز ایرانی اکنون مجانی کلاس تقویتی دبیرستانی و کلاس عبری و روانشناسی و غیره گذاشته. کمپ مجانی تابستانی دارند، بچه ها و نوجوانان را مجانی به دیسنی لند و مجیک مانتن و پیک نیک و کوه نوردی میبرند. ولی مجانی به چه قیمتی؟

البته اگر از بسیاری از یهودیان پرسیم که کدام را ترجیح میدهند؟ راست گرائی افراطی را و یا گرویدن به Church of Scientology، مسلماً اولین حق ارجعیت دارد.

خداوند به ما قدرت انتخاب را داده است و امیدوارم همه در انتخاب خود به آن مرد یهودی معتقد فکر کنند و خوب و بد را از هم تشخیص بدهند.

Glossary:

The following information is provided by Operation Clambake an Internet site. <http://www.xenu.net>

1. Scientology is used to increase spiritual freedom, intelligence, ability and to produce immortality."
- L. Ron Hubbard, DIANETICS AND SCIENTOLOGY TECHNICAL DICTIONARY, copyright 1975, reprinted 1987, p. 370

2. "MAKE MONEY. MAKE MORE MONEY. MAKE OTHER PEOPLE PRODUCE SO AS TO MAKE MORE MONEY."
- L. Ron Hubbard, Hubbard Communications Office Policy Letter, 9 March 1972, MS OEC 384

3. The Church of Scientology charges its members "fixed donations" for its services. The current cost for services comprising the introductory courses through the "upper levels" is estimated at $300,000 - $500,000 in US dollars. Scientology recruiters called Registrars are responsible for enrolling members for services. They frequently use hard-sell techniques, and they pressure members to pay for services far in advance as a demonstration of commitment to Scientology. These advance payments often run to many thousands of dollars, with members pushed to drain savings and retirement accounts, max out credit cards and even sell their homes or businesses and hand over proceeds to the church.

The church has a policy providing for the refund of both money on account and money spent for services actually received, upon written request by a departing member. Despite this policy, many former members report having very great difficulty obtaining refunds; information about efforts (successful and unsuccessful) to get money refunded can be found online.

4. Arthritis vanishes, myopia gets better, heart illness decreases, asthma disappears, stomachs function properly and the whole catalogue of illnesses goes away and stays away."
L. Ron Hubbard, DIANETICS: THE MODERN SCIENCE OF MENTAL HEALTH, 1987 Ed., p. 72

5. "Scientology is the only specific (cure) for radiation (atomic bomb) burns."
- L. Ron Hubbard, ALL ABOUT RADIATION, p. 109

6. When somebody enrolls, consider he or she has joined up for the duration of the universe - never permit an 'open-minded' approach... If they enrolled, they're aboard, and if they're aboard they're here on the same terms as the rest of us - win or die in the attempt. Never let them be half minded about being Scientologists... When Mrs. Pattycake comes to us to be taught, turn that wandering doubt in her eye into a fixed, dedicated glare... The proper instruction attitude is, 'We'd rather have you dead than incapable.'"
- L. Ron Hubbard, KEEPING SCIENTOLOGY WORKING, 7 February 1965, reissued 27 August 1980

7. The names and connections, at this time, of the bitterly opposing enemy are: 1. Psychiatry and psychology (not medicine). 2. The heads of news media who are also directors of psychiatric front groups. 3. A few key political figures in the fields of "mental health" and education. 4. A decline of monetary stability caused by the current planning of bankers who are also directors of psychiatric front organizations [that] would make us unable to function."
- L. Ron Hubbard, Hubbard Communications Office Policy Letter, 16 February 1969, "TARGETS, DEFENSE"

8. THE ONLY WAY YOU CAN CONTROL PEOPLE IS TO LIE TO THEM. You can write that down in your book in great big letters. The only way you can control anybody is to lie to them."
- L. Ron Hubbard, "Off the Time Track," lecture of June 1952, excerpted in JOURNAL OF SCIENTOLOGY issue 18-G, reprinted in TECHNICAL VOLUMES OF DIANETICS & SCIENTOLOGY, vol. 1, p. 418

9. "If attacked on some vulnerable point by anyone or anything or any organization, always find or manufacture enough threat against them to cause them to sue for peace."
- L. Ron Hubbard, Hubbard Communications Office Policy Letter, 15 August 1960, Dept. of Govt. Affairs

10. "Show me *any* person who is critical of us and I'll show you crimes and intended crimes that would stand a magistrate's hair on end."
- L. Ron Hubbard, Hubbard Communications Office Bulletin, 4 April 1965



افکار عمومی درباره یهودیان رو به بهبود است، اما وقایع ضد یهودی رو به افزایش است

مقاله ای به قلم: متیو برگر
Mathew E. Berger
برگردان: مهندس مسعود ترمه چی

واشنگتن، چهارم آوریل - در حالی که افکار ضد یهودی در آمریکا رو به کاهش است، تعداد وقایع ضد یهودی در آمریکا زیادتر شده است و به بالاترین حد در ۹ سال گذشته رسیده است.

"آمریکائیان راه درازی را در برداشت خود از یهودیان پیموده اند،ولی آمریکا از بلای یهودی ستیزی در امان نیست."

این گفتهٔ ابراهام فاکسمن Abraham Foxman رئیس ملی اتحادیهٔ ضد افترا "League (ADL) Anti-Defamation" است که ترتیب این رأی گیری را داده است.

نتایج این رأی گیری، که به تازگی منتشر شد، نشان داده است که ۱۴ درصد از آمریکائیان با تمایلات "ضد یهودی" شناخته شدند،که در مقایسه با رأی گیری سال ۲۰۰۲ سه درصد کاهش یافته است. این رأی گیری هم چنین نشان داده که از هر سه آمریکایی، یک نفر اعتقاد دارد که یهودیان آمریکا به اسرائیل بیشتر وفا دارند تا به آمریکا، و ۳۰ درصد اعتقاد دارند که یهودیان مسئول مرگ عیسی مسیح بودند.

گزارش سالیانه اتحاده ضد افترا ADL در مورد حوادث ضد یهودی خاطر نشان میکند که تعداد این حوادث در سال ۲۰۰۴ در آمریکا ۱۷ درصد افزایش داشته است. طبق این گزارش تعداد حوادث در سال گذشته ۱۸۲۱ فقره بود، در مقایسه با سال ۲۰۰۳ که ۱۵۵۷ فقره بوده است.

فاکسمن اشاره میکند که اگر چه تعداد این حوادث در مقایسه با افزایش حوادث ضد یهودی در اروپا کم است،ولی

نشان میدهد که چگونه گروه کوچکی از افراطیون اعتقاد دارند که آزادی بیشتری برای حمله به یهودیان دارند. این گزارشات رویهمرفته نشان دهندهٔ آن است که بطور کلی از یهودیان آمریکا در اجتماعی بیشتر قدردانی میشود،به جز پذیرش دائمی آنچه که "دروغ بزرگ" خوانده میشود،که سالیان سال است که یهودیان را راحت نمیگذارد، مثل مسئله وفاداری یهودیان به آمریکا و فرضیهٔ مسئولیت مرگ عیسی مسیح.

بسیاری بر این باورند که فیلم مل گیبسون Mel Gibson به نام "شور مسیح" "The passion of The Christ" باعث شود که اعتقاد آمریکاییها را در مورد اینکه یهودیان عیسی را کشتند قوی تر شود. فاکسمن در مورد گیبسون میگوید: "خوب،مسلماً او کمکی نکرد". با در نظر گرفتن اینکه در سال ۲۰۰۲، از هر چهار آمریکایی یک نفر معتقد بود که یهودیان مسئول مرگ عیسی بودند، به نظر فاکسمن این فیلم در بعضی مناطق آمریکا باعث شد تا این اعتقاد قوی تر گردد و ممکن است که نتایج رأی گیری را ۵ درصد بالا برده باشد.

در یک رأی گیری دیگر در ماه گذشته به وسیله گروه خبری مارتیلا Group Marttila Communication انجام شد، از ۱۶۰۰ آمریکایی یک سری سوآل در مورد اعتقادشان نسبت به یهودیان پرسیده شد. اگر کسی با ۶ اعتقاد از ۱۱ اعتقاد موافقت کرده بود، او به عنوان "ضد یهودی" به حساب آورده شده است. از جملهٔ این اعتقادات این بود که "یهودیان امروز در آمریکا دارای قدرت زیادی هستند" و "یهودیان تقصیرات بسیاری دارند که باعث خشم مردم میگردند".

از زمانی که آخرین رأی گیری انجام شد، تعداد آمریکائیانی که به ۱۱ اعتقاد درباره یهودیان جواب مثبت دادند، یا کاهش یافته یا به همان اندازه باقی مانده است. فقط ۱۵ درصد از مردم آمریکا گفته اند که یهودیان در آمریکا صاحب قدرت زیادی هستند، که نسبت به ۲۰ درصد در سال ۲۰۰۲ کاهش نشان داده است.

هم چنین تنها ۱۵ درصد گفته اند که یهودیان بیشتر از سایرین حاضرند که کارهای مشکوک یا نادرست انجام دهند، که این نیز از ۱۹ درصد در سال ۲۰۰۲ کاهش پیدا کرده است. در این رأی گیری احتمال ۲/۵ درصد اشتباه است.

در مقایسه با رأی گیری ADL که در سالهای ۲۰۰۲، ۱۹۹۸ و ۱۹۹۲ انجام شد، آخرین رأی گیری تغییر چندانی در نوع آدمهایی که در گذشته به عنوان ضد یهودی به حساب می‌آمدند نشان داده نشده است. به گفته فاکسمن،این موضوع کمک به معلمان و مربیانی میکند که مشغول درست کردن برنامه هایی برای مقابله با یهودی ستیزی هستند.

برای مثال در اشخاص بالاتر از ۶۵ سال احتمال بیشتری وجود دارد که ضد یهودی باشند تا جوانان آمریکایی. تعداد اشخاص در این گروه،حتی با وجود اینکه سن اشخاص در آمریکا بالا رفته است، ثابت مانده است. این رأی گیری هم چنین نشان داد که در افراد تحصیل کرده احتمال ضد یهودی بودن به مراتب کمتر است. فقط ۵ درصد افرادی که دارای تحصیلات عالیه بودند در گروه افرادی با شدیدترین احساسات ضد یهودی دیده شده اند،در مقایسه با ۱۳ درصد از فارغ التحصیلان دانشگاه و ۳۵ درصد از کسانی که فقط مدرک دبیرستانی داشتند.

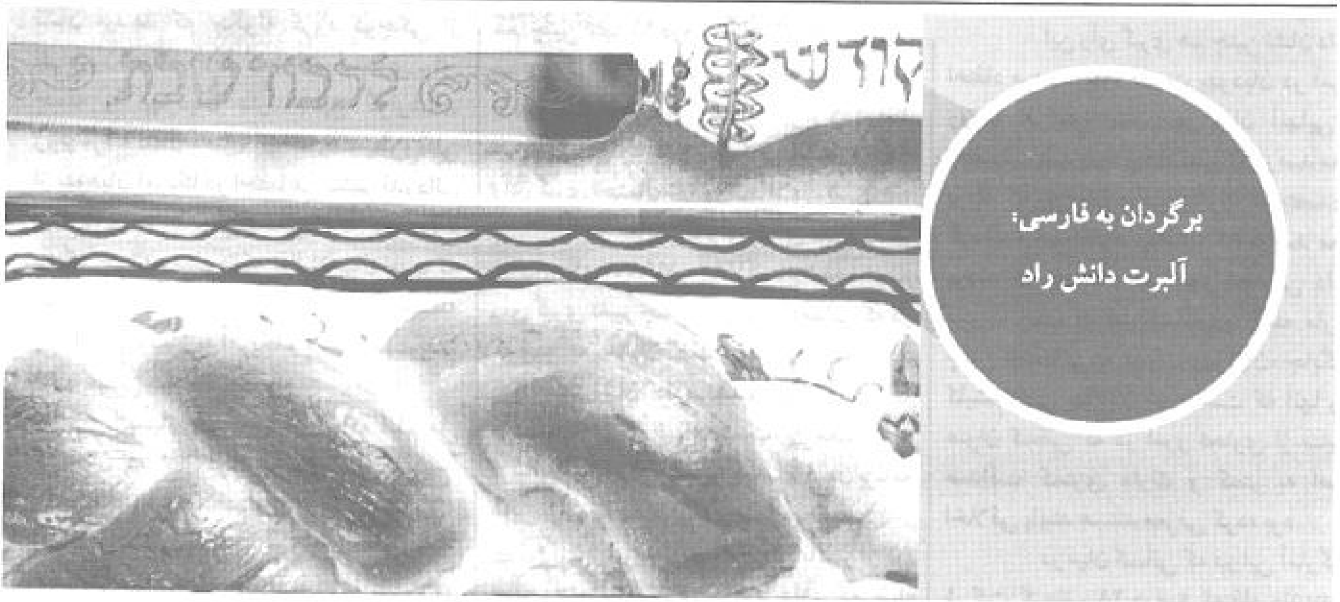
به گفته جان مارتیلا John Marttila مسئول رأی گیری، "تحصیلات کلید اصلی است، کلید تقارب" این آمارگیری بر تمایلات یهودی ستیزی که به تازگی در آمریکا شناخته شده است صحه گذارده است. آمار نشان داده است که ۲۹ درصد از مردم اسپانیوالاصلی که در آمریکا متولد شده اند اعتقادات ضد یهودی داشتند در حالی که مردم اسپانیوالاصلی که در خارج از آمریکا متولد شده اند بیشتر کشش به سوی یهودی ستیزی داشتند تا آنان که متولد آمریکا بودند. آمار همچنین اشاره کرده است که سیاهپوستان آمریکا چهار برابر بیشتر از سفید پوستان تمایلات ضد یهودی دارند، ۳۶ درصد در مقابل ۹ درصد این تعداد در عرض ۱۲ سال گذشته ثابت مانده است.

این رأی گیری هم چنین نشان داد که اعتقاد مردم درباره قدرت یهودیان در آمریکا رو به افزایش است. در میان آنهایی که اعتقادات ضد یهودی داشتند، ۹۲ درصد معتقد بودند که یهودیان دوست دارند که متصدی و گردانندهٔ همه کارها باشند، ۸۲ درصد معتقد بودند که یهودیان در امور تجارتی دارای قدرت زیاده از حد هستند. به گفته مارتیلا چنین معتقداتی به قدرت یهودیان، جایگزین کلیشهٔ منفی یهودیان شده است که آنها را به عنوان کسانی که در امور تجاری از سایرین صداقت کمتری دارند و کمتر به اصول اخلاقی پایبند هستند معرفی کرده بود.

در میان کسانی که در این آمارگیری شرکت کردند، ۲۸ درصد اعتقاد داشتند که گروههایی که به نفع اسرائیل فعالیت میکنند نفوذ بیش از حدی بر روی سیاست آمریکا در خاور میانه دارند.

آمار نشانگر آن بود که از سال ۱۹۹۵ تعداد اتفاقات علیه یهودیان در آمریکا به بالاترین رقم رسیده است. افزایش این اتفاقات بیشتر بخاطر حملات گروههای نئونازی و آزار دانشجویان یهودی در مدارس بوده است. به گفته فاکسمن Foxman فیلم "شور مسیح "The Passion of Christ" احتمالاً باعث بعضی از حملات و آزار دانشجویان یهودی در مدارس شده است.

در سال گذشته ۱،۱۷۷ فقره آزار و اذیت در مورد یهودیان رخ داده است که نسبت به سال قبل ۲۷ درصد افزایش یافته است و ۶۴۴ فقره صدمه به ساختمانهای یهودی صورت گرفته است. در سال قبل نیویورک بالاترین تعداد حملات ضد یهودی را داشته است که ۳۵۰ فقره گزارش شده است، این آمار ۱۴ درصد کاهش نشان داده است در مقایسه با سال قبل از آن. نیوجرسی با آمار ۲۹۷ فقره در مقام دوم بود و به دنبال آن کالیفرنیا با ۲۳۷ فقره، فلوریدا با ۱۷۳ فقره و ماساچوست با ۱۲۸ فقره در مقامهای بعدی بوده اند.



برگردان به فارسی:
آلبرت دانش راد

رعایت کشروت

بحث دربارهٔ غذاهای کاشر و به طور کلّی رعایت قوانین کشروت از زمانهای قدیم آغاز گردیده و تا به امروز ادامه دارد و به نظر میرسد که این بحث پایانی نداشته باشد. موضوع کاشر بودن آنچنان ورد زبانها گردیده که حتی در صحبتهای روزمره مردم عادی و غیر یهودی آمریکائیان چیزی که به نظر آنها صحیح نمی‌آید، به اصطلاح انگلیسی میگویند: "That's not kosher".

و اما در سالهای اخیر در میان متفکرین یهودی که رعایت کشروت را توصیه کرده اند، در رابطه با این سئوال که رعایت کردن کشروت از چه ارزشی برخوردار است، عقاید متنوعی ابراز شده.

باید پرسید که آیا در توضیحات و تفصیلات قواعد کشروت ذاتاً چیز با ارزشی وجود دارد؟ یا ارزش آن به اثرش بر زندگی افراد و جامعه میباشد نه بر توضیحات و تفصیلات آن.

آنچه در زیر می‌آید، در رابطه با این سئوالات، اظهار نظر چند تن از صاحب نظران است که به طور خلاصه ارائه میگردد.

ربای ریچارد جی ایسرائل:

ربای ریچارد جی ایسرائل Rabbi Rishard J. Israel، که سرپرست برنامه های بنیاد هیلل (Hillel Foundation) در دانشگاه کالیفرنیا (UCLA)، دانشگاه Yale و شهر بوستون بوده، در اظهار نظر خود درباره کشروت مینویسد:

"**کشروت مرا وادار به پرسشهای خوبی میکند.** "چه بخواهم، چه نخواهم، متوجه میشوم که کشروت مرا به سوی پرسیدن یک سری سئوالات نسبتاً با اهمیت میکشاند. وظیفهٔ انسانی من نسبت به گوساله ای که میخورم، یا سیب زمینی ای که میل میکنم چیست؟ آیا زمین و آنچه در آنست از آن منست تا هر طور که بخواهم با آن رفتار کنم؟ معنی اینکه میز باید به منزلهٔ یک محراب مقدس و روحانی باشد چیست؟ آیا غذا خوردن واقعاً یک عمل پارسائی میباشد؟ آیا خداوند واقعاً اهمیت میدهد که من بعد از صرف غذای گوشتی برای نوشیدن شیر ۲ الی ۶ ساعت صبر کنم؟ اگر کشروت مرا به اندازهٔ کافی وادار به پرسش میکند، پس پی میبرم که کیفیت انگیزهٔ وجودی آن، یکی از مهمترین محسنات زندگی مذهبی من میباشد".

یکی دیگر از صاحب نظران



یهودی **Rabbi Harold Kushner** که از Temple Israel واقع در شهر Natick از ایالت ماساچوست میباشد و مؤلف چندین کتاب مذهبی هست، معتقد است که کشروت، خوردن غذا را یک موضوع مذهبی میشمارد. وی در توجیه این عقیده توضیح میدهد: "بیائید به اتفاق سری به یک غذا خوردن فرضی من و دوستم بزنیم. من غرق خواندن لیست غذاهای رستوران شده ام تا غذایم را انتخاب کنم و دوست من که مرا در آن حالت مشاهده میکند، در خیالش تصور میکند که من در دلم دارم میگویم "دلم میخواد گوشت خوک سفارش بدهم ولی آن خدا پیره به من اجازه نمیده". ولی در واقع آنچه در آن موقع در مخیله من میگذرد این است: "آیا باور

آیا وقتی که ما تنها نگران غذایی که بدن ما را تغذیه میکند هستیم و کالریهای آن را میشماریم و دلواپس کلسترول و مواد غیر طبیعی موجود در غذای خود هستیم و هرگز نگران انتخاب غذایی که روح و جان یهودی ما را تغذیه میکند نیستیم، آیا ما خداوند را ناراضی میکنیم؟ آری من این را قبول دارم.

کردنی نیست! تقریباً پنج میلیون نفر بر روی این سیاره هستند و خدا به خوراک نهار من اهمیت میدهد". برای خدا، نحوهٔ پول در آوردن و خرج کردن پول خودم و اینکه با چه کسی همخواب میشوم و به چه زبانی تکلم میکنم مهم است. (اینها توصیف حالات احساساتی خداوند نیستند و ما دربارهٔ آنها اطلاعاتی در دست نداریم ولی راهی است برای انتقال اهمیت مهم اخلاقی آنچه که من برای زندگی ام انتخاب کرده ام.) چه راهی بهتر از اینست که من در انتخاب هر چیزی، اهمیت مقدس و روحانی آن را مدّ نظر قرار دهم.

در خوردن گوشت خوک یا خرچنگ، فی النفسه چیزی شرارت‌آمیز وجود ندارد و در عوض در خوردن گوشت مرغ و پنیر نیز هیچ نکتهٔ اخلاقی

پنهان نشده است. با وجود این آنچه که طریقه زندگی یهودی با مقرر نمودن قواعد برای غذا خوردن، خوابیدن و عادت کار کردن برای ما انجام میدهد این است که اکثر فعالیتهای عادی و دنیوی خودمان را با معنای عمیق تری اجرا نمائیم و هر یک از آنها را به صورت اطاعت (و یا عدم اطاعت) از خداوند به کار بگیریم.

"اگر یک فرد غیر یهودی وارد یک رستوان Fast Food میشود و یک Cheeseburger سفارش میدهد، او صرفاً نهار میخورد. اما وقتی که یک فرد یهودی این کار را بکند، او یک پیام و اعتقاد دینی را ابراز میدارد. بدین معنی که اعلام میکند که او سیستم قواعد تغذیهٔ یهودی را قبول ندارد و آن را رد میکند. به هر حال چه این قواعد دینی قبول شود و یا نقض گردد، این قواعد عمل خوردن نهار را از حالت معمولی خارج ساخته و آن را به سطح یک موضوع مذهبی ارتقاء میدهد. اگر شما بتوانید این کار را در مورد غذا خوردن انجام دهید، یک کار پر اهمیتی را انجام داده اید."

ربای Kushner در یکی دیگر از نوشته های خود میپرسد: "آیا غذایی که ما میخوریم برای خداوند اهمیت دارد؟" خلاصهٔ پاسخ وی به این پرسش چنین است:

"در پایان یک سخنرانی آموزشی شبانه، من از شنوندگانم درخواست کردم سئوالات خودشان را مطرح نمایند. از میان آنان خانمی دستش را بلند کرد و خودش را به عنوان یک زن یهودی که همیشه سعی کرده فردی خوب و درستکار باشد و به کمک همسایگانش بشتابد و پشتیبانی برای اسرائیل باشد، ولی در زندگی خود مذهبی نبوده است. آنگاه، با لحنی که نیمه جدی و نیمه اعتراض مینمود، از من پرسید: "آیا شما واقعاً عقیده دارید که اگر من قوانین کشروت را مراعات کنم خداوند مرا بیشتر دوست خواهد داشت؟"

به او گفتم: "من عالم به این نیستم که خداوند چه کسی را بیشتر از دیگری دوست دارد و چرا؟" با این وجود باید بگویم که پرسش او پرسش خوبی نبود. کسی زندگانی یهودی را به خاطر خدا انتخاب نمیکند. امکان دارد که این چیزی باشد که در کودکی به ما آموخته شده باشد و در این صورت، کودکان بر اساس آنچه آموخته اند عمل میکنند، نه به خاطر خدا. کودکان برای جلب توجه و موافقت والدین، آموزگاران و اشخاص دیگری که در زندگیشان مهم هستند، میکوشند کارهای درستی انجام دهند (که من فرض میکنم رضایت خدا را هم شامل میشود)

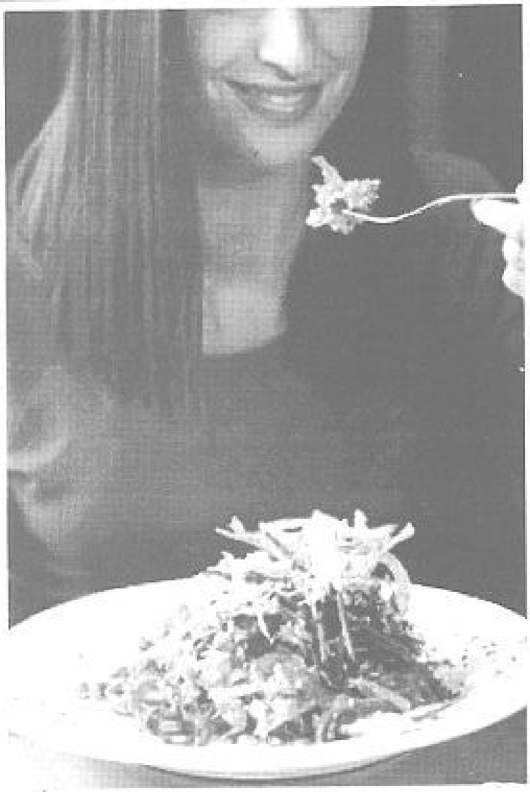
اگر درک ما از یهودیت هنوز بر پایهٔ آموزشهای دوران کودکی ما استوار باشد، ممکن است کارهایی از قبیل کنیسا رفتن، مراعات کشروت، راست گفتن را به خاطر خشنودی خدا انجام دهیم.

به هر حال من به آن خانم گفتم اگر ما بتوانیم از آن حالت و تصور کودکانه خلاص شده و رشد نمائیم، آنگاه درک میکنیم که منظور از زیستن به طریقهٔ جدّی یهودی، دستیابی به التفات خداوند نیست. بلکه دستیابی به رشد انسانی است. اگر شما Cheeseburger بخورید خدا بر شما خشمگین خواهد شد؟ من نمیتوانم این را قبول کنم. وقتی که ما فرصت حالت مذهبی دادن به صبحانه، نهار و شام خود را در جهت ارتقاء آنها از سطح حیوانی به سطح انسانیت بر اساس معیارهای مجاز و غیر مجاز غذاهایی که مصرف میکنیم به طور معمول رد میکنیم، آیا خداوند ناخشنود میشود؟ آیا وقتی که ما تنها نگران غذایی که بدن ما را تغذیه میکند هستیم و کالریهای آن را میشماریم و دلواپس کلسترول و مواد غیر طبیعی موجود در غذای خود هستیم و هرگز نگران انتخاب غذایی که روح و جان یهودی ما را تغذیه میکند نیستیم، آیا ما خداوند را ناراضی میکنیم؟ آری من این را قبول دارم."

Rabbi Halevy Donin که سالها در

شهر Southfield ایالت میشیگان در خدمت Congregation B'nai David بود، آخرین شخصیتی میباشد که ما با ذکر نظریات وی این مقاله را به پایان میبریم. وی در یکی از تألیفاتش تحت عنوان To Be A Jew مینویسد:

"ما به خاطر خواستهٔ خداوند کشروت را مراعات میکنیم. یک یهودی مؤمن قوانین کشروت را نه به خاطر نکات ویژهٔ توضیحات و تفصیلاتی که برای او محترم شمرده شده و نه به این خاطر که از آنها لذت میبرد و نه به خاطر اینکه برای سلامتش مفید هستند و نه به خاطر اینکه تورات دلائل روشنی را برای آنها ارائه نموده، به جا می‌آورد. بلکه از این نظر است که آنها را فرمانهای الهی میپندارد و نیت و ارادهٔ خودش را تسلیم نیّت و ارادهٔ الهی و انضباط مذهبی خود میکند. چنانکه حخامیم ما گفته اند، انسان نباید بگوید گوشت خوک نمیخورد حخامیم ما گفته اند،انسان نباید بگوید گوشت خوک نمیخورد چون از آن بدش می‌آید...بلکه بایدّ بگوید این چیزها را میخواهد بخورد ولی پدر آسمانیش چیز دیگری دستور داده!



گر چه به قول:

Moses Mandelssohn فایدهٔ حاصله از بسیاری قوانین خداوندی عملاً غیر قابل تشریح و توضیح هستند و عمل محرکه آنها قابل فهم نیستند، معهذا یک یهودی از جستجو برای حصول اطمینان از دلایل ایجاد قوانین خدا خسته نمیشود. زیرا که فرد مؤمن مطمئن است که دلایلی برای دستورات الهی وجود دارند حتی اگر آن دلائل برای او هنوز روشن نبوده باشند. □

طوفان سونامی و اسرائیلی ها



گردآورنده و نویسنده: آلبرت دانش راد

مطمئناً همهٔ ما اکنون از طوفان مرگباری به نام سونامی (Tsunami) که ماه دسامبر گذشته در اقیانوس هند ایجاد شد آگاه هستیم و میدانیم که این طوفان سهمگین، در اثر زلزله ای در ژرفای آن اقیانوس بوجود آمد که بسیاری از کشورهای جنوب شرقی آسیا و بخشی از کشور اندونزی را زیر هجوم موجهای دیوارگونهٔ آب برد. هزاران نفر که فرصت وتوانایی گریختن از هجوم ناگهانی دریا را نداشتند در دم جان سپردند و میلیونها نفر دیگر که خانه و کاشانه و وسائل زندگی و امرار معاش خود را از دست دادند و به مکانهای امن تری گریختند،آواره گردیدند. همان طور که میدانیم تعداد زیادی از سربازان و جوانان اسرائیلی که همه ساله دوران تعطیلی و استراحت خود را در آن بخش از آسیا میگذرانند، از آزار و اذیت این طوفان در امان نماندند.

اسرائیلی ها از جمله اولین مردمی بودند که به یاری طوفان زدگان شتافتند و در بازسازی زندگانی مردم آن سامان خوش درخشیدند. در این نوشته تنها دو مورد از این یاری رسانی های انفرادی و غیر دولتی اسرائیل برای آگاهی خوانندگان در نظر گرفته شده است.

یکی از این اقدامات انفرادی، کوشش یک زن جوان اسرائیلی برای عادی ساختن روال زندگی ساکنین دهکده ای هندی بود که ساکنان آن تمام وسائل ماهیگیری از جمله قایق های خود را تسلیم طوفان نموده و آواره شده بودند.

این زن اسرائیلی، که **تالیا فریدلند** (Talia Friedland) نام دارد، و برای سیر و سیاحت با همسفری به نام ماریون سرافین (Marion Serafin) که زادهٔ اسپانیا بود، دو ماه و نیم قبل از وقوع سونامی وسائل سفرشان را در کوله پشتی هایشان جای داده و گشت و گذارشان به هندوستان را آغاز کرده بودند.

در آن روز شوم، آنها در ساحل دهکدهٔ Mamllapuram در جنوب شرقی هندوستان به استراحت پرداخته بودند که

ناگهان طوفان آغاز شد. خوشبختانه آنها توانسته بودند با سرعت از پیشاپیش موج عظیم الجثه بگریزند. ولی بقیه به این خوش شانسی نبودند. بیشتر سکنهٔ ۶۰ خانواده ای دهکده قایقها و وسائل زندگی خود را از دست داده و از مالکیت وسائل امرار معاش خود محروم شده بودند.

فریدلند و همسفرش، سرافین، پس از گذراندن سه هفته در آن دهکده و برخوردار شدن از مهمان نوازی اهالی آنجا، یکصد دلار از پول سفرشان را برای خرید یک قایق ماهیگیری به یک خانواده دادند تا با سه ماهیگیر دیگر سهیم شوند و سه خانواده، ماهیگیری را دوباره از سر بگیرند.



حق شناسی این سکنه قابل اندازه گیری نبود. قیافهٔ غمگین و نومید جای خود را به آسودگی خاطر و امیدواری داده بود و لبخند به چهرها باز گشته بود. اما کوشش تالیا و ماریو به همین جا ختم نشد. آنها مایل بودند فعالیتهای انسان دوستانهٔ خود را گسترش بدهند و خانواده های بیشتری از این دهکده و اطراف آن را صاحب قایقهای ماهیگیری و وسائل لازم آن بنمایند تا زندگی خود را از نو بسازند. پس تصمیم بر این گرفتند که به جای ادامهٔ سفر، در همان ناحیه بمانند.

تالیا و ماریو پس از تحقیقات کوتاهی، پی بردند که در ۱۳ مایلی دهکدهٔ Mamallapuram چند قصبهٔ کوچک وجود داشته اند که سونامی آنها را به طور کامل در هم کوبیده بود. اینجا بود که توجه این دو جوان اسرائیلی بر دهکدهٔ Uyyall Kuppan متمرکز شد. این دهکده، که در آن ۳۲۵ خانواده با صید ماهی زیست میکردند، در جریان سونامی ویران شده بود و در اثر آن ۹ نفر به هلاکت رسید ند و ۱۴۰ خانه و در همین حدود قایق های ماهیگیری با تور و وسائل مربوطه کاملاً از بین رفته بودند.

تالیا و ماریو در طی سه ماه گذشته با خانواده های خود و دوستانشان در اسرائیل، اسپانیا و آمریکا تماس گرفتند و درخواست کمک کردد. نتیجهٔ کوشش آنان جمع آوری بیش از ۱۲۰۰۰ دلار پول برای خرید ۲۰۰۰ کیلوگرم برنج، دو دستگاه موتور، هفتصد کیلو تور ماهیگیری و سه قایق از جنس Fiberglass بود که آنها را در اختیار ساکنین آن دهکده قرار دادند. در این ضمن کوشش آنها برای جمع آوری اعانات بیشتر برای آن دهکده هنوز ادامه دارد.

حمایت تالیا از ساکنان زلزله زده تنها جنبهٔ مالی نداشت بلکه تجدید روحیه هم مدّ نظر او بود. سکنهٔ دهکده از ترس دریا تقریباً نیم مایل از دریا عقب نشینی کرده بودند. ولی برای نشان دادن امن بودن محیط، تالیا خودش در نزدیکی ساحل میخوابید. در همین حال صیادان ماهی را راضی کرد تا در یک قایق نو، قایق سواری کنند. این قایق سواری برای ماهیگیران اولین باری بود که پس از سونامی جرأت کرده بودند به دریا بروند. پس از ده دقیقه ترس و وحشت آنها فرو ریخت و به تدریج خوشحالی و شور و هیجان در قیافه ها آشکار شد و دیری نگذشت که یکدیگر را به داخل آب میانداختند و مانند کودکان آب بازی میکردند. در نتیجه، دو روز بعد روستا نشینان به صید ماهی پرداختند.

این اولین دهکده ای در این منطقه بود که دست به این کار زد. صیّادان به هنگام سپیده دم به دریا رفتند و هنگامی که روز به پایان رسید و هوا به تاریکی گرائید به ساحل باز گشتند. در آن روز پنج قایق و گروه ده



نفری آن توانسته بودند ۳۰۰ کیلو میگو، خرچنگ و ماهی به تور بیاندازند و هنگام بازگشتشان همه زنان و کودکان و جوانان برای نظاره به کنار ساحل گرد آمده بودند. رهبران صیادان آنچه را که به تور انداخته بودند به نسبت مساوی بین همهٔ خانواده ها قسمت کردند و بدین ترتیب، آن شب پس از دو ماه و نیم، همه خوراک ماهی داشتند.

صبح روز بعد اهالی دو دهکدهٔ دیگر هم به جمع صیادان ماهی پیوستند.

تالیا میگفت: "ما میدانستیم که روستائیان در آینده پولساز خواهند بود، ولی کسی نبود که به آنها کمک احساسی بدهد و حال آن روز آنها را جویا شود یا با کودکان آنها بازی کند".

آن دو مدت قابل توجهی از وقتشان را صرف کودکان ده کردند و تابلوهای آموزشی درست کردند که نقشهٔ جهان را با توضیحات کوتاهی دربارهٔ کشورها در بر داشت. تا آن زمان این کودکان نمیدانستند اسرائیل چه میباشد.

تالیا فریدلند، که در سال ۱۹۸۱ در سنین کودکی بهمراه خانواده اش از نیویورک به اسرائیل کوچ کرده و در شهر ساحلی حیفا پرورش یافته بود، تنها دو هفته بود که از سفر هندوستان به اسرائیل باز گشته بود. پیش از آغاز سفرش در رشتهٔ بیولوژی حیوانات دریائی تحصیل میکرد و قبلاً در قایقهای بادبانی در دریای کارائیب کار کرده بود.

تالیا اصولاً مایل است با روستا نشینان در تماس باشد ولی بدی کار در اینست که آن مردم دسترسی به تلفن و اینترنت ندارند و به انگلیسی هم تکلم نمیکنند تجربه ای که او در سفرش کسب کرده در روحیهٔ او آنچنان اثر گذاشته که از هم اکنون به فکر اقدام بعدیش میباشد.

تالیا در رابطه با تجربه اش در هندوستان میگوید: "کار کردن با این مردم در دهکده زندگی مرا دگرگون ساخته به طوریکه ممکن است تغییر شغل بدهم. ما میتوانیم از این مردم و زندگی سادهٔ آنها چیزهای بسیاری بیاموزیم. من دربارهٔ فرهنگ آنها و چگونگی لذت بردن آنها از زندگی با آن وسائل ابتدائی چیزهای بسیاری آموخته ام".

در سایهٔ فعالیتهای تالیا فریدلند، مردم دهکدهٔ Uyyali Kuppan از خودگذشتگی و سخاوت و قلب بزرگی که در سینه یک زن زیبا روی اسرائیلی می طپد آگاه گردیدند.

مورد دومی که در رابطه با سونامی و اسرائیل مورد بحث این نوشته میباشد مربوط به فعالیتهای شرکت غیر دولتی اِل عال به طوفان زدگان است.

کوششهای نوع دوستی اِل عال زبانزد خاصّ و عام است که "عملیات قالیچه جادو" (Magic Carpet Operation) سالهای ۱۹۵۰ در یمن و "عملیات سلیمان" (Operation Solomon) سالهای ۱۹۹۱ در حبشه از آن جمله میباشند. پس از تأسیس در سال ۱۹۴۸، اِل عال بیش از یک میلیون یهودی را از خطر و بیچارگی نجات داده، ولی آنچه عملیات نجات در سیریلانکا را بی سابقه کرد این بود که پس از پیوستن به جمع شرکتهای خصوصی، این اولین باری بود که اِل عال به چنین اقدامی دست زده بود.

داستان عملیات نجات در سیریلانکا بدین قرار است.

پنجاه نفر جوان اسرائیلی تعطیلات خود را در سریلانکا میگذراندند که طوفان سونامی ظاهر شد. در آن روز، ۲۶ دسامبر، این اسرائیلی ها گر چه از گزند طوفان جان سالم بسر برده ولی در سیریلانکا سرگردان شده بودند. اِل عال تعهد خود را برای برپائی و اجرای مأموریت های نجات به اثبات رسانید

و به گفتهٔ معاون رئیس شرکت هواپیمائی اسرائیلی که در عین حال مدیر کل فعالیتهای آن شرکت در آمریکای شمالی و مرکزی میباشد، **"هنگام بروز اشکال و ایجاد مسئله، اسرائیلی ها برای یاری دادن به اسرائیلی ها راه خود را کج میکنند".**

به دنبال وارد کردن ال عال به بورس سهام تل‌آویو در ماه جون ۲۰۰۳، دولت اسرائیل در ۲۳ دسامبر ۲۰۰۴ کنترل کامل شرکت هواپیمائی ال عال را به موسسهٔ Knafaim Arkia Holdings واگذار کرد و ال عال کوشش خود برای رهائی از سایهٔ یک شرکت دولتی را آغاز کرده بود تا برنامه های بازرگانی خود را پی ریزی و روشن سازد و افزودن یک پرواز داخلی در روزهای شنبه و تقلیل بهای بلیط هایش را اعلام نماید، که یک بار دیگر با موقعیت شتابزده برای نجات یهودیان و یاری رساندن به آسیب دیدگان زلزله مواجه شد.

ولی تمرکز رسانه های خبری آنچنان معطوف به فاجعهٔ سونامی شده بود که اخبار ال عال در زیر آن مدفون گردید.

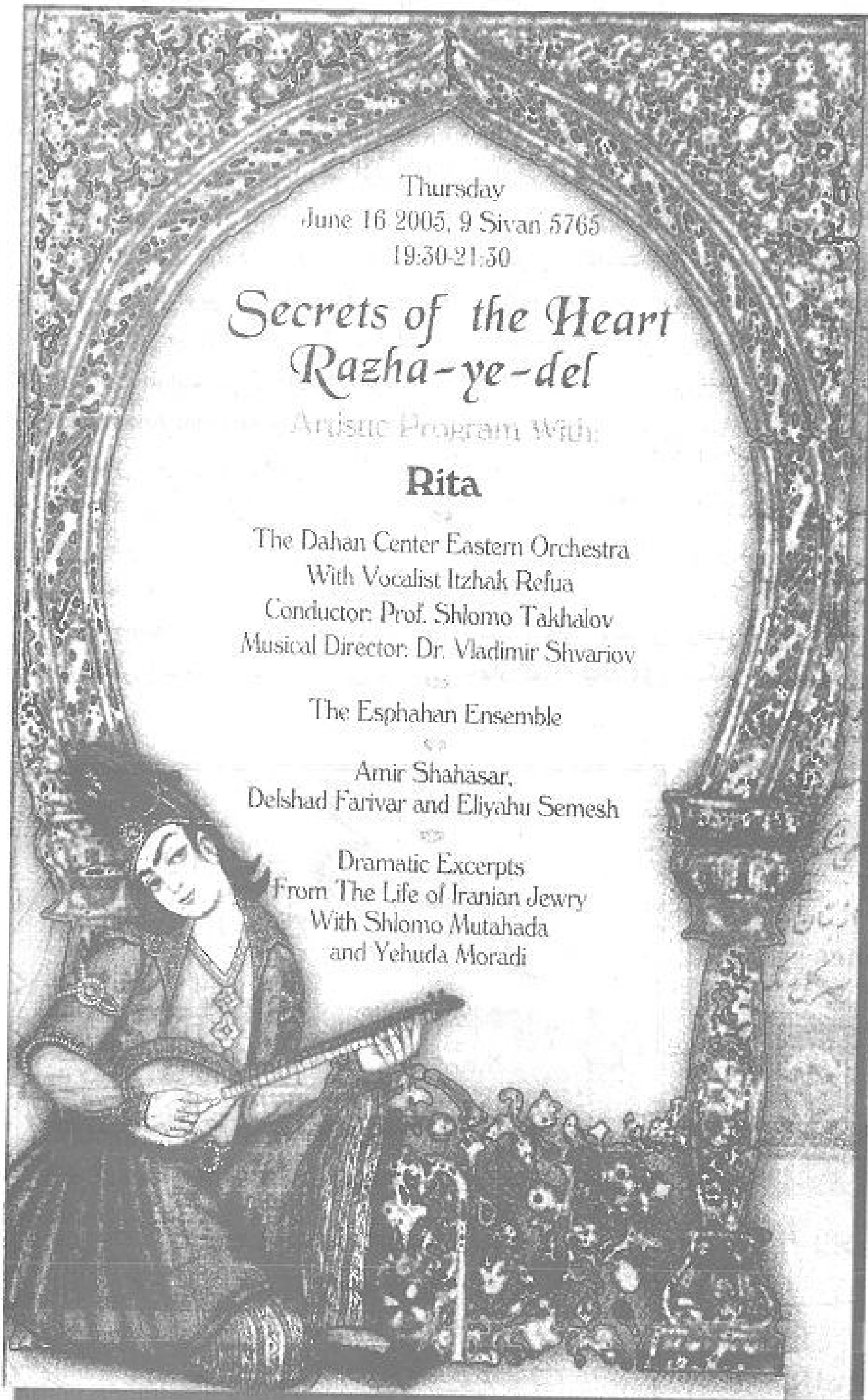
در پی عملیات رهائی بخش ۲۸ سپتامبر برای نجات افراد اسرائیلی سرگردان، ال عال دومین پرواز را به سریلانکا انجام داد و سومین پرواز خود را راهی کشور مسلمان اندونزی نمود. در این پروازها بیش از ۹۰ تن وسائل ضروری از قبیل پوشاک، مواد غذائی و وسائل پزشکی به آن مناطق حمل نمود. به گفتهٔ Dror، معاون رئیس شرکت ال عال: "گر چه اندونزی کمک اسرائیل را نپذیرفت، ولی این عملیات شش رقمی، ارزش مخارج آن را داشت زیرا در بهبودی روابط با این منطقه از جهان کمک میکند، زیرا هنگامی که مسئله ای وجود داشته باشد، ما در آنجا خواهیم بود".

از طرفی دیگر، Israel Borovich مدیر عامل جدید ال عال، در رابطه با عملکرد ال عال در آسیای جنوب شرقی، سخن از امکان برقراری خطوط هوائی با آسیا داشت. این منطقه مقصد مورد پسند بسیاری از توریستهای اسرائیلی میباشد. Borovich که در تاریخ چهارم فوریه در یک کنفرانس خبری در نیویورک سخن میگفت، به نشریهٔ New York Sun اظهار داشت: "به راحتی میتوان درک کرد که چرا اسرائیل همیشه یک دروازهٔ ورود به داخل آسیا بوده. با توجه به نقش باستانی اسرائیل در تجارت ابریشم و ادویه جات، ما بر این باور هستیم که میتوانیم اسرائیل را به صورت دروازه ای به داخل آسیا و خاوردور در آوریم".

نوشته: دکتر ناهید پیرنظر

کنفرانس جهانی درباره یهودیان ایرانی

دانشگاه اسرائیلی برایلان، بخش مطالعات یهودیت در تاریخ ۱۵ و ۱۶ ماه ژوئن سال ۲۰۰۵ میلادی، برابر با ۸ و ۹ سیوان سال ۵۷۶۵ عبری، میزبان یک کنفرانس جهانی بسیار گسترده ای در مورد تاریخ، اجتماع و پیشرفتهای فرهنگی یهودیان ایرانی بود. برگزاری این برنامهٔ بسیار گستردهٔ جهانی به عهدهٔ مرکز مطالعات و پژوهش میراث یهودیان سفارادی این دانشگاه که به نام یک زوج نیکوکار مراکشی Aharon and Rachel Dahan نام گزاری شده است قرار داشت. دانشگاه برایلان و The Aharon and Rachel Dahan Center در شهر Ramat Gan نزدیک تل‌آویو قرار دارند. در سالهای اخیر این دو از همین برنامه است که در مورد یهودیان سفارادی جهان از جمله یهودیان مراکش، تونس، یمن و الجزایر به منظور معرفی فرهنگ و تاریخ آنان به جهانیان از سوی این دانشگاه عرضه شده است. در مورد یهودیان ایران، تا به حال در دانشگاه عبری اورشلیم، دانشگاه تل‌آویو و سایر بنیادهای ایرانی اسرائیلی کنفرانسها و برنامه های متعددی در زمینهٔ تاریخ و فرهنگ یهودیان ایرانی ترتیب داده شده است. امّا هیچیک از آنان از نظر وسعت برنامه و تنوع و





به ترتیب از راست به چپ: Harav Richon Lezion Shlomo Moshe Amar راب اعظم یهودیان سفارادی، جناب موشه کتصاو رئیس جمهور اسرائیل ، پرفسور Moshe Kaveh رئیس دانشگاه برایلان و جناب آقای مئیر عزری سفیر سابق اسرائیل در ایران، در جلسهٔ پایانی کنفرانس

تعداد شرکت کنندگان، چه سخنرانان و چه حاضرین شنونده، بدین حدّ نبوده است. این کنفرانس در محل سالن اجتماعات دانشگاه که قریب به ۵۰۰ نفر ظرفیت دارد و همه بلیط های آن از هفتهٔ قبل از کنفرانس پیش فروش شده بود، برگزار گردید. جلسات سخنرانی برای استفادهٔ کسانی که امکان خرید بلیط را نداشتند در سالن مجاور بر روی اکران به نمایش گذاشته شده بود. این جلسات به مدت دو روزه صبح و عصر در چهار نوبت و هر کدام با شرکت ۴ تا ۵ سخنران تشکیل میشد. سخنرانیها به زبانهای عبری و انگلیسی همزمان با ترجمهٔ کامل متن، برای کسانی که به یکی از این دو زبان آشنایی نداشتند اجراء میگردید. اکثر سخنرانان یا از اساتید و محققین غیر ایرانی و ایرانی بودند که از دانشگاه های معتبر به این کنفرانس دعوت شده بودند و یا از منتخبین، سران و گردانندگان جامعه ایرانی مقیم اسرائیل، از آن جمله میتوان از جناب سفیر منیر عزری، آقایان پور رستمیان و خاکشوری نام بُرد. مطالب سخنرانی در زمینه های مختلف و گسترده ای دور میزد که از آن قبیل میتوان به زمینه های ذیل اشاره نمود:

تاریخچه و سوابق جامعه یهودی ایرانی در ایران و در اسرائیل، موضوعات اجتماعی، سیاسی، ادبی، زبانشناسی، علوم روحانی و عرفانی،هنر، نقاشی و مینیاتور، نواهای سرودهای مذهبی و آهنگهای موسیقی سنّتی ایرانی.

این کنفرانس در روز اوّل با خوش‌آمد پرفسور Moshe Kaveh ریاست دانشگاه برایلان، جناب آقای Shimon Ohayon، ریاست Dahan Center و جناب آقای موشه پور رستمیان معاون مقام ریاست شورای عالی یهودیان ایرانی مقیم



دکتر ناهید پیرنظر - به نمایندگی از دانشگاه UCLA در حال ایراد سخنرانی

اسرائیل آغاز گردید. در میان بیش از ۳۵ تن از سخنرانان کنگره به ترتیب اجراء به نامهای آشنا و عنوان سخنرانی های گوناگونی بر میخوریم که به ترتیب عبارتند از:

- پرفسور داوید منشری از دانشگاه تل‌آویو دربارهٔ مقایسهٔ موقعیت یهودیان ایرانی در دوران پادشاهی و جمهوری اسلامی، دکتر داوید یروشلمی از دانشگاه تل‌آویو در مورد واکنش و رفتار حخامیم و رهبران جامعهٔ ایرانی نسبت به تأثیر دنیای غرب در قرن نوزدهم، آقای منشه امیر دربارهٔ خاطرات شخصی ایشان از "سرچال"، محله یهودیان تهران، خانم Esther-Kanka Shekalim شاعرهٔ ایرانی تبار دربارهٔ هنر آشپزی به عنوان نمونه ای از روابط مشترک اجتماعی بین یهودیان و غیر یهودیان، نگارنده ناهید پیرنظر از سوی دانشگاه کالیفرنیا در لوس آنجلس، در مورد روابط مشترک ایرانیان یهودی و مسلمان و نمودار آن در ادبیات فارسیهود بخصوص در فتحنامه عمرانی، جناب منیر عزری سفیر سابق اسرائیل در ایران و ریاست مرکز جهانی یهودیان ایرانی،در مورد روابط ایران و اسرائیل در دوران حکومت شاه ایران (محمد رضا پهلوی)، خانم دکتر Vera Moreen در موردشخصیتهای قهرمانی فتحنامه عمرانی (قرن ۱۵ میلادی)، پرفسور شائول شاکد از دانشگاه عبری اورشلیم در مورد ادبیات اولیهٔ یهودیان ایرانی و خانم Farideh Goldin در مورد میراث ایرانیان در نوشته های زنان یهودی.

از سخنرانان غایب باید به نامهای جناب شائول مفاض، وزیر دفاع اسرائیل و پرفسور آمنون نتصر اشاره نمود. جناب شائول مفاض به علت مسئولیتهای شغلی و پرفسور آمنون نتصر که خود یکی از کارگردانان این کنفرانس بودند به علت تأسیس بخش ایران شناسی در دانشگاه لوئیس برنارد واقع در نیویورک نتوانستند شخصاً در کنفراس شرکت جویند. سخنرانی ایشان تحت عنوان "تغییر مذهب در بین ایرانیان یهودی" بعداً در گزارش کتبی کنفرانس منتشر خواهد گردید.

جلسات روزانه کنفرانس هر شب با برنامه های موسیقی سنّتی و جدید ایرانی به پایان میرسید. در قسمت موسیقی میتوان از موسیقی دانهایی چون Ezra Barnea استاد Renanot Institute و آقای Eliyahu Peretz از سوی دانشگاه برایلان و رهبر ارکستر موسیقی سنتی ایرانی Prof. Shlomo Takhalov و کارگردان موسیقی Dr. Vladimir Shvariov نام برد.

صدای زیبا و دلنشین خانمها سیمین نهدار از دانشگاه عبری اورشلیم در مورد اجرای آهنگهای سنتی ایرانی از جمله آهنگهای مرتضی نی داود و قمر الملوک وزیری، همچنین صدای گرم و شخصیت دوست داشتنی خانم ریتا خوانندهٔ مشهور ایرانی الاصل اسرائیلی بر لطف این برنامه ها صد چندان می افزود. امّا آنچه که بخصوص بر اهمیت این کنگره افزود حضور مقام ریاست جمهور اسرائیل جناب موشه کتصاو و راب اعظم یهودیان سفارادی Harav Richon Lezion Shlomo Moshe Amar در جلسهٔ پایانی کنفرانس بود.

این دو شخصیت پس از سخنرانی های پایان کنفرانس، توسط رئیس دانشگاه برایلان و ریاست Dahan Center و جناب سفیر منیر عزری، با سخنان خود به اهمیت این چنین اتفاق فرهنگی اشاره نمودند.

سخنان جناب موشه کتصاو خطاب به جامعهٔ ایرانی و یهودی جهانی همراه با قیافهٔ فروتن و محبت آمیزشان، همه و همه نمودار علاقه و وابستگی شخصی ایشان به میراث فرهنگی ایران است. پرزیدنت کتصاو ضمن سخنان خویش از خطر اختلاط و ازدواج جوانان یهودی با افراد خارج از یهودیت در کشورهای خارجی و تحلیل اجتماع یهودی ابراز نگرانی نموده سکونت در اسرائیل را راه چاره دانسته آن را به همه یهودیان جهان توصیه نمودند.

واکنش و بازتاب این کنفرانس جهانی در وسایل ارتباط دسته جمعی اسرائیلی و بین جامعهٔ ایرانی مقیم اسرائیل بسیار مثبت و مثمر ثمر بود. زیرا که اسرائیلی های ایرانی تبار از این که یک مرکز دانشگاهی و فرهنگی اسرائیلی به فکر چنین برنامه وزین و محترمی برای معرفی هویت و میراث ایرانی آنها بوده است در خود احساس غرور و مباهات میکردند. فریادهای شادی و ابراز احساسات آنان د رمورد سخنرانان و استقبال بی سابقهٔ آنان در ابتیاع بلیط چنین برنامهٔ فرهنگی نمودار علاقه آنان به شناخت و معرفی میراث فرهنگی خود به هموطنان غیر ایرانی تبارشان بود.

سرمایه ومخارج این کنفرانس اگر چه به عهدهٔ دانشگاه برایلان و Dahan Center بود، معهذا بعضی از سازمانهای فرهنگی و ایرانی با کمکهای مالی خود در برگزاری این هدف عالی آنان را یاری داده بودند. این سازمانها عبارت بودند از:

- Israel Ministry of Education
- The Wold Organization of Iranian Jewry
- The Iranian Jewry Umbrella Organization
- Iranian Zionist Organization
- Israel Teachers Union
- The W۲۰ Spiritual Services for the Diaspora Unit

استقبال شدید اسرائیلی های ایرانی تبار و غیر ایرانی، مراکز فرهنگی و دانشگاهی و ارتباطات دسته جمعی به حدّی تشویق‌آمیز بود که برگزار کنندگان این برنامه را به این فکر وا داشت تا اجرای چنین برنامه هایی را در فواصل کوتاه تری ادامه دهند. متن سخنرانی سخنرانان به زودی در نشریه ای مخصوص از سوی دانشگاه برایلان منتشر خواهد شد تا در اختیار همگان قرار گیرد.

با آرزوی تکرار مکرّر چنین رویدادهای تاریخی و فرهنگی، یهودیان ایرانی در هر نقطه از جهان که باشند باید از دانشگاه برایلان و Dahan Center برای ابتکار و برگزاری چنین برنامهٔ گسترده ای سپاسگزار باشند. □

امنون نتصر

یادداشت ها

مقاله نود و سوم

۱۲۹ - یهودیان و نام های ایرانی (۳)

پروین:

نام شش ستاره خوشه مانند یا گردن بند مانند است که در اوستا به صورت paoiryaēini نوشته شده در انگلیسی Pleiades و معرب آن **ثریا** است و این هر دو نام زینت بخش اسامی بسیاری از دختران یهودی است. ما بچه مدرسه ای های قدیم حتماً این شعر حافظ را بیاد داریم: آسمان گو مفروش این عظمت، کاندر عشق / خرمن مه بجوی، خوشهٔ پروین بدو جو.

بد نیست در این دور و زمانه بیت بعدی حافظ را در اینجا بیاوریم: آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت / حافظ این خرقهٔ پشمینه بیانداز و برو.

پری:

گمان می برم دختران یهودی در زمانی اگر به صف می ایستادند میتوانستند لشکری از پریان بر پا کنند. امیدوارم کسی نا راحت نمیشود اگر بگوییم که پری، در اصل، به زنان کافر، بیگانه و جادوگر اطلاق میشده است. این نام در اوستا به صورت pairikā و در پهلوی parik/parig و در ارمنی parik آمده است. در این منابع، پری زنی است از گماشتگان اهریمن که وظیفه دارد پیروان مزدایسنا را از راه راست دور کنند. در مجموع، در شاهنامه از پری به عنوان موجودی افسونگر ولی زیبا روی یاد شده است، به همانگونه، پریچهر، پریرخ، پریسا، پریوش و مانند آنها. امروزه، آنچه در ذهن مردم جای گرفته این است که پری فرشته ایست زیبا روی. به این بیت شعر حافظ توجه کنید:

پری نهفته رخ و دیو در کرشمهٔ حسن / بسوخت دیده زحیرت که این چه بوالعجبی.

پرهام:

روزی در لس آنجلس در ولادت فرزندی، که نام عبری پدرش ابراهیم بود، از من خواسته شد نامی ایرانی برای این فرزند پیشنهاد کنم. گفتم: پرهام. و این نام پارسی شدهٔ نام ابراهیم در ادبیات قدیم ایرانی است. گرچه این نام به صورت های مختلف میتوانست نام پدر را زنده نگاه دارد، ولی پیشنهاد من قبول نیافتاد و هنگام ختنه، ملای شهر نامی دیگر بر این نوزاد نهاد. بهر حال، ما در میان یهودیان پرهام داریم، ولی نگارنده از رواج آن بی اطلاع است.

پوران:

این نام به صورت پوران دخت نیز آمده ولی اصل آن بوران bōrān یا بوران دخت است که احتمالاً با واژه بور همریشه است. بور به معنای سرخ رنگ یا عسلی رنگ در ادبیات پهلوی دیده شده و بوران یا پوران دخت احتمالاً یعنی دختر گلرنگ یا سرخ رنگ یا گلگون. پوران دخت در تاریخ ساسانیان دختر خسرو پرویز بود که توانست ۱۲ (و به روایتی ۱۸) ماه (از ۶۲۹ تا ۶۳۰) پادشاهی کند.

تارا:

این نام گویا در این اواخر میان دختران یهودی مُد شده است. این نام هیچگونه ریشه در نام های ایرانی باستان ندارد و گمان میرود به علت همصوتی با سارا آن را انتخاب کرده اند، غافل از اینکه هستند زنان مسلمانی که نام سارا بر خود دارند.[1] تارا گرچه نام ستاره است، ولی آن ستاره را در ادبیات فارسی به عنوان ستاره نحس نوشته اند. از عیشی شوشتری است: طلوع موکب سعدش خلایق را کند روشن / فروغ طلعت عدلش بسوزد نحس تارا را.

تهمینه:

من خود این نام را بر دختران یهودی نشنیده و ندیده ام ولی گویند در میان یهودیان کردستان چنین نامی مشاهده شده است. تهمینه دختر شاه سمنگان است که به همسری رستم در آمد و از این پیوند سهراب زاده شد. این نام از دو بخش ساخته شده: بخش نخست تهم در پارسی باستان taxma یعنی قوی و نیرومند و پهلوان، و ینه ina- که نشانهٔ تأنیث است. بنا بر این تهمینه یعنی زن نیرومند. فردوسی گوید: تهم هست در پهلوانی زبان[2] / بمردی فزون زاژدهای دمان.

توران:

این نام نسبت فرد را به تور، یعنی به یکی از پسران فریدون، شاه پیشدادیان، میرساند. بنا بر این؛ توران یعنی منتسب به تور. در زبان پهلوی نیز به همین صورت آمده است. توران دخت نیز

دیده شده است. گویند چون یکی از همسران رضا شاه (مادر والاحضرت غلامرضا) توران نام داشته، این نام از آن تاریخ رفته رفته در میان یهودیان رایج گردیده است.

جمشید:

طبق روایت فردوسی، چهارمین شاه از سلسله شاهان پیشدادی است که مدت هفتصد سال بر این سوی اقلیم سلطنت کرد. نام او از دو جزء جم (در اوستا yima ، در سانسکریت yama ، و در پهلوی yam) و شید (در اوستا xšæta ، و در پهلوی šēt) در مجموع به معنای **جم درخشان**، تشکیل شده است. جزء دوم را ما در واژه خورشید مشاهده میکنیم. گویند احتمالاً جم، یم، بمه معنی توأم یا توأمان (نر و ماده با هم) را میدهد — به همانگونه که در ادبیات سانسکریت، و یا در توراة آمده: خدا آدم را نر و ماده آفرید (آفرینش، باب یکم، آیه ۲۷)، که آن را به لاتین androgynous گویند. ولی حدس دیگر اینست که جمشید یعنی همزاد نور و روشنایی و درخشش.

روایت کنند که جمشید و پدرش (ویونگهوت / ویونگهان) سالیان درازی چون جوان پانزده ساله ماندند و در زمان آنها مرگ و میر، سرما و گرما، بیماری و پیری و گرسنگی، سوانح و مصایب و نیز آفریدگان زشت خو و بدکردار وجود نداشتند. جمشید چون دروغگویی و تکبر آغاز نمود، فرّ، که تقریباً شبیه (ولی بهیچ وجه نه همانند) شِخینا שכינה یا مَشگاحا השגחה در ادبیات دینی یهود، لطف و جلال و وقار و شکوهمندی الهی است،[3] از وی جدا شد، درنتیجه به دست ضحاک گرفتار آمد، سرنگون گردید و کشته شد. و بقول فردوسی: منی کرد آن شاه یزدان شناس / زیزدان بپیچید و شد ناسپاس. و این سرمشق خوبی است برای سران و سرشناسان جامعه که بیش از حد «منم منم» میکنند و بزرگداشت می طلبند و «دروغگویان حرفه ای» با توسل به دروغ از خود اسطوره میسازند.

خسرو:

خسرو در اوستا به صورت hu-sravah و نیز haou-sravanga در پهلوی husrow به معنی نیکنام، نیک آوازه، نیک گفتار آمده و این صفت برای شاهان گفته میشده است. جزء -hu به معنای خوب است، که آن را در جزء اول نام هوشنگ می بینیم (نک به ادامهٔ این مقالات).

خشایار:

کتابت درست آن «خشایارشا» است و نه خشایارشاه. در فرس قدیم xšaya-aršan (؟) و آن را «شاه دلیر» معنی کرده اند. وی فرزند داریوش بزرگ است که از سال ۴۸۲ تا ۴۶۵ ق م حکومت کرده است. مادر وی آتوسا دختر کوروش بزرگ است. خشایارشا یکی از پرقدرت ترین شاهان سلسله هخامنشی بود. او بود که آتن پایتخت یونان را به آتش کشید و با این حرکت خود جرقه کینه توزی و انتقام را در میان یونانیان علیه ایرانیان شعله ور ساخت. اکثر متخصصین سنت گرای علوم یهودیت او را اُحشوروش Aḥašveroš همسر استر میدانند، ولی تعدادی نیز (مانند یوسفوس فلاویوس) اردشیر (اول یا دوم ؟) هخامنشی را اُحشوروش می شناسند.

شاهین، شاعر یهودی ایران، سخن از اردشیر (بهمن) پسر اسفندیار می زند. به هر صورت، گمان نمی رود در دورهٔ شاهی مقتدر چون خشایار، یا دو شاه یاد شده دیگر، یهودیان میتوانستند، آنطور که در کتاب استر نوشته شده، دست به کشتار مخالفان خود بزنند. به هرحال، هدف ما نشان دادن نامهای ایرانی است که یهودیان بر خود و بر فرزندان خود می نهاده اند و نه برشمردن تاریخ شاهان. در جامعه یهود افرادی بنام خشایار یافت میشوند ولی تعداد آنان انگشت شمار است.

داریوش:

در فرس قدیم نام این پادشاه dāryāvauš آمده است که آن در دستور زبان فرس قدیم در حالت فاعلی nominativus است به معنای «دارا، دارنده»، و- vahav/vahu به معنای نیکی (با هم به صورت اسم مرکب: دارندهٔ نیکی) از سوی پاره ای ایرانیست ها معنی گردیده است. داریوش پسر ویشتاسپ در ایام حکومت خود (۵۲۲ - ۴۸۶ ق م) همراه با کشور گشایی دست به اصلاحات فراوان زد. نام او بارها در کتاب مقدس به صورت دارياوِش Dāryāveš آمده، و به دستور او بود که از خزانهٔ دولت شاهنشاهی ایران، بیت المقدس یهودیان در اورشلیم، که توسط بخت النصر ویران شده بود، دو باره بنا گردید.[4] این نام نه تنها در میان یهودیان ایرانی، بلکه، مانند کوروش (سیروس / سایروس)، در میان پاره ای از مردم اروپا و آمریکا به صورت Darius رواج دارد.

راد:

نگارنده این نام را در ادبیات ایرانی به صورت مرکب دیده است: راد بُرزین، راد بوی (گویا عود به عربی)، راد فرخ، راد مان، راد مرد، راد منش، راد هرمز. در میان یهودیان فقط یک نفر با نام خانوادگی **راد** شناخته شده است. راد، در اوستا rāta

(پیشکشی و چیز بخششی؛ فرشته نگهدارنده بخشندگی ها)، در پهلوی rāt و در پازند rādi رویهمرفته جوانمردی و بخشندگی و مروت را رساند. جا دارد در این فرصت نامی از فرد نکوکار، مرحوم ابراهیم راد (قبلاً ابراهیم میزراحی)، برده شود.

رام:

این نام نیز در ادبیات ایرانی به صورت مرکب آمده چون رام اردشیر (شهری که اردشیر بابکان بنا نهاده ــ گویند میان اصفهان و خوزستان)، رام بُرزین، رام شهر (نام قدیم اهواز)، رام هرمز (در خوزستان). رام (از ریشه ram در اوستا، همریشه با rāmna در فرس قدیم، rāmišn در پهلوی)، آرامی و آسودگی را میرساند. نام های رامین، رامینه، رامادا، رامش، رام شین (آرامش دهنده خان و مان)، شهرام (آرامش دهندهٔ شاه) از همین ریشه آمده اند.

رامین:

چنین گویند که این نام بیش از رام در میان یهودیان رواج پیدا کرده است. رامین در منظومهٔ رُمانتیک **ویس و رامین** فخرالدین گرگانی (قرن یازدهم میلادی)، عاشق ویس است. و نیز بنگرید به واژه رام در بالا. در کشور اسرائیل آنانی که رام یا رامین را برای خود انتخاب میکنند هدفشان اینست که نامی داشته باشند که در هر دو فرهنگ (عبری و ایرانی) معنی خوبی بدهد. رام רם به عبری یعنی بلند مرتبه، عالی، عالی مقام. (ادامه دارد)

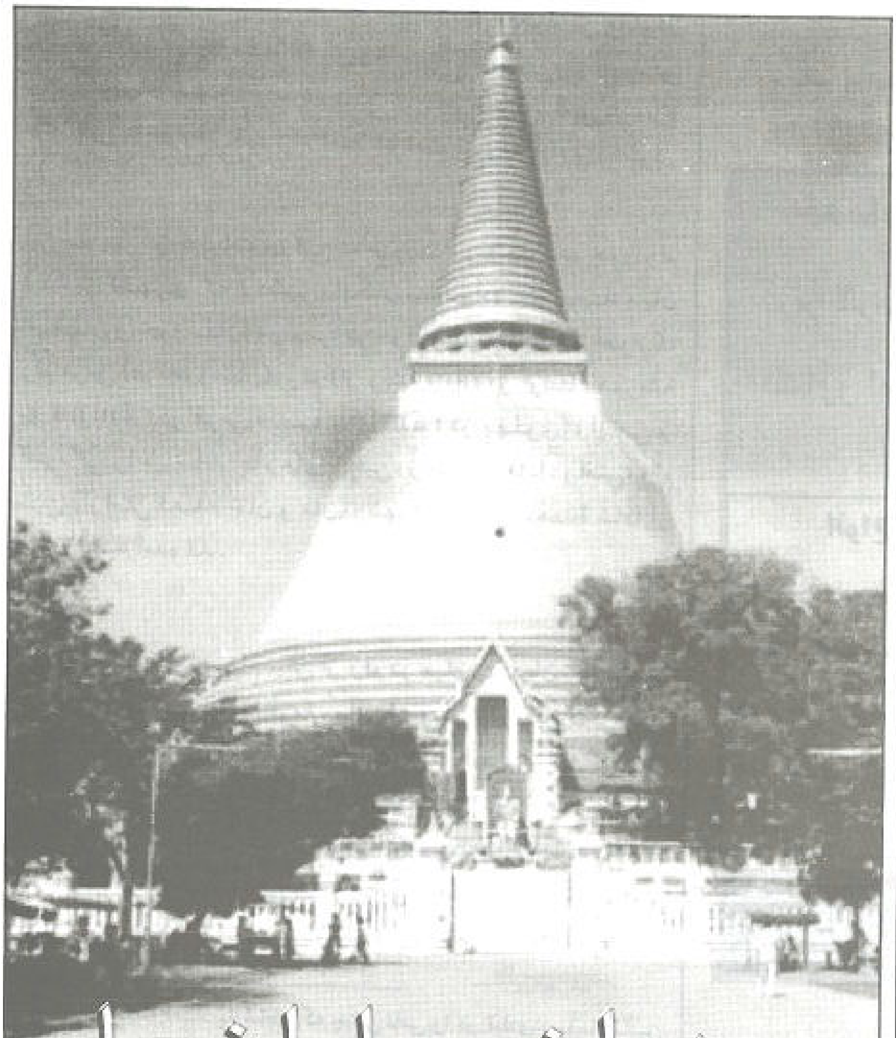
---

۱ نک به مقالهٔ استاد یارشاطر که چنین نامی را در آبادی مسلمان نشین خوئین واقع در استان زنجان یافته اند: Ehsan Yarshater, The Xo'ini Dialect, *Persica*, xix, Holland 2003, p. 182.

۲ پهلوانی زبان یعنی به زبان پهلوی.

۳ بهترین خلاصهٔ مبحث فر (فره)، در اوستا ($X^{v}ar\partial nah$) به قلم استاد نیولی انجام یافته است. رک به: Gherardo Gnoli, Farr(ah), *Encyclopædia Iranica*, (1999), pp. 312-319. در این مختصر، به علت پیچیدگی موضوع، استاد نیولی چندین ستون را به کتابنامه و منابع مختلف اختصاص داده است. ضمناً یکی از دانشجویان ایرانیست سالهاست سرگرم تحقیق در نگارش رسالهٔ دکتری پیرامون فر (فره) است. لذا آنچه نگارنده در این مقاله در بارهٔ فره، یا نظایر آن را در یهودیت، آورده نوعی گستاخی و بی احتیاطی در یک کار علمی است. خواننده کنجکاو و دانش پژوه لازم است به منابع مختلف مذکور در مقالهٔ نیولی رجوع کند.

۴ راجع به شرح این ماجرا، نک به مقالهٔ نگارنده تحت عنوان «نکته هایی چند در روابط تاریخی دو ملت باستانی یهود و ایران» در ره آورد شمارهٔ ۲۲ (زمستان ۲۰۰۲)، ص ۵ ـ ۹.



یهودیان مایان مار (برمهٔ سابق)

از: دکتر موسی میکائیل (فیلادلفیا)

تاریخچهٔ یهودیان در این سرزمین به نیمهٔ اول قرن ۱۸ باز میگردد و آن زمانی است که یهودیانی از عراق و هندوستان (کلکته و کوچین) و پارس (ایران کنونی) بدین جا وارد شدند و در "بان گون" (یارانگون - پایتخت) سکنی گزیدند. در ۱۸۷۵ تعدادی یهودی از بغداد به آنان پیوستند. و نیز قبیلهٔ کوچکی در شمال کشور ساکنند که خود را از خاندان (سبط) منشه میدانند. تصرف برمه در جنگ جهانی دوم توسط ژاپن و سپس برقراری حکومت ارتشی در کشور در ۱۹۶۲ موجب کوچ و خروج یهودیان گردید.

تعداد یهودیان برمه تا سال ۱۹۳۰ به سه هزار نفر میرسید ولی تدریجاً رو به کاهش نهاد بطوریکه در سال ۱۹۹۹ کمتر از صد نفر یهودی در آنجا میزیستند.

در قرن ۱۸ جامعهٔ متشکل سفارادی و پس از آن جوامعی از جمله اعضای بنه بریت (از بمبئی)، جوامع عرب زبان یهودی و غیره در برمه پدیدار گشتند. بهنگام حملهٔ ژاپن به برمه در زمان جنگ جهانی دوم اکثراً به هندوستان و انگلستان و سایر کشورها روان شدند و تنها معدودی پس از آزادی برمه به برمه باز گشتند. در ضمن در طی سالیان در اثر مهاجرت و اسمیلاسیون از تعداد یهودیان بطور فاحشی کاسته شده است. از سال ۱۹۴۸ تا کنون حدود ۷۵۰ نفر یهودی به اسرائیل مهاجرت کرده اند.

در اواسط قرن ۱۹ فردی یهودی به نام گلدبرگ از رومانی در برمه به تجارت چوب و عاج پرداخت و ثروت شایانی بدست آورد. در ضمن گلدبرگ نوشته هایی از خود به نام موسات شلمو (مسافرتهای شلمو) که در واقع اولین اثر عبری در برمه است از خود بر جای گذارده است (۱۸۸۴).

همچنین در ۱۸۵۱ فردی انگلیسی از گالیسی در دانگون مقیم شد و دکانهای متعددی بر پا ساخت. امروزه یهودیان کشور در امور کسبی اشتغال دارند.

در ۱۹۹۶ به درخواست جامعهٔ کوچک یهودی دولت از خراب کردن قبرستان یهودی با ۷۰۰ قبور جهت بنا کردن مرکز خرید و فروش خودداری کرد.

اولین کنیسا در دانگون به نام مزمیح یشوعاه Mazmiah Yeshuah بر روی زمینهایی که از طرف دولت واگذار شده بود بنا گردید (۱۸۵۷). سپس در دهه های اول قرن بیستم با کمک عذرا شانول مکانهای دیگری در شهر ماندالی Mandaley بر پا شدند. در ۱۹۳۰ که اوج جامعهٔ یهودی سه هزار نفری در برمه بود یهودیان دارای مدرسهٔ روزانه عبری، سازمان صیونیست و دو کنیسا بودند. از تشکیلات امروزی فرهنگی و اجتماعی یهودی در برمه ذکری نشده است.

یهودیان هنگ کنگ

هنگ کنگ پس از ۱۵۰ سال در ۱۹۹۷ از قیمومیت انگلستان خارج شد و چین اصلی (کمونیست) آنرا تصاحب نمود. در سال ۱۸۴۲ انگلستان قیمومیت هنگ کنگ را در دست گرفت و بازرگانانی از نقاط مختلف از جمله تعدادی یهودی برای تجارت تریاک به این ناحیه آمدند. در ۱۸۶۰ خانواده های ساسون [1]، کدوری [2] و Beliliose از بغداد وارد این بندر شدند، هنگ کنگ اهمیت استراتژی و مالی یافت و باعث جذب بسیاری مهاجر از جمله تعداد زیادی یهودی گردید. این مهاجرین یهودی از استرالیا،انگلستان،کانادا و اسرائیل در دهه ۱۹۶۰ به هنگ کنگ آمدند.

خانواده های ساسون و کدوری کمک به رشد و توسعهٔ این بندر نمودند. جامعهٔ متشکل یهودی در ۱۸۷۵ بوجود آمد. برای سالیان متمادی و قبل از جنگ جهانی دوم (۴۵-۱۹۳۹) یهودیان با وجود تعداد محدودشان با بنا کردن پلها،تونل ها و تراموای و غیره کمک به رشد و نقل و انتقال در بندر را نمودند. ناتان طرح جادهٔ اصلی در کووالون را ریخت و بعمل آورد. وی بعداً فرماندار هنگ کنگ گردید.

تنها اثر ضد یهودی در هنگ کنگ در سال ۱۹۹۸ بود. در این سال روزنامهٔ پر تیراژ Daily Apple هنگام مسابقه فوتبال بین آلمان و هنگ کنگ عکسی از هیتلر را با مقاله ای در این نشریه درج کرد و در مقاله نوشته شده بود "آلمان از نژادی است که هیچگاه شکست را بحث نمیکند". این مسئله موجب اعتراض شدید و شکایت جامعهٔ یهودی قرار گرفت و روزنامه پوزش طلبید.

در جریانات اقتصادی یهودیان برای فزونی روابط مناسب بازرگانی با بازرگانان محلی داشتند، هنگامی که برادران کدوری در اینجا ساکن شدند تنها کارمندان، کارگردانان و رؤسای یهودی را استخدام میکردند. در دهه ۱۹۶۰ با ورود بسیاری خارجی از جمله یهودیان به هنگ کنگ رونق اقتصادی پدیدار گشت.

امروزه دو مدرسه در هنگ کنگ وجود دارند: مدرسه یحزقل ابراهام (برای خردسالان) و مدرسه کاریل (برای کودکان پائین ۸ سال). در اواخر ۱۹۹۱ نشریه ای به نام "صور تجربی یهودیان در چین" (Faces of Jewish Experienc In China) که حاوی اطلاعات و آمار مربوط به یهودیان هنگ کنگ است توسط انجمن تاریخی یهودی هنگ کنگ منتشر گردید.

اولین کنیسا در ۱۸۹۳ توسط جیکوب ساسون به نام مادرش Ohel Leah همراه با دو ساختمان در خیابان Robinson (امروز مرکز جوامع یهود هنگ کنگ میباشد) بنا شد. این کنیسا دارای دو هزار عضو بوده و دارای باشگاه و رستوران کاشر میباشد. در هنگ کنگ اکنون چهار کنیسا و خانهٔ خباد وجود دارند و سرویسهای نیایش توسط جماعت کنسرواتیو برقرار میشوند. علاوه بر این مرکز بزرگ جامعه یهودی برپاست و دارای کتابخانه و تسهیلات برای تفنن و تفریح میباشد. جمعیت یهودی هنگ کنگ از جامعه ۶۰ نفری در ۱۸۸۲ به ۲۵۰۰ نفر در ۱۹۹۹ افزایش یافته است.

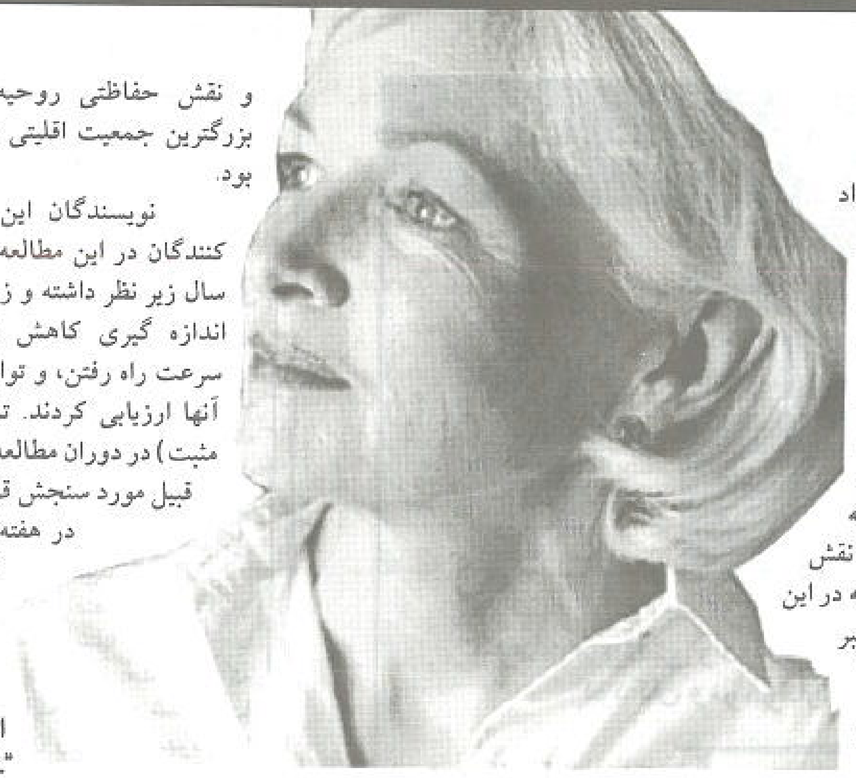
---

۱ - خانواده ساسون از بازرگانان،نوعدوست و اهل کتابت از بغداد بودند. شیخ ساسون بن صلاح (۱۸۳۰-۱۷۵۰) به مدت چهل سال ناسی (رئیس و رهبر جامعهٔ یهودی) بود.

۲ - خانواده کدوری نیز بازرگان و نوعدوست بودند که از بغداد به هنگ کنگ آمدند. بنیانگزار خانواده سلیح کدوری (فوت ۱۸۷۶) بود. این خانواده مزارع تجربی بنا کردند و پژوهشهای گسترده ای در امر گله داری (از جمله خوک) نمودند. همچنین تجارت املاک،بانکداری و صنعت را گسترش دادند و مدارس و بیمارستانهایی بر پا ساختند.

عوامل اجتماعی و محیطی نقش مهمی در چگونگی سالخوردگی افراد بازی میکنند

تحقیقات نشان میدهد: روحیه مثبت شروع ضعف جسمانی را به تأخیر انداخته و کلیشه های منفی میتوانند بر حافظه افراد مسن تر تأثیر بگذارند.



برگردان: رزا کیانی

چرا بعضی افراد سالخورده زوال سریعی در سلامت جسمانی و عملی خود تجربه میکنند، در حالی که برخی هم سن و سالان آنها سالم و فعال باقی میمانند؟ در حالی که ژنها و سلامت کلی جسمی نقش مهمی دارند، تحقیقات جدید نشان میدهند که چگونه عوامل روانی نیز میتوانند نقش مهمی بازی کنند. نتایج دومطالعه در این زمینه در شماره سپتامبر **"روانشناسی و سالخوردگی" از انتشارات "انجمن آمریکایی روانشناسی"** گزارش شده اند.

در تحقیق اول، محققین شاخه پزشکی دانشگاه تگزاس در گالوستن، بر روی ۱۵۵۸ آمریکایی - مکزیکی مسن که در آغاز هیچ گونه علائم زوال جسمانی نداشتند و در پنج ایالت جنوب غربی - تگزاس، کالیفرنیا، آریزونا، کلرادو و نیومکزیکو - زندگی میکردند، مطالعه کردند و رابطه ای بین روحیه مثبت و شروع زوال جسمانی یافتند. این اولین مطالعه برای بررسی زوال جسمانی و نقش حفاظتی روحیه مثبت بر روی بزرگترین جمعیت اقلیتی در ایالات متحده بود.

نویسندگان این مطالعه، شرکت کنندگان در این مطالعه را به مدت هفت سال زیر نظر داشته و زوال جسمانی را با اندازه گیری کاهش وزن، فرسودگی، سرعت راه رفتن، و توانایی محکم گرفتن آنها ارزیابی کردند. تأثیر مثبت (روحیه مثبت) در دوران مطالعه با سوآلاتی از این قبیل مورد سنجش قرار گرفت: چند بار در هفته گذشته **"احساس کردم که دقیقاً به خوبی بقیه مردم هستم"، "درباره آینده امیدوار بودم"، "خوشبخت بودم"، و "از زندگی لذت بردم".**

شروع کلی زوال جسمانی در طی هفت سال پیگیری تقریباً هشت در صد افزایش یافت، ولی آنهایی که از نظر تأثیر مثبت امتیاز بالا داشتند، احتمال زوال آنها به



طور محسوسی کمتر بود. پس از تعدیل عوامل خطر مربوطه، هر واحد افزایش در امتیاز مثبت با سه درصد کاهش ریسک زوال جسمانی همراه بود.

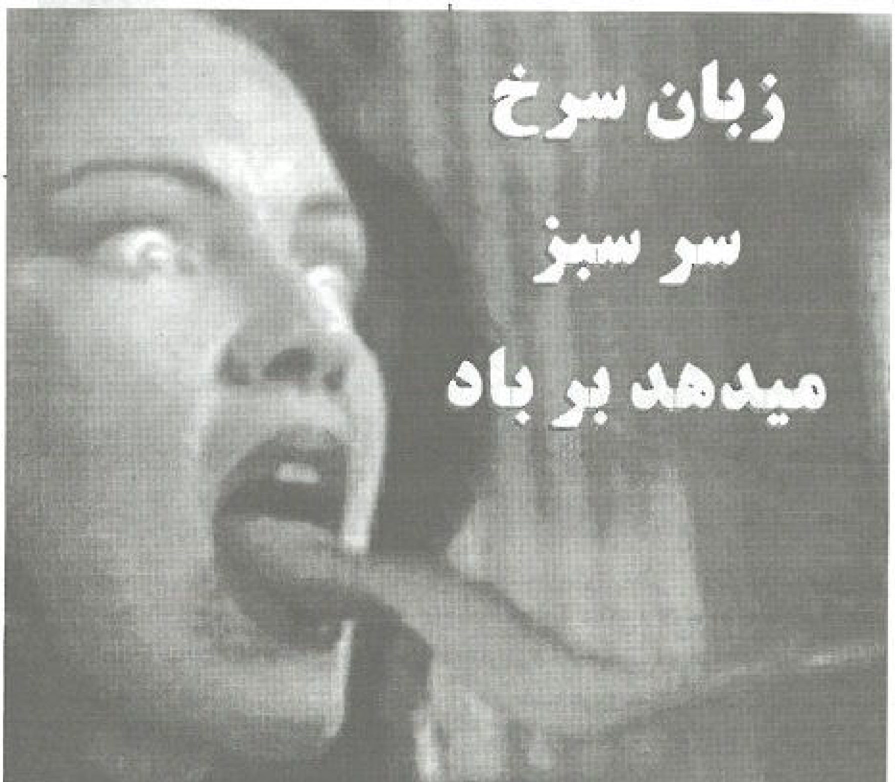
دلیل قاطع این اتفاق خارج از محدوده این مطالعه بوده ولی محققین گمان دارند که روحیه مثبت میتواند مستقیماً از طریق پاسخهای شیمیایی و عصبی درگیر در حفظ تعادل کلی جسمانی بر سلامت شخص تأثیر بگذارد. یا این که بنا به گفته نویسندگان یک روند غیر مستقیم میتواند در کار باشد به طوری که روحیه مثبت با افزایش منابع عقلی، جسمانی، روانی و اجتماعی بر سلامت فرد تأثیر بگذارد.

در مطالعه دوم، محققین دانشگاه کارولینای شمالی بر روی چگونگی تأثیر کلیشه های منفی در رابطه با تأثیر سالخوردگی بر روی حافظه افراد مسن تحقیق کردند. این مطالعه ۱۹۳ شرکت کننده و دو تجربه را، هر یک با یک گروه جوانتر (۱۷ تا ۳۵ سال) و یک گروه مسن تر (۵۷ تا ۸۲ سال)در بر میگرفت. به منظور تحریک تأثیرات کلیشه های مثبت و منفی سالخوردگی، شرکت کنندگان در ضمن یک تکلیف دیگر (جمله مغشوش، قضاوت درباره کلمات)در معرض کلمات کلیشه ای قرار گرفتند که شامل کلمات منعکس کننده کلیشه های منفی درباره سالخوردگی (شکننده، شاکی، گیج، بد اخلاق، ناتوان، فراموشکار، خرف، و غیره) با کلمات دارای بار مثبت درباره پیری (فاضل، فعال، هشیار، موقر، برجسته، با معلومات، موفق، و غیره) بودند.

نتایج این مطالعه نشان میدهد کارکرد حافظه در افراد مسنی که تحت تأثیر کلیشه های منفی قرار داشتند، ضعیف تر از افرادی بود که تحت تأثیر کلیشه های مثبت قرار گرفته بودند. علاوه بر آن، به دنبال تحریک کلیشه های مثبت، تفاوت سنی حافظه در بین افراد جوانتر و مسن به طور قابل ملاحظه ای کاهش یافت، به طوری که گروههای جوانتر و مسن در برخی شرایط، تقریباً بطور یکسان عمل میکردند.

این مطالعه همچنین شواهدی را ارائه میدهد که در صورتی که تحریکات نسبتاً شدید و پر هیاهو باشند، عملکرد حافظه به سمت تأثیر پذیری منفی متمایل میشود.

به نظر نویسندگان، نتایج این مطالعه به فهرست فزاینده یافته هایی افزوده میشوند که دلالت بر اهمیت محیط اجتماعی و چگونگی تأثیر آن بر عملکرد حافظه افراد مسن دارد. اگر با افراد مسن به صورت افراد کارآ و مولد جامعه برخورد شود، آنان نیز به همین نحو عمل میکنند. □



زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد

شهره حکمتی نوفر

آیا میدانستید زبان فارسی ضرب المثل زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد را از تورات گرفته که "Mavet v'hayim b'yad halashon" بعضی مواقع ما حرفهایی از دهانمان خارج میشود که دیگران را می‌آزارد و یا بی مقصود چیزی را میگوییم که به دیگران بر میخورد. بنابراین هم گفتار ما و هم کردار ما قدرت شادمانی و یا نابودی دیگران را دارد.

یکی از بازماندگان حمله های تروریستی که هر روزه باعث کشتار دهها و بلکه صدها نفر میشود در یک شعر زیبائی زندگی و گفتار و کردار هر روزه را اینطور بازگو کرده.

امروز ما ساختمانهای بلندتر و خیابانهای عریض تر داریم ولی نه صبر داریم و نه تاب دیدن کسانی را که مثل ما نیستند.

امروز ما بیش از پیش پول خرج میکنیم و کمتر از پولمان لذت میبریم، خانه های بزرگتر داریم ولی خانواده هایمان کوچکترند.

بیشتر سازش میکنیم ولی کمتر وقت داریم.

بیشتر آگاهی داریم ولی کمتر خوب و بد را از هم تشخیص میدهیم.

بیشتر پزشک و دارو داریم ولی کمتر سلامت هستیم.

اسباب و اثاثیه بیشتر داریم ولی قدر زندگی را نمیشناسیم.

بیشتر از همیشه داریم و کمتر از همیشه دوست داریم و بیشتر از قبل از دیگران متنفریم.

ما کره ماه را فتح کرده ایم ولی همسایه روبروی را نمیشناسیم.

ما فضا را درنوردیده ایم ولی هنوز درون خود را نمیشناسیم.

هر چه درآمدمان بالاتر رفته راه و روش اخلاقیمان پائین تر رفته.

آزادیهای اجتماعیمان بیشتر شده ولی زندگیمان بی شادیست.

زیادتر غذا میخوریم و همیشه در حال رژیم هستیم.

زن و شوهر هر دو کار میکنیم و درآمد زیاد داریم و بیشتر از هر زمان تقاضای طلاق میکنیم.

خانه های زیباتر داریم ولی بی خانمان و آشفته هستیم. به همین خاطر من پیشنهاد میکنم که از امروز همه به خود قول بدهیم که هیچ چیزی را برای روز مبادا کنار نگذاریم و از تمام لحظات هر روز لذت ببریم و بدانیم که هر روز میتواند بهترین روز زندگیمان باشد.

بیشتر بخوانیم، بیشتر بدانیم و به روی صندلی در کنار پنجره و ایوان بنشینیم و از منظره بی دغدغه لذت ببریم.

بیشتر وقت صرف خانواده کنیم، غذای مورد علاقه مان را بخوریم و از مکانی که دوست داریم دوباره بازدید کنیم.

زندگی همچون زنجیر به هم بافته از دقایق زیباست، زندگی فقط خوردن و خوابیدن و کار نیست.

امروز از لیوان کریستالی که برای مهمان کنار گذاشته اید آب بنوشید، بهترین عطر و ادوکلنی را که دارید مصرف کنید و از آنها لذت ببرید.

از مکالمات هر روزه تان جملاتی مثل "یکی از همین روزها و یا یک روزی" را کنار بگذارید.

نامه و یا تلفن به دوست و عزیزی را که مدتهاست میخواهید بنویسید و بکنید، امروز انجام دهید و خنده و شادی را هر روز به زندگیتان اضافه کنید.

هر روز و ساعت و دقیقه با ارزشند بخصوص اگر فکر کنید که امروز واپسین روز زندگیتان است.

فقط همیشه به یاد داشته باشید که "یکی از همین روزها" میتواند روزی بیاید و شما دیگر نباشید. همیشه به قولهایتان وفا کنید و هر گفتارتان همچون نفس زندگانی برای خودتان و دیگران باشد.

نامه وارده

مجله چشم انداز
آقای داریوش فاخری - سردبیر

این نوشته نظر اجمالی شخصی نویسنده دربارهٔ **حاخام یدیدیا شوفط** است. قصد نوشتن زندگینامه آن فقید نیست. هدف آنست که استنباط خودم را به عنوان یهودی نگران به آتیه جامعه در مورد ایشان بنویسم.

با مرگ **حاخام یدیدیا شوفط** و بیماری **حاخام اوریل داویدی** در اسرائیل فصل مهمی از تاریخ مذهبی و اجتماعی یهودیان ایران بسته میشود.

قرنها است که ما یهودیان ایران پیشوای مذهبی خود را حاخام (نه راب) میخوانیم. تا آنجایی که من میدانم حاخام های ما مدارج تحصیلی عالیه شان در ردیف ربانیها است. ولی در عمل به جای آنکه رل آکادمیک یک فقیه را داشته باشند اکثر زندگیشان صرف رتق و فتق امور اجتماعی "از گهواره تا گور" میشد و از طریق (ختنه - ذبح - پیشنمازی - (شالیح صیبور) - عروسی - اختلافات خانوادگی - طلاق - مرگ و عزا امرار معاش میکردند. از این طریق زندگی حاخام با زندگی افراد جامعه اش عجین بود. حاخام افراد جامعه اش که به او مراجعه میکردند را میشناخت و سعی میکرد اشکالات و درگیریهای افراد و خانواده ها را با همکاری افراد خیّر و سازمانهای جامعه حل کند و در برابر هر خطر یا حرکت ضد یهودی او نیز همراه با سازمانهای دیگر جامعه و همکاری سازمانهای دولتی کشور همراه تمهیدات و حرکاتی میشد تا جامعه را از خطر نجات دهد.

حاخام به تعبیر علمای کبالا کسی است که بتواند نتیجه اعمال خود را پیش بینی کند. حاخام یدیدیا شوفط به حق دارای این توانایی بود. درگیری فراگیر شغلی، او را از کار تألیف و تحقیق دور نگه میداشت ولی در عوض با وجودی که در دوران خاصی با دگرگونیهای تاریخی عظیمی در ایران و جهان زندگی میکرد (آشنایی یهودیان ایران با فرهنگ اروپای غربی - (آلیانس) - اروپای شرقی (وتصر هتورا) - گشایش دانشگاهها



برای جوانان یهودی برای تعلیمات عالی - استقلال کشور ایسرائل - بحرانهای سیاسی و انقلابی ایران) توانست در طول رهبری مذهبی خود جامعه تهران را به بهترین شکلی که میدانست یک پارچه نگهدارد.

روایتی است از ربای "Zusha" که میگفت اگر پس از مرگ در دنیای ابدی از من بپرسند چرا مثل ابراهام زندگی نکردی جواب خواهم داد شعور و درک ابراهام را نداشتم. اگر بپرسند چرا زندگیت روی زمین مشابه الگوی زندگی حضرت موسی نبوده جواب خواهم داد، تواناییهای رهبری موسی را نداشتم ولی اگر بپرسند "Zusha" چرا Zusha نبودی جوابی برای گفتن ندارم.

حاخام یدیدیا شوفط خودش بود. وابسته به سازمان و تشکیلات خاصی نبود. بسیار مردم دار بود. در چند برخورد و محاوره نسبتاً طولانی که با او داشتم گرمی و صمیمیت قلبی او را حس میکردم. به کسی کینه نمی ورزید. یهودیت را در مرزهای انسانیش میشناخت و به آنچه امروز "pluralism" مینامند معتقد بود. به مقام زن در جامعه ارج مینهاد و از تعصبات خشک کاملاً بدور بود. از عرفان ایران بهره داشت. گوشی شنوا و زبانی گویا داشت. زمان و مکان را درک میکرد و شک ندارم اگر محدودیتهای زبانی (توانایی تکلم به زبان انگلیسی) مانع کارش نبود در مغز و دل جوانان ما جای وسیعی باز میکرد.

او تا واپسین نفس و آخرین لحظه ممکن و در نهایت کهولت و خستگی فیزیکی، حرفش را زد و کارش را کرد. جامعه یهودی تهران و لس آنجلس را متعادل نگه داشت و با میانه روی هدایت کرد و تلاش نمود راز بقای جامعه یهود را که همبستگی خانوادگی و اجتماعی است به همه گوشزد کند. در سالهای آخر زندگی هر چه جسمش ضعیف تر می شد پیامش رساتر و افکار و نظریاتش متمرکز میگردید. گویا حاخام یدیدیا عصاره ۲۷ قرن تجربه تمام حاخام های قبل از خود را میخواست به جامعه اش هدیه کند.

آنها که میخواهند رهبران اجتماعی و مذهبی این جامعه باشند میتوانند از گفته های او درس بگیرند و مشکل گشای آتیه باشند.

فقدان او را به جامعه یهود - به خانواده محترمش و بلااخص به ربای داوید شوفط تسلیت میگویم. روانش شاد.

دکتر شیرزاد ابرامیان

نوشته: ایرج کهن زاده

جناب حاخام یدیدیا شوفط

افتخار آشنایی با جناب حاخام یدیدیا را پس از اقامت در تهران و ثبت نام در

دبیرستان کوروش داشتم. از کلاس نهم یا اخذ دیپلم مدت ۴ سال جناب حاخام دبیر عبری و تعلیمات یهود در کلاس ما بودند و جالب تر آنکه راو داوید نیز همکلاس من در دبیرستان کوروش بود.

برای من که در خانواده ای یهودی متدین به دنیا آمده بودم، تعلیمات یهود و دانستن زبان عبری یکی از لازمات بود. لذا بهترین خاطرات دبیرستانی من این بود که هفته ای ۲ بار این افتخار را داشتم که در کلاس جناب حاخام بودم و چون به عبری و تعلیمات یهود، آشنایی داشتم لهذا مورد توجه جناب حاخام بودم.

به خاطر دارم که پس از اتمام دبیرستان خدمت جناب حاخام رفته و با ایشان اظهار داشتم که برای ادامه تحصیل رهسپار آمریکا هستم و خدمت رسیدم که از زحمات ایشان تشکر نموده و خداحافظی نمایم. و چون اطلاع داشتند که سر راه توقفی در اسرائیل خواهم داشت لهذا نامه ای به من دادند که آن را به اسرائیل به راو داوید که دانشجو بود با خود ببرم. در بدو ورود به اسرائیل نامه را جهت راو داوید در دانشگاه برایلان بردم و پس از احوالپرسی فراوان چون دیر وقت بود بنا به اصرار راو داوید آن شب را در خوابگاه دانشجویان دانشگاه برایلان خوابیدم و صبح آن روز با خداحافظی از یکدیگر جدا شدیم و خط جناب حاخام و آدرسی که برایم نوشته بودند پس از طی سالها نزد خود داشتم.

در طی ماه گذشته دوستان راجع به خدمات بی شائبه جناب حاخام اظهار نظرهای زیادی نموده اند. فقط در چند سطر میشود اذعان نمود که در واقع این پدر روحانی و این شخصیت عالیقدر ما چگونه و چطور در آنروزهای به شدت طوفانی از ملت خود جانبداری و جانفشانی نمود. روانش شاد.

سردبیر محترم مجلهٔ چشم انداز، آقای فاخری،

ضمن سلام، طبق اراداتی که به شما در این چند سال پیدا کرده ام دریغم آمد که در رابطه با مجلهٔ چشم اندازه شماره ۱۲۰ خرداد ماه ۱۳۸۴ قلمم را به کاغذ نیاورم و گله ای از شما دوست عزیز و روشنفکر توانا نکنم.

عکس روی مجله پر از گفتار و معنی بود. دختر جوانی با چشمان زیبای آبی زیر مقنعه. به یاد روزهای گذشته ام افتادم. عکس پاسپورت من هم نیز بی شباهت به این تصویر البته با چشمان سیاه چون روزگاران زنان ایران.

همیشه در تلاش فراموش کردن روزهای گذشته و فرهنگ به استبداد کشیدهٔ زنان ایران بودم. سالهای زیادی طول نکشید تا ما در این جامعه سری بلند بنمائیم که اگر برای ما زنان آب باشد ما نیز شناگران ماهری هستیم. مجله را ورق زدم و به سطور کادر شما نگاه کردم.

چشم انداز نشریه ای است برای بازتاب افکار و دست آوردهای یهودیان دنیا. هدف ما روشنگری واقعیت یهودیت، مسائل، آرزوها و امید یهودیان، مبارزه با نژاد پرستی و همراهی با هدف های بشر دوستانه انسانهای جهان میباشد.

من خود به عنوان خوانندهٔ چشم انداز بر این اهداف شما تا به امروز باور داشتم تا وقتی که این شمارهٔ مجله را دریافت کردم!

آقای فاخری آیا شما معنی ترویج فرهنگ را میدانید؟ آیا میدانید که چه کسانی فرهنگ را رواج میدهند؟ مگر نه اینکه شما تعداد بی شماری خواننده دارید که روحشان حتی از فرهنگ واپس گرای ایران خبر ندارد؟ شما چگونه به عنوان پدر دخترتان، شوهر همسرتان و پسر مادرتان این مقاله را خواندید و اجازه چاپ آن را دادید. در فرهنگ غنی ما میگویند حرف زشت زیر خشت. شمایی که در نوشته هایتان از مولانا میگویید متوجه زیرکی و ناقلایی این نویسنده یعنی آقای احمد سیف نشدید. آقای احمد سیف با تردستی و حیله گیری خاصَ خود به یکباره مجموعه ای ناسزا گفته را در مورد زن به گرد می‌آورند که گویا در تمام مراحل زندگیش کاری به جز گردآوری مطالب گزاف در مورد زن را نداشته و آن چنان با سیاست خاصَ و مرد رندانه خود این گزاف را در مقاله ای به خیال خود مردمی پسند میگذارد که حتی شمای روزنامه نگار و عاقل و دانا را به فریب میدارد. آقای فاخری با اینکه از اهداف شما در مجله تان آگاهم از چاپ همچین مقاله ای به خشم می‌آیم که چگونه این چنین گزافه هایی که فقط جایش در مجله های اسلامی ایران است نه حتی در مجلات فکاهی شهر لوس آنجلس. چگونه به چشم انداز راه باز میکند. تا چشم اندازی باشد برای جامعهٔ ما. به قول خود آقای احمد سیف این گنداب متعفن زن ستیزی را اگر به راستی بخواهیم بخشکانیم باید از سرچشمه خشکش بکنیم.

شما میپرسید چگونه؟ من به شما میگویم با مندرج نکردن این حجویات در مجله چشم انداز لوس آنجلس، ما دیگر نمیخواهیم بخوانیم و بشنویم که شاعر توانای کشور ما فردوسی و سعدی برای زن چه گفته اند من هرگز به فرزندانم هم اجازه نمیدهم که گوششان را به این حجویات بدهند. ولی شما آقای فاخری چه کردید؟ آن حجویات را در مجلهٔ چشم انداز بازتابش دادید تا برادران ما این شعرها را به خاطر بسپارند و جوک محافل شبانهٔ خود کنند. بله آقای فاخری با چاپ همچین مقالاتی در مجلهٔ وزین چشم انداز فرهنگ ۷۰۰ سال پیش ایران را به لوس‌آنجلس ارمغان آوردید تا چشم اندازی باشد برای نسل امروز ما و نسل دیروز ما که تمام این حجویات را به دست فراموشی سپرده بود. شالم!

فریبا لاوی زاده نوریان



وداع با ملوک عاشقیان زرگریان

بانوی پارسای جامعه

نوشته: دکتر ناهید پیرنظر اُبرمن

در روز دوشنبه ۳۰ ماه می، جامعه یهودیان ایرانی یکی دیگر از بانوان شریف و تحصیل کردهٔ خود را از دست داد. ایشان یکی از فعّالان و اعضای قدیم سازمان بانوان در تهران میباشند. مقالهٔ ذیل توسط نگارنده و به نمایندگی از سوی هیئت مدیرهٔ سازمان بانوان ایرانی در مجلس یادبود ایشان ایراد گردید.

***

"ای خالق من این روحی را که در درونم عطا فرموده ای پاک است...تو آن را آفریده ای...تو آن را منوّر فرموده ای... تو آن را در درونم دمیده ای، تو آن را در باطن من حفاظت میفرمائی و تو آن را در آینده از من باز پس گرفته در روز قیامت اموات، زنده ام خواهی فرمود."

این کلمات را در آغاز عبادت "الوحی نشاما" در کتاب نیایش زن یهودی، ترجمه و تلخیص روانشاد ملوک عاشقیان زرگریان می یابیم. عزیزی که روح پاکش ۸۵ سال پیش از جهان اعلی در کالبد فانی او دمیده شد و هفتهٔ گذشته باز به سوی مبداء خود به پرواز در آمد.

شاعر شوریدهٔ یهودی الاصل، سعید سرمد کاشانی چنین مفهومی را بدین ترتیب بیان میکند:

شوری شد و از خواب عدم چشم گشودیم
دیدیم که باقیست شب فتنه، غنودیم

عمر ما انسانها در تاریخ جهان و عمر کهکشانها، بیش از یک چشم بهم زدن نیست. از ملکوت اعلی بدین جهان فانی پای میگذاریم، چند صباحی حیران و سرگردان اطراف خود را نظاره میکنیم و تا بخواهیم جا و موقعیت خود را درک کنیم، چشم بر هم میگذاریم و دو مرتبه به سوی حقّ رخت سفر میبندیم. امّا آنچه که اشخاص را از همدیگر متمایز میسازد همان منش و یادگاری است که در این جایگاه فانی از خود باقی میگذارند و چقدر سعادتمند هستند آن پاک سرشتانی که از این فرصت کوتاه در راه خدمت و ارشاد همنوع بتوانند نام خود را جاودان سازند.

در جامعهٔ ما یهودیان ایرانی اگر دربارهٔ شناسائی و زندگی نامهٔ کسی بطور مضاعف ظلم شده باشد همان دربارهٔ زندگی نامهٔ زن یهودی ایرانی است. زیرا که در دو نوبت یکبار در مقام یک زن و بار دیگر در مقام یک یهودی نسبت به او در تاریخ اجحاف شده است. در تاریخ یهود ایران معمولاً بعد از ذکر نامهای ملکه استر و احیاناً ملکه شوشندخت اگر هم از زنی بخصوص در عهد معاصر نامی برده شود همانا در رابطه با امور خیریه و اجتماعی بوده است. صفحات تاریخ ما از اسم تمام زنانی که همچون آب شفاف، بی نام و نشان، در هر ظرفی شکل پذیرفتند و در گذراندن هر رنج و مشقتی شریک و سهیم

بودند خالی است. زنانی که پس از ۹ ماه پرورش نطفه در بطن خود، اگر هم از درد زایمان جان سالم بدر می بُردند هنوز هم استحقاق شناخته شدن را نداشتند. و در جامعه به نامهای خانم آقا یا ننه یعقوب در زیر سایهٔ نام افراد ذکور خانوادهٔ خود معرفی میشدند.

ملوک عاشقیان در چنین جامعه ای در سال ۱۹۲۰ چشم به جهان گشود و از آن معدود زنانی بود که از این محدوده پای فراتر نهاد زیرا که علاوه بر توفیق در اجرای نقشهای اولیهٔ خود در مقام یک همسر و مادر، خدمتگزاری در امور خیریه، کارنامهٔ تابناک تری را از خود برای ما بجا گذاشته است. او از نظر طلب علم و دانش، گسترش و آموزش آن در راه خدمت به یهودیت و زنان سرآمد دیگران بود. این دوشیزهٔ نوجوان که تحصیلات ابتدائی و متوسطهٔ خود را در مدارس آلیانس و آمریکایی همدان گذرانده بود با تبحرّی که بر زبانهای فرانسه، انگلیسی، فارسی و عبری داشت، تنها به خدمت در خانواده و امور خیریه امتناع نکرد و با ترجمه و تلخیص کتاب **"بت صیون"** از زبان فرانسه به نام کتاب **"نیایش زن یهودی"** به آرزوی خود یعنی آشنا کردن زنان جوان با پیام یهودیات دست یافت. زیرا که به این وسیله او توانست هزاران هزار زن یهودی ایرانی را که به زبان عبری آشنائی نداشتند متوجه یهودیت نماید.

همراهان او در این کار در وحلهٔ اول، همسر فرهیختهٔ ایشان، زنده یاد عبداله زرگریان و سپس آقایان العازار کهن صدق و حننیا ملامد میباشند. این کتاب به عنوان یکی از اولین انتشارات سازمان بانوان یهود ایران در سال ۱۳۴۶ (۱۹۶۷ میلادی) در سه هزار نسخه به چاپ رسید و چاپ چهارم آن در سال ۱۹۹۰ از سوی مجمع فرهنگی ارتص در لوس آنجلس در دو هزار نسخه تجدید گردید.

ایشان پس از مهاجرت اجباری در سال ۱۹۸۰ به آمریکا همچنان دست از فعالیتهای آموزشی و انتشاراتی خود نکشیدند. ترجمه و انتشار کتابهای **"دروازه های تفیلا"** در دو جلد که مقدمات تهیه آن از ایران آغاز شده بود و همچنین انتشار کتاب **"رابطهٔ ده فرمان و دعای شمع اسرائیل"** به سه زبان از جمله انتشارات این دوران است.

در شمار فعالیتهای دیگر ایشان، باید از **"برنامه مبارزه با بی سوادی"** نام بُرد. روانشاد ملوک زرگریان به همراه خانم ایران قدیشاه و به نمایندگی از سوی سازمان بانوان یهود ایران سرپرستی و مدیریت برنامه ای را که از سوی سازمان زنان ایران به وسیلهٔ زنده یاد دکتر فرخ رو پارسا، وزیر آموزش و پرورش وقت شده بود، به عهده داشتند. به همین منظور بود که برای گذراندن دورهٔ تخصصی و شرکت در یک کنفرانس جهانی مبارزه با بی سوادی به نمایندگی کشور ایران از سوی دولت اسرائیل به آن کشور دعوت شدند.

خانم ملوک زرگریان به عنوان یکی از چهره های اصلی هیئت مدیره سازمان بانوان یهود ایران به مدت ۲۵ سال، علاوه بر نقش بازرسی با انتشارات خود و در سالهای آخر قبل از انقلاب در کلاسهای آموزش مذهبی این سازمان همراه با خانم راشل پرنظر نقشی را فوق وظایف مرسوم زمانهٔ خود نسبت به جامعه یهودی ایرانی، ایفا نمودند. او با فروتنی و تواضعی که ناشی از علوّ طبع و سواد او بود خود را مسئول ارشاد و تعلیم بانوان دیگر میدانست. بیست و پنج سال عضویت او در سازمان بانوان یهود ایران توفیقی دو جانبه بود. زیرا که این سازمان در آن زمان تنها صدای زنان یهودی ایرانی بود که علاوه بر امور خیریه، خود را حافظ و مدافع حقوقی فردی و اجتماعی آنان و مسئول بالا بردن سطح دانش و آگاهی زنان یهودی ایرانی میدانست. و نسل وارث ملوک زرگریان ها، در لوس آنجلس، با نام "سازمان بانوان یهود ایرانی" چنین وظیفهٔ خطیری را دنبال میکنند. از سوی دیگر این نام بر تارک افتخار تمام زنان پیشرفتهٔ امروز ما در رشته های علمی، اقتصادی، ادبی و هنری جای دارد. این سازمان افتخار زن یهودی ایرانی بودن را با تمام بانوانی که در برنامه های سفینه های فضائی شرکت دارند و یا بر کرسی ریاست عالی ترین مراجع پزشکی و یا دانشگاهی تکیه میزنند و در نقش سرشمارترین نویسندگان و محققان جهانی شناخته میشوند شریک میباشد.

در این چند سال آخر چقدرخوشوقتیم که سازمان بانوان در لوس آنجلس، و بنوبه سایر سازمانها، بخصوص در سال ۱۹۸۹ ایشان را به عنوان "بانوی برگزیدهٔ سال" انتخاب و به جامعه معرفی نمود.

ما حضور او را در جشن پنجاهمین سالگرد تأسیس سازمان بانوان در سال ۱۹۹۸ و ورود ایشان را در آخرین لحظات نشسته بر روی صندلی چرخدار، غنیمت و عزیز میشمریم و عکسها و خاطرات آن شب برگهای زرینی از تاریخ پنجاه سالهٔ تأسیس سازمان بانوان میباشند. □

پرسشنامه مربوط به پیوند دل‌ها

در حال حاضر تعداد بسیاری از افرادی که در گروه‌های سنی متفاوت هستند از این برنامه استقبال کرده‌اند. شما نیز چنانچه مایل به آشنایی برای ازدواج و تشکیل خانواده هستید پرسشنامه زیر را تکمیل کرده و به آدرس سازمان قسمت پیوند دل‌ها بفرستید. لطفاً روی پاکت بنویسید محرمانه.

Are you tired of surprises in looking for the right person?
Find your soul-mate through SIAMAK's new program

Peyvand-e-Delha Dept.
24 Hr. Voice Mail: (310) 535-6719
(Ask for Mr. Aram)

General Questionnaire

Full Name ______________________ Nick Name ______________________

Address ____

Phone # (_ _ _) _ _ _ _ _ _ _

E-Mail ____

Male/Female (circle) Age _________ Height _________ Weight _________

Hair Color ______________ Single Divorced Widowed (circle)

Number of Children ______ Children Ages __________ Children Custody ________

Receive/Pay Child Support (circle) Receive/Pay Alimony (circle)

Drinking Limits (Social.Religious) Smoker _________ Keep Kosher _________

Religious Observations: (Orthodox Conservative Traditional)

Education ______________________ Occupation ______________________

Hobbies: (sports, hiking, music, dancing, dining, movies, plays, travel, other ________

Willing to Relocate to Other Cities/States ______________________________

What turns you off in a companion ______________________________

____

What do you prioritize or expect in a companion ______________________________

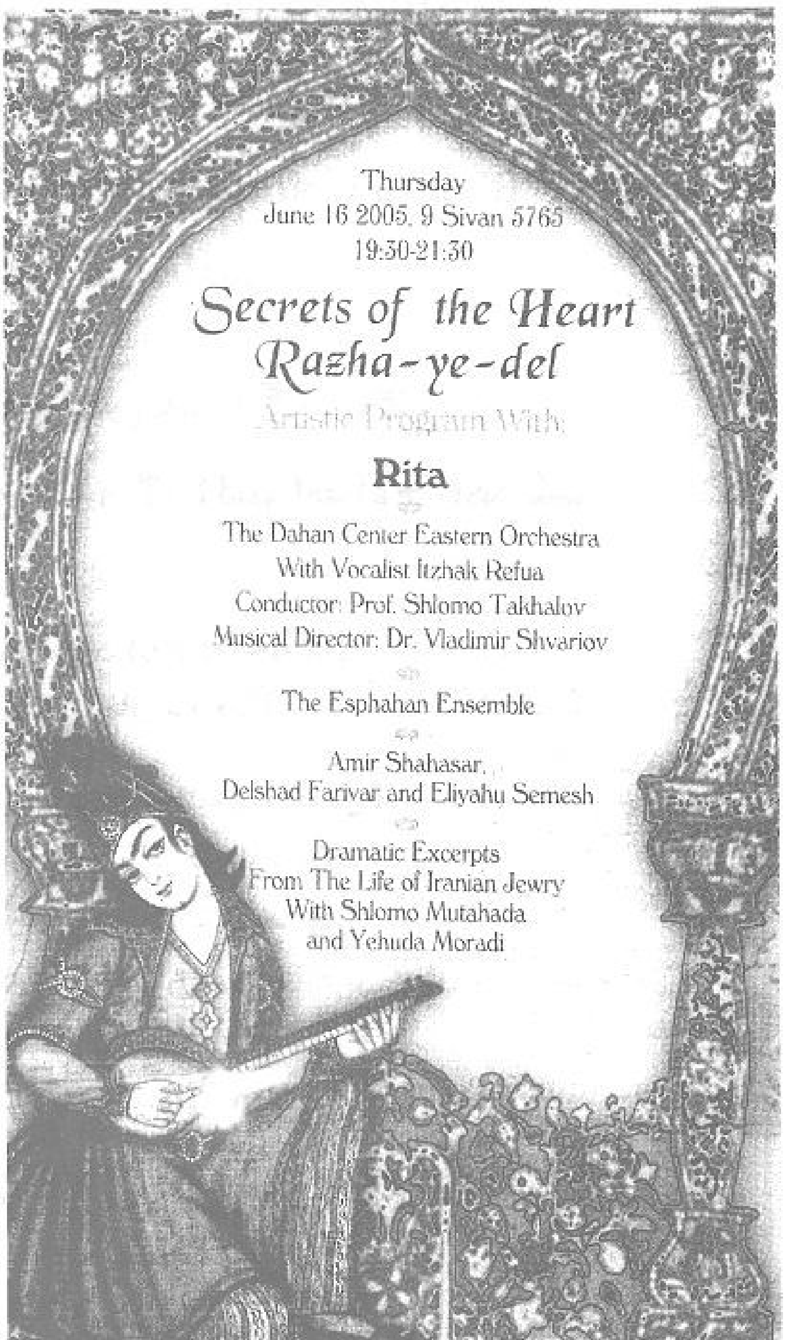
برای تسهیلات بیشتر علاوه بر دسترسی به تلفن پیغام گیر ۲۴ ساعته ۶۷۱۹ - ۵۳۵ (۳۱۰)
سازمان روزهای یکشنبه ها از ساعت ۱۱ صبح تا ۴ بعدازظهر برای این منظور مخصوص باز است.
تلفن تماس برای روزهای یکشنبه ۹۸۴۶ - ۸۲۳ (۳۱۰)

Please send a check for $100.00 to the order of the *International Judea Foundation* along with completed form to: P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212

An International Conference on Iranian Jewry & Their History, Society and Cultural Achievements

On June 15-16th, 2005 The Aharon and Rachel Dahan Center, for culture, society & education in the Sephardic Heritage, at Bar-Ilan University, Israel, held an international conference on Iranian Jewry and their History, Society and Cultural Achievements. The conference included discussions in the areas of the Persian Jewish Diaspora; cultural achievements of Iranian Jews in the areas of music, language and literature; encounters between Judaism and Islam; leadership of the Persian Jewish community; Jewish women in the heritage of the Persian Jewish community; Zionism and Aliya; Persian Jewish art; Iranian Jewish liturgical poems (piyyutim); folklore and folk tales of Persian Jews; Israeli-Iranian relations and many other innovative topics. The speakers at the conference consisted of more than thirty five academic researchers from Israel and overseas universities, as well as Israeli-Iranian dignitaries from the community. From Los Angeles, Dr. Nahid Pirnazar, representing UCLA, spoke about the impact of Islamic culture on the literature of Iranian Jews. As a part of the conference, was the musical performance, which was held on two nights and during some of the sessions, by individuals and the Dahan Center Sephardic Orchestra, composed of 32 performers.

The highlight of the conference was the attendance and the address of his Excellency, Moshe Katzav, President of the State of Israel and Ha Rav Richon Lezion Shlomo Moshe Amar the Chief Sepharadic Rabbi of Israel at the finale of the conference. At that session, Professor Moshe Kaveh, president of Bar-Ilan University, Mr. Shimon Ohayon, the president of The Aharon and Rachel Dahan Center, and Ambassor Meir Ezri welcomed the two guests of honors. The effort of Bar-Ilan University, in this respect, should be commended by all Iranians living in Israel or broad.



Some groups gather to explore Jewish law through Torah study. Others focus on spiritual and cultural aspects of Judaism, often utilizing the arts to fuel creativity and allow women of all ages to engage in discovering the link between Judaism and femininity.

Of course, when women get together there should always be delicious food to savor. In these hot summer months, why not indulge in a delicious Rosh Chodesh Sundae. Topped with coconut flakes, caramelized nuts and dried pineapple, vanilla ice cream never had it so good! Just imagine juicy melon cut into new moon slivers, topped with ice cream, garnished with sweet toppings and a star fruit slice evoking the celestial atmosphere we commemorate. Not only is it symbolic, it is absolutely delectable and parve! As you reflect on the vastness of the night sky above with thousands of other Jewish women around the world, stand tall and proud to be honored on this day - and eat a little extra ice cream, if you want!

Rosh Chodesh Sundae
Serves 8

3/4 cup slivered almonds or small walnut pieces
1 tablespoons maple syrup
1 tablespoon maple sugar (or unrefined sugar of choice)
1 large orange or green melon of your choice
2 pints vanilla non-dairy ice cream
3/4 cup grated coconut, lightly toasted
3/4 cup dried diced pineapple soaked in rum (or spirit of your choice)
6 juicy Santa Rosa plums or other red fleshed variety, sliced
2 star fruits, sliced into stars
Additional toppings as desired

Preheat oven to 350 degrees. In a medium bowl, mix nuts with maple syrup and sugar until evenly coated. Transfer this mixture onto a cookie-sheet lined with parchment paper. Spread the mixture into a thin layer and bake for 20-30 minutes until caramelized, stirring occasionally. Set aside to cool or make ahead.

Meanwhile, cut melon in half, remove seeds, and slice into 1 _ inch moon slivers.

Set your "Sundae table" with small bowls of coconut, pineapple with rum, nuts, plums, and star fruit at the end. Top each melon slice with a scoop of ice cream and have each woman individualize her serving as desired. Then simply, enjoy!

Continued from page 34

we immediately react instead of listen, and yet it is only when we actively listen that we are able to accurately see. The questions we may ask of Balak, Balaam and our selves are:

- **What is behind our quick reactions?**
- **Our judgments?**
- **Our curses?**

Typically we react and we judge from fear. Ironically, we are often so afraid of experiencing fear, we jump to judgment in an attempt to avoid the original feeling entirely. Yet, it is the fear that can blind us from seeing the truth, driving us to lash out and hurt others and ourselves.

This judgment may occur so quickly that it feels instinctual. And yet, our judgments and curses can be revealing and insightful for own growth. We can begin by looking beneath our judgments, by doing an internal inventory where we own, explore and sit with our fears.

Only when Balaam has seen the angel and heard the words coming out of the donkey's mouth is he able to see that the people of Israel are a blessed people and not a cursed people. Balaam's eyes are open and he states that those who bless Israel will be blessed and that those who curse Israel will be cursed. What does this mean? This does not suggest that Israel is immune to blessings and curses; rather it addresses the impact upon the person who is blessing or cursing. If the greater part of our existence is filled with criticizing or judging, we are likely to feel heavy and despondent. This criticizing or cursing stresses our bodies and souls, and interferes with seeing and experiencing the good that abounds. Overtime, ironically, it is the curser who does not live a blessed life. If we consistently judge and curse others, we are enabling our fear to turn our blessed lives into cursed ones.

Only when Balaam stares his fear straight in the eye is he able to see and hear clearly, and find a place of peace. In Balaam's final blessing over Israel he says:

How fair are your tents, O Jacob, Your dwellings, O Israel!.

After Balaam's transformation, he views the world through eyes which now can see and appreciate Jacob's beautiful tents. Each of us has a choice in how we walk along our journey of life. If we choose to truly see our fears, sit with them and work on letting them go, then may we each look inward and find a peace that will enable us as a blessed people, to live a blessed life.

By Cherina Eisenberg, Contributing Writer

Nothing New Under the Sun, but Under the Moon

Tradition Evolves and Women Embrace Their Connection to the Lunar Calendar

Jewish trivia: **What is the first mitzvah (commandment) given to the Israelites just prior to their becoming a people freed from slavery in Egypt?** In verse Exodus 12:1-2, G-d tells Moses and Aaron that on the start of the new moon, "this month is to be for you the first month, the first month of your year." Celebrating the arrival of a new month and moon was the first assignment G-d requested from the newly freed Israelites. The practical implication of this commandment was that it enabled the Israelites to organize their year, recognizing the cycle of the new moon is filled with symbols matching the ebb and flow of life. As interpreted by the great 19th-century German scholar, Rabbi Samson Raphael Hirsch, just as the crescent moon awakened the sky with light after darkness, so too were the Israelites renewed and reborn with freedom from slavery.

Rosh Chodesh means the "head of the month" and is celebrated on the new moon. The Jewish calendar revolves around the lunar cycle, with months beginning on the new moon and two of the three major festivals (Sukkot and Passover) occurring on full moons. In our technologically advanced societies, few of us stick our head out of the window to verify the moon's cycle. The lunar calendar is readily available for years in advance and can be purchased from synagogues and hundreds of Jewish stores. However, in ancient times, observing and determining the exact measurement of the visible moon was an extremely important task. Without knowing specific dates of the moons cycle, it would be more difficult to fulfill the commandments of celebrating the holidays and commemorating the life-cycle events.

During the time of the Second Temple, two reputable witnesses were required to convince the beit din (the High Court of Jerusalem) of the presence of a sliver of the new moon. Only if identical testimonies were given would Rosh Chodesh be proclaimed with the mighty sound of the shofar. Special prayers, a celebratory meal and a sacrifice in the Temple would ensue. Bonfires would be lit to inform Jews throughout the Diaspora about the declaration of the new month.

In post-Temple times, prayers replaced the ceremonial sacrifice. On the Shabbat before Rosh Chodesh, known as the Shabbat Mevarchim (Shabbat of blessing), special prayers welcoming the new month are recited before the congregation and in the presence of a Torah scroll. The day(s) of the week on which the new month will occur is stated, as is a blessing of hope that the coming month will bring life and peace, joy and gladness, and salvation and consolation.

While this custom is celebrated worldwide, women also have a specific role in the commemoration of the new moon. A midrashic tale or interpretive legend from the rabbinic period cites women as having a unique relationship with the new moon. As the story goes, during the time of the Golden Calf after the Exodus from Egypt, women were asked to give their gold jewelry for the creation of this idol. While men freely gave their finery for the animal's construction, the Israelite women refused to be a part of this abomination. As a reward for their independence, wisdom and piety towards G-d, the women were blessed by being renewed like the moon in the World to Come.

In the Middle Ages, women traditionally did not work on Rosh Chodesh. Instead, they held feasts and celebrated with other women of their towns. Today, Rosh Chodesh groups are extremely popular throughout the United States and Israel.

The various topics for these special Rosh Chodesh groups reflect the needs of diverse communities.

known as the "Lemonade diet." My Italian boss had tried it once – unsuccessfully – while I was selling espresso machines in the late 90's. Filled with wonderfully irrational enthusiasm, I kept the Yogini on my mobile phone as I drove straight over to Whole Foods. Moments later, I clutched the phone to my ear and began to maneuver through the unyielding, artificially rigid food aisles with the help of my Yogini. I experienced a feeling of secrecy blended with sudden adventure Neo must have experienced in the film, "The Matrix" as Morpheus guided him through a cubicle maze to freedom and the truth.

"Did you got the organic lemons?" "Yes…" "Good, Marvin. Now you need grade "B" organic maple syrup. Turn left NOW!" "Okay. I've got the lemons, maple syrup and purified water. What's the fourth ingredient?" "Cayenne pepper." She might as well have told me to climb onto the scaffolding of a 50-story building. Cayenne pepper makes habanero chili peppers taste like baby food.

Along with a container of coarse sea salt for my morning "flush," the four ingredients of Master Cleanser and I made our way to the checkout aisle leaving behind such familiar food-friends as fresh sourdough garlic bread, roasted raspberry chipotle sauce and spicy tuna avocado rolls. I had swallowed the red pill and, rather than sticking with Whole Foods, decided to see just how far down the rabbit hole Master Cleanser would take me.

Though I initially decided to simply do a cleanse and feel healthier, I soon learned that I was also losing weight. A LOT of it, too. I later learned that Robin Quivers of the Howard Stern show had lost 70 pounds doing the exact same thing. My mornings started by drinking two cups of warm water with two teaspoons of sea salt. What followed -- about half an hour later – reminds me of the flash flood effect ravaging "Old Mexico" on Universal Studios Tram Tour. Since there is no fiber or solids in the lemonade, one needs a little help to get things moving. The rest of the day was spent enjoying what actually turned out to be a pretty tasty drink. The flakes of cayenne pepper floating around the mixture conjured happy memories of snow globes at overpriced gift shops, or perhaps little gold flakes dancing in a bottle of Goldshlager.

The recommended amount of time to stay on the Cleanse is a mere ten days. Yes, in a row. Yet, encouraged by feeling healthy, strong and increasingly skinnier, my fast lasted 36 days (40 days is maximum recommended without a doctor's supervision). I know. I a m as shocked as you are. And though there were extraordinary benefits from the experience such as understanding the difference between feeling satisfied and full, and learning the importance of nutritional value vs. fun-foods, there were some notable quirks in the cleanse. The dramatic weight loss (40 pounds in 36 days) prompted people to ask me if I was on hard drugs, and if I could get some for them. I was not and I could not but I did get many friends and coworkers to try the Master Cleanser.

It was about day 32 of the fast when the ultimate test presented itself: Thanksgiving Day at mom's house. Mom went from being like an old western style sheriff to an "agent" from "The Matrix." It was like the scene where Neo bent over backwards dodging agent bullets in slow motion, but instead of hot lead it was hot turkey, Polo Sabzi, and pumpkin pie. As mom fixed up a gigantic plate to try to break my [illegible], I came face to face with by far the largest challenge of the cleanse. Yet, even after a month of not enjoying the comforts of solid food, I looked right at her, handed my place setting over and said, "There is no spoon."

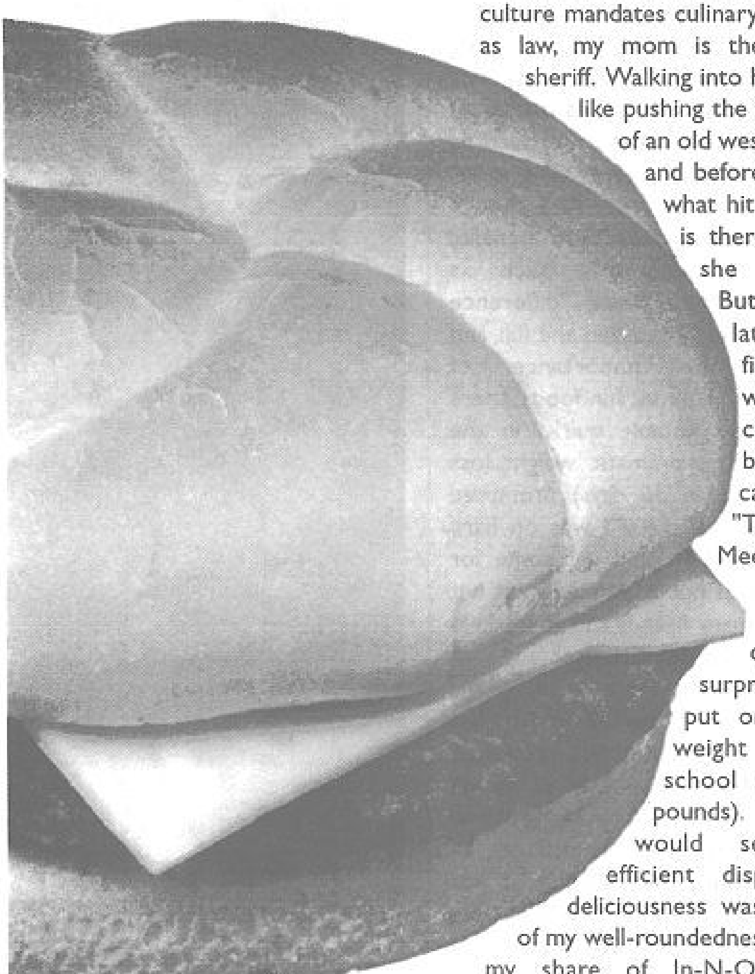
All in all I lost 40 pounds and kept almost all of it off for the last year and a half and have become a vegetarian. I still have to dodge the onslaught of Ghondi when visiting the sheriff, but will happily enjoy a heaping bowl of fresh salad. Lemon-cayenne pepper dressing is optional. ➾



By Marvin Kharrazi, Contributing Writer

Behind the Kharrazi IV:

THE FAST AND THE Foodless



I love to eat. If the Iranian Jewish culture mandates culinary indulgence as law, my mom is the honorary sheriff. Walking into her house is like pushing the doors open of an old western saloon and before you know what hits you, mom is there. "Draw!" she exclaims. But it's too late. She's firing on you with Ghondi cannonballs before you can say, "Tarof Neh Meekonam."

It was certainly not surprising that I put on a lot of weight after high school (about 40 pounds). At first, it would see Mom's efficient dispensing of deliciousness was the cause of my well-roundedness. But I had my share of In-N-Out Double Doubles, conveniently located across the street from the University of California, Irvine campus. Beyond that, my eating ability was legendary. One childhood friend quipped that I must be part cow because he would frequently watch me eat enough to fill four stomachs. When I look at myself in bathing suit pictures taken on the California coast, I am thankful an elephant seal did not attempt to mate with me.

I was not fat though. That's what I told myself. I just had a belly. I was a powerful, stocky young man. Healthy. Imposing. Self-deluded. I can say this in retrospect because, well, I lost several stomachs...quite by accident. How, you ask? Was I deathly ill? Did I sleep for 40 days and 40 nights? Had I stood over a fire hydrant at the wrong time and experienced the colonic of a lifetime? Thankfully, no. Two words: Master Cleanser. I had recently met a Yogini – that's a female yoga instructor – who remarked that it felt like it was time for her to have "another cleanse." When she recited the four-ingredient recipe of the potion that would sustain her – with no other source of nutrition – for ten days, I had a flashback. I had heard of the Master Cleanser before, also

By Ryan Bauer, Contributing Writer

SITTING WITH OUR FEAR TO LIVE A BLESSED LIFE

Many of us spend much of our lives searching under every rock and beneath every surface, in attempt to find what causes us stress and strife. We often spend too much time and energy looking outward, instead of looking within and wrestling with our own thoughts and fears.

In our recent Torah portion of Balak, the characters are afraid, and their fears are displayed in the form of judgment. Our main character in this portion is Balaam, a sorcerer who is summoned by Balak the King to curse the people of Israel. King Balak requests that Balaam curses Israel because Balak is threatened by Israel's size, strength and ability to defeat an enemy.

This fear that consumes Balak leads him to recruit Balaam to curse the people of Israel. G-d intervenes and tells Balaam that he should not curse the people of Israel because they are blessed. However, Balaam dismisses G-d's plea and continues his pursuit, accompanied by his reliable and steadfast donkey. This dismissal angered G-d, so G-d sent an angel to interfere with Balaam's journey. Yet, only the donkey, which Balaam was riding, could see this angel. Upon noting the angel on the path, the donkey abruptly swerved from the road and onto the field, accidentally slamming Balaam against a wall and jamming his foot; eventually the donkey laid down and ceased walking. Balaam reacts quickly and begins to beat his donkey. Balaam stops this torment only when G-d opens the donkey's mouth and begins to speak to Balaam. In this moment, G-d uncovers Balaam's eyes, so he too is now able to see the angel.

This portion teaches us a profound lesson: fear can lead to judgment, which can lead to blindness.

Balaam initially could not see the angel of G-d, but the donkey could. Balaam reacts to his donkey as if he were feral, instead of trusting his animal, which had been reliable and loyal for years. It is only when Balaam stops and listens, instead of instantly reacting to his donkey's actions, that G-d uncovers Balaam's eyes. Only then is Balaam able to understand why the donkey deviated. Only then is Balaam able to see the angel.

Continues on page 38









he received a $2.45 million signing bonus. Braun worked at Miller Park, home of the Brewers' ahead of a home game against the Twins before flying out to Helena, Montana, where he will play with the club's rookie team until he is ready to play with the team. "I'm excited to be a Brewer," Braun said after mingling with major leaguers. "It makes me want to work hard and get back here."

The former University of Miami third baseman said he is "just getting a taste of what it's like to be out here." "We are pleased to come to an agreement with Ryan. He understands the value of joining the organization immediately," said Jack Zduriencik, Milwaukee's director of scouting. After Braun's work out with the team, and donning jersey number 8, he held a news conference, flanked by his parents, his grandfather and his agent, Nez Balelo. "I'm extremely impressed with the facilities and the people," said Braun. "Everybody I've met has been extremely helpful." During the pre-game workout, Braun spent time with J.J. Hardy, Rickie Weeks and Prince Fielder, the players he is expected to join in the Brewers' "infield of the future." "They were great," Braun said. "They were very insightful and helpful and provided me with some good advice. I enjoyed getting a chance to spend time with them."

Braun was acquired by the Brewers' as follows: The Hurricanes were playing an exhibition game against the Florida Marlins on March 1 at Roger Dean Stadium in Jupiter, Fla. On the first play, Marlins leadoff man Juan Pierre dropped a bunt down the third base line. Braun charged in as Brewers scout Larry Pardo and East Coast cross-checker Bobby Heck watched from the stands. "(Braun) just came in and barehanded it about 2 feet off the third-base line and tossed him out by maybe two steps," said Pardo, who had been monitoring Braun for more than two years and was watching for signs the youngster could handle himself at the corner. "It was a tremendous play. I just said, 'Hands down, he can do this.' Braun also doubled off Dontrelle Willis in the game, which the Hurricanes won, 9-7. That evening, Pardo placed a call to his boss, Jack Zduriencik.

Larry said to Jack, "Look, I saw this guy in a big-league ballpark play against the Florida Marlins. If there is any doubt he can play third base, I don't see it. I think he can be there. He's going to be there for a long time,'" Zduriencik said. And the rest is history.

New York Yankees all-star Alex Rodriguez gave a glowing endorsement for Braun. "I know he's a fantastic kid," said Rodriguez, who became acquainted with Braun while working out at the Hurricanes' baseball complex over the off-season. "He's a special player, a special make-up guy. I thought it was a wonderful draft choice by the Brewers. He's going to have a fine major-league career."

After being asked to switch from shortstop to third base before the 2005 season at Miami, Braun sought counsel from Rodriguez, who made the same move after being traded from Texas to New York before last season. Rodriguez said Braun had the work ethic and athleticism to become a solid third baseman as a professional. "I did tell him the point of being a good defender at the big-league level, and the importance of that to his team," Rodriguez said. "I told him his greatest value at the big-league level is to be able to play third base for the Milwaukee Brewers.

The trick for Braun now is switching from a metal to a wood bat, which is mandatory in the majors. "It's obviously going to be a transition to a wood bat, but it's not something I'm overly concerned about. I know, if I go out there and work, I'll be fine," said Braun.

Braun will probably emerge as one of the more exciting all-around offensive players from the 2005 draft. And with that he will put the San Fernando Valley back on the map. And not just for a place to sit in traffic and breathe unclean air, but a place where a small town Jewish kid can get out on top. ➾

Written By Josh Zaretsky, Contributing Writer

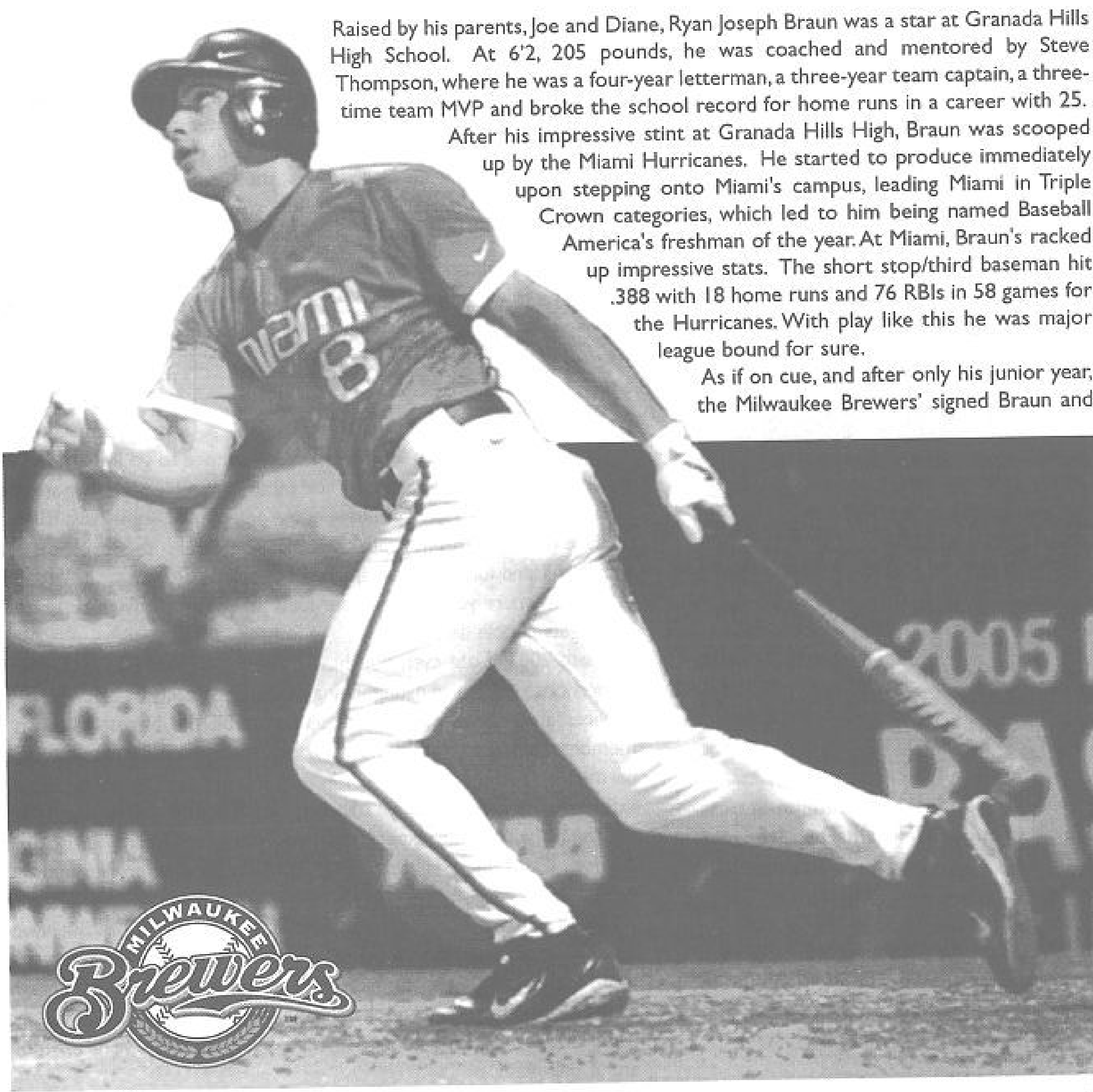
Valley Kid Scores Big with the Majors

Until now, the San Fernando Valley has not been known for many things except for hot summers, freeways that remind us of parking lots and smog. All that changed on June 7, 2005 when Major League Baseballs' Milwaukee Brewers drafted Granada Hills native, Ryan Braun. Being that he was the 5th pick in the first round, he is the highest drafted Jewish baseballer since Ron Blomberg went 1st in 1967.

Raised by his parents, Joe and Diane, Ryan Joseph Braun was a star at Granada Hills High School. At 6'2, 205 pounds, he was coached and mentored by Steve Thompson, where he was a four-year letterman, a three-year team captain, a three-time team MVP and broke the school record for home runs in a career with 25.

After his impressive stint at Granada Hills High, Braun was scooped up by the Miami Hurricanes. He started to produce immediately upon stepping onto Miami's campus, leading Miami in Triple Crown categories, which led to him being named Baseball America's freshman of the year. At Miami, Braun's racked up impressive stats. The short stop/third baseman hit .388 with 18 home runs and 76 RBIs in 58 games for the Hurricanes. With play like this he was major league bound for sure.

As if on cue, and after only his junior year, the Milwaukee Brewers' signed Braun and





Who could forget Henry Winkler as Arthur "The Fonz" Fonzarelli in Happy Days? As one of the most memorable characters in TV history, Winkler was a regular fixture on the small screen for a full decade (1974-1984), and even now is still seen in repeats on terrestrial and cable TV worldwide.

Winkler has done pretty well for himself since Happy Days ended. At age 58, the New York native has barely stopped working, dividing his time between acting, producing and directing. Notable appearances include the horror film Scream and comedy The Waterboy alongside Adam Sandler.

Like another former Happy Days co-star, Ron Howard, Winkler has also stepped behind the camera to direct – although since the 1993 film Cop And A Half flopped at the box office he's stuck mainly to TV, directing episodes of Sabrina The Teenage Witch and Clueless, among others.

More recently, Winkler has co-authored a series of children's books titled Hank Zipzer: True Confessions Of The World's Best Underachiever. Winkler took inspiration from his own childhood for the series; he struggled at school due to dyslexia, but had no idea he suffered from the condition until years later.

"In school, I was an underachiever," he says. "Nobody ever knew why. I didn't know why. Until my stepson was diagnosed with dyslexia - I listened to them describe his symptoms and said, 'Oh my G-d, that's me!'" Even during his time on Happy Days, the problem went undetected. "The worst part for me was sitting around the table reading the script with the cast".

SUPERNATURAL LIFE IN TOKYO



Watch out for sexy Semitic actress Sarah Michelle Gellar in The Grudge, a remake of a classic Japanese horror flick.

Michelle takes on the lead role of a nurse in Tokyo who has to face up to some spooky things. It's out now, and reviewers are raving about it.

Jdate.com



JDate was the first On-line Jewish dating service to go live in 1997 and since then, it has set the standard for other online Jewish dating services. In those years, other services have come and indeed, some have fallen off the face of the earth, but JDate continues to deliver a service that is tried and tested, and for the vast majority of people, it works.

JDate is where you can find your ideal Jewish date. Love it or loathe it, JDate gets people dates.

In late 2003, JDate even bought out their main rival JCupid. JDate is a powerhouse in On-line dating. Being the most established of Jewish dating services around means it also happens to be the biggest in terms of members and casual visitors who trawl the site looking for their ideal partner.

JDate sets the industry standard for On-line dating by offering everything you would expect and need from an On-line Jewish dating service. JDate offers full searching, the ability to view profiles and much more even before you register.

Sure, if you want to contact people you will need to pay. But even at $34.95 a month you are paying for a service where you get support and more importantly get a site that will be around whenever you need/want to use it. Other services may be cheaper or even free, JDate is not about being cheap or free, it is about delivering a service that is value for money, and it delivers.

By Soly Haim, Contributing Writer

Paula Abdul



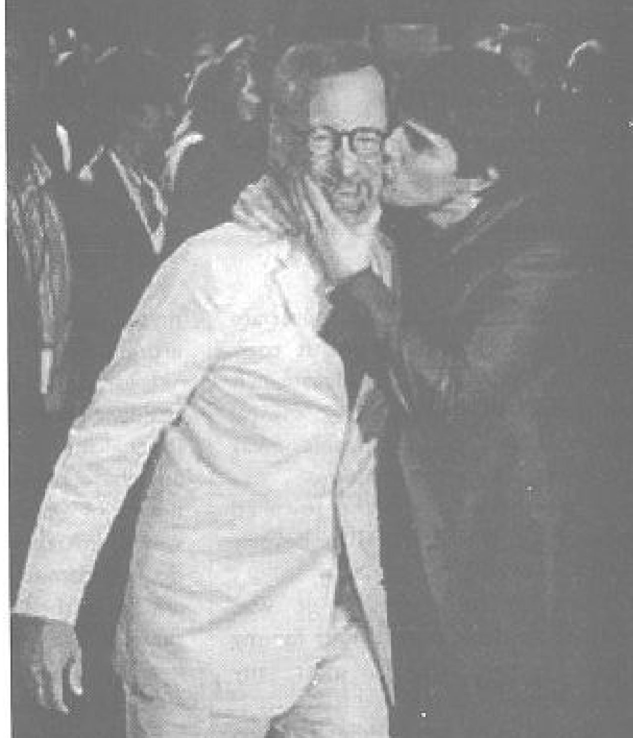
There was a time in the late 80's and early 90's when Paula Abdul was barely out of the charts, notching up a string of hit singles and albums with her infectious brand of dance music.

Born in 1963 to a Syrian father and a French-Canadian mother, she first hit the charts in 1989 with the top three hit Straight Up. Her biggest hit, Opposites Attract (memorable for a video in which Paula dances with a cartoon cat) was number two a year later. Other singles included Rush Rush, Forever Your Girl and Vibeology – but the hits eventually dried up after 1995's My Love Is For Real, a duet with the late Israeli singer Ofra Haza.

Since then Paula, whose turbulent personal life has included a battle with bulimia and a short-lived marriage to Jewish businessman Brad Beckerman, has been a regular face on U.S. screens. As well as acting in TV movies and sitcoms (including Spin City), she's also a judge on American Idol alongside singer Randy Jackson and Mr. Nasty himself, Simon Cowell.

Paula has also used her background in choreography to good effect, founding her own dance company Co Dance, and releasing an aerobics video, Cardio Dance, in 1998. She was recently featured in a poster for The Forgotten Exodus, a campaign to highlight the plight of Jews who have had to flee from persecution in Arab countries.

POLAND HONORS SPIELBERG



The city of Krakow, Poland has bestowed its illustrious "Patron of Culture" award to Steven Spielberg for his efforts to preserve the city's Jewish history. The director donated $40,000 to a former pharmacy owned by Tadeusz Pankiewicz; the only non-Jew who stayed in the ghetto during the entire Nazi occupation to provide food and medicine to the Jews trapped there, and helped some residents escape. The pharmacy is now a museum dedicated to Jewish life before the war.

By Doreen Shenassa, Special to Iranian Jewish Chronicle



It Ain't So Bad

I have recently come to appreciate my Persian Jewish culture. It took years of retaliation and defiance. It consisted of moving away, several times, away from my bubble, away from the town I call home.

I moved away from the so-called glamorous life I carried in Beverly Hills. I moved for good reason, whether it was school or work, only to long for my own return shortly after my departure.

Appreciating a Middle Eastern background topped with the goods of Judaism did not come naturally. I never expected to come to grips with it, let alone grow fond of it.

It was at my best friend's Shabbat Aroosee last month when it occurred to me. For the non Persian Jews who have no reason to know what a Shabbat Aroosee is, well it is quite the occasion. It is the party Persian Jewish newlyweds throw at their new home the Saturday following the wedding.

Family and friends attend religious services in the morning and subsequently make their way to the celebration, where they party it up until twilight. It was that sunny southern California day, in the garden of my girlfriend's new home that I made the admission, not just to myself, but to the circle of peers around me.

I forgot to mention my current residence in Palm Springs. The field of journalism can take a writer anywhere; hence, I have given into an unsettling existence. I try to make my way to L.A. on weekends and when I do, it becomes more apparent that I am out of the loop. The world will go on without me as I desperately try to keep up.

I felt like a newcomer, experiencing a Persian gathering for the very first time.

A colorful buffet of the finest Middle Eastern food, a vivacious singer whose voice vibrated beyond a spirited audience and a familiar Iranian beat that agreed with every generation.

"Wow, would you look at that," I said as I gawked at the guests who danced heartily, yet gracefully like a snake charmed by his master's flute. "Can you believe how great our culture is?" Young, old, men and women: when it comes to the dance floor, it does not matter.

My friends did not have a clue about what I was referring to. They looked at me like I was from another planet. The alien in me initially failed to recognize that such a comment might perplex them because I had grown up amidst the culture.

But it was refreshing. I sat back dreamily that day, and soaked it all up.

First generation Americans tend to complain a great deal about the restraints that are tied to our background. And there are restraints.

And expectations. We must conform, and abide which causes us to protest.

Rebelling may last one night, one month or one year. Whether it is a stage or an everlasting phase, we somehow wind up clinging to our morale. The essence of the Iranian Jewish culture is undeniably strong. Its presence seems to surround us.

I do not always consent to what is expected of me or approve of the rules the previous generation packed up with them when they migrated from the old country.

But being absent and isolated from the tight community makes one love the tradition for what it is. When I come home to Friday night gondi and abgoosht, it is clear that it is not the culture that pines for me and yearns for my attention, but me who craves it and feels the emptiness when I am not around.

You can email Doreen at doreenshenassa@yahoo.com

with the country they remember or to which they relate.

What many people do not know is that Iran literally means "land of Aryans" and that Persia was only officially named Iran after Adolf Hitler referred to Iran as an "Aryan nation," of people who were racially related to Germans. In the spirit of Hitler's affirmation, in 1934, the first Pahlavi shah declared that the country should thereafter be referred to as Iran, instead of Persia.

Clearly, Persia does not exist, so I would not recommend telling someone you are from Persia. However, I do think that how we choose to refer to ourselves is a personal decision. Most of my Iranian Jewish friends choose to introduce themselves to others as Iranian Jews because the prevalent image of Iran today is one of a deeply Islamic country. In the same sense, although Ukraine is no longer a part of Russia, many Ukrainians still refer to themselves as Russian. Moreover, Jewish Uzbeks still refer to themselves as Russian because Uzbekistan is a predominantly Muslim country.

Still, other young Persians refer to themselves as Iranian-American because their families are from Iran, but they were born and raised in America. Many Americans still think 'Iranian Jew' and 'Iranian-American' are oxymorons. There are still many perplexed faces when I introduce myself as an Iranian Jew to people who did not grow up in big urban cities like Los Angeles and New York.

So who determines how we refer to ourselves? The catch is that there are no right or wrong answers. No political genius or history book can tell me that I should call myself Iranian when I reflexively want to say that I am Persian. It is virtually impossible to describe my culture and my upbringing in one word. So what I really say to those who bravely ask, "Where are you from?" is this: "I was born in Israel and raised in America by Persian parents in an Iranian Jewish home." I think this about sums it up, covers all the bases and utterly confounds all those who try to make me an accomplice in their game of "what are you?"

Imagine a world where it does not matter where anyone was from; where we could approach each other without a nagging need to categorize one another into groups and subgroups; where what we say and how we treat each other is not tainted by pre-conceived notions or stereotypes...we can always dream.

If you would like to share your feedback with me regarding this article, please e-mail me at saralehnaz@yahoo.com.

Book Review

Continued from page 22

mother's pain has a sympathetic audience – all over the world.

Revealing her secrets and writing about the life she escaped has also brought emotional benefits to Goldin. Though for years she rejected her own culture, even choosing an entirely Western wedding celebration, she now observes Shabbat and other Jewish and Iranian traditions and rituals

"When you delete your customs and heritage from your life, it's like cutting off your arm or your leg," she says. "Now that the anger is gone.... I appreciate my culture. I enjoy being with Iranians, and most of my research is on Iranian and Iranian-Jewish women writers."

Goldin tours the country to speak and read excerpts from her book. She is currently working on a collection of short nonfiction essays, one of which will soon be published in an anthology. She has also begun working on a novel set in Israel, where much of her family has settled.

Though it was difficult to first break through the silence, Goldin's example has shown other family members that writing can be a way to work through pain. Ironically, her own father has started writing, and recently finished a manuscript based on his experiences when he became mamno'ol khorooj and was forbidden to leave Iran for 4 years.

Goldin advises anyone who feels compelled to tell her or his own story to do it.

"We all have a story to tell," she says. "The question is, do we make time to write it down, or can we put aside our fears to write it? If you feel like someone's watching over you, you'll never write. I took chapters and chapters out of my book in the editing process. But you have to write it first. You can always take it out later."

Or put it back. Some of the chapters that Goldin deleted from Wedding Song have become part of the writing she's creating now.

By Sara Nazarian, Contributing Writer



I am what I am

"You look so exotic...what's your background?" When I initially meet strangers who are not Persian, this is the question I get most often. People seem to have an innate need to fit others into easily digestible categories. I stopped counting the number of times people have asked me where I am from or what my "background" is, which is a nicer way of asking, **"What are you?"**

The most natural response that comes out is, "I'm Persian". I have also heard my other Persian friends say, "I'm a Persian Jew," or "I'm Iranian". Does this mean that we all define ourselves differently, or are we all basically saying the same thing? Is it even possible to use easily dispensable labels to relate where we come from? The last few times someone asked me where I am from, I asked them to guess. People desperately tried to place me. The guesses varied from Latin American, Egyptian, Israeli, Indian and Alaskan to half-Japanese! It is truly a fascinating study in sociology to examine the reasons why people want so badly to compartmentalize others. Equally as fascinating is the answer that we give to this question.

An Iranian political science professor I once had took great offense to the fact that I refer to myself as "Persian". He actually accused me of being afraid to refer to myself as Iranian, and claimed that "Persian" is a more user-friendly way for me to answer strangers. Maybe my use of "Persian" over "Iranian" is subconsciously motivated by other factors, but in the realest sense, it just feels right. I often interchange my use of Persian and Iranian when I am writing, but "Iranian" simply does not flow off my tongue or define the way I see myself or the country of my parents and their parents' parents.

Those who disagree with the use of "Persian" as a descriptive term, use the argument that most Middle-Easterners want to stay as far away from Iran and Iraq, and the negativity associated with that region, as they can. Being Middle-Eastern has hardly ever been popular, but this is especially true now that Iran has officially been classified as part of the notorious "Axis of Evil" by our commander in chief. The repercussions of the "war on terror" are far and wide, but when it comes to issues of identity, they also go very deep.

It is not easy to cope with the realization that many Americans harbor ill feelings and negative connotations against the country you know as home. Turn on the news and you will see reports of Iran's nuclear plans and undemocratic tactics. Turn on the radio and you will hear Alan Jackson singing, "I'm not a real political man. I watch CNN, but I'm not sure I can tell you the difference in Iraq and Iran." Pick up the newspaper and you will see images of Islamic extremists burning Israeli and American flags. It is truly a travesty that most Americans do not know the difference between Iran and Iraq, that Iranians are being racially profiled and that the image of Iranians that is being fed to Americans is, by and large, a skewed one.

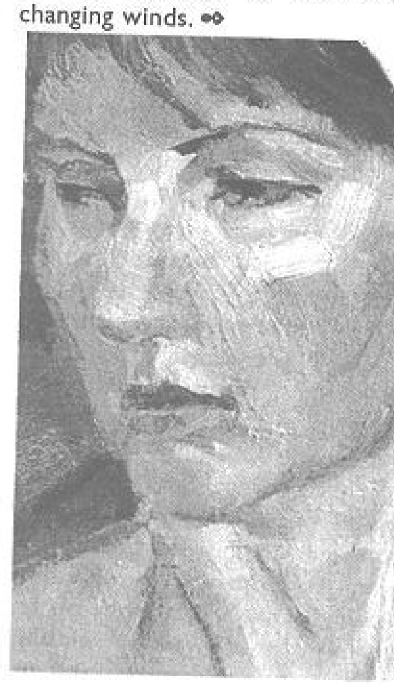
Do I know people who describe themselves as "Persian" to appease those who have fed-in to these prevalent stereotypes? Yes. But, I also know young Persians who refuse to call themselves Iranian because the Iran that exists today is inconsistent

loud, pushy—qualities that girls really aren't supposed to have. So is it possible that the nose job is supposed to usher in not only physical femininity but a psychological, traditional femininity as well?" It is not just Jewish noses that are being forced into quiet submission, but Zaftig, and symbolically fertile Jewish female bodies are suffering as well. As early as 1993, in the book A Breath of Life, Sylvia Barack Fishman found, "Recent surveys show that even highly educated, ambitious young women—but not men—say that they would rather be thin than be successful or happy. Eating disorders such as anorexia and bulimia flourish among even the most privileged of young American women and are particularly widespread among college-age Jewish women." Even with years of hard work and education under our belts, we are convinced deep down that all that is not nearly as valuable as fitting into the smallest size possible. It is as if the psychological pressures pounding us from our multiple roles have translated into literal, physical pressures pushing our bodies inward toward invisibility.

As if these physical demands were not enough, as Jews, we constantly battle with the contradictions of our faith. Jewish women often feel precious and second-class, powerful and dangerous, and intrinsic to family life but burdens on the spiritual growth of Jewish men. Though in the Jewish faith women are always spoken of as important and in need of respect, there are places in Jewish literature where, when push comes to shove, the woman does lose out. In the Mishnah, there are passages that describe situations in which both a man and woman are threatened, and if only one can be protected in such a case, the man's life must take precedence. In Judaism, the same female sexuality that we are trained as American women to hone in order to find and keep a husband is seen as problematic and somewhat destructive to the faith. In A Breath of Life, Fishman notes that, "One of the rationales for the exclusion of women from study and public worship was that women's physical attractions were perceived as sexual snare for men." Women have been traditionally restricted from participation in or separated during certain religious rituals in the interest of protecting men from their physical distractions. This kind of thinking seems to put women at fault for the power of the very physical ideal that society tells us is a requirement. It also seems that the ability of men to concentrate precedes in importance our own rights to religious participation.

Such traditions of our faith make being a good Jew and a liberated woman simultaneously a great challenge. Jewish Feminist thinkers have found it tempting to overall the religion completely, doing away with hierarchical structures altogether. After all, aren't these hierarchies what make us feel less important? At times this is true, but Fishman's book reminds us that certain hierarchies are at the core of what it means to be Jewish. She says, "The hierarchies represented by the division between G-d and humanity, Sabbath and weekday, are the bedrock of Judaism, beyond which it cannot be reduced and still remain itself." Additionally, hierarchical structures are not only used as excuses for oppression. This kind of structure is used to emphasize the life of a mother over an unborn fetus. Jewish law permits an abortion in the case that the life of the mother is at risk. In this case, the very hierarchies that are so disconcerting in other aspects of Judaism serve to enforce a concept key to feminism. Reproductive rights are not the only issue in Judaism where women come out ahead. In the book What Judaism Says About..., Louis Jacobs notes that, "The Rabbinic view is that a husband has a religious duty to satisfy his wife." Centuries before doctor Ruth, Jewish thought were miles ahead when it came to equality in marital relations. Men were never allowed to take advantage of their wives or make demands on the physical relationship.

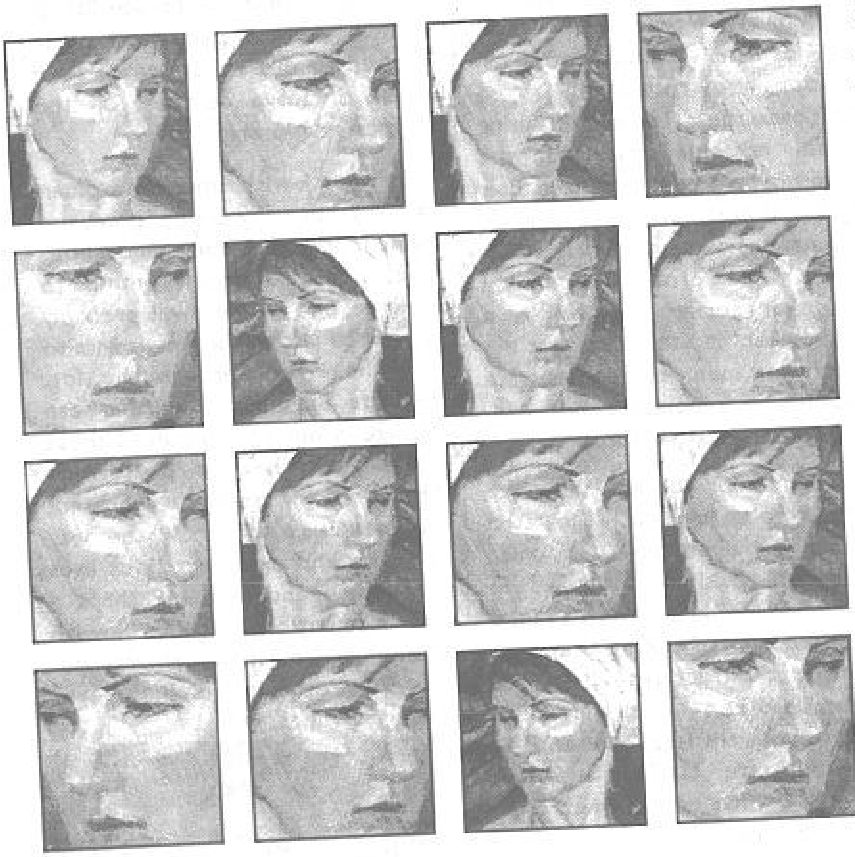
Life as a Jewish American woman is not getting any easier. New, and even more frustrating inequalities and contradictions will continue to emerge, and women will probably always be left to their own wits to see their way through the fog. Perhaps the one thing that can change is our perception of these challenges. They can be seen as limitations, or they could present opportunities to renew the way we view and experience our lives as women and Jews. Perhaps a new definition of the Jewish American Woman will emerge out of our reaction to life's ever changing winds.



By Amy Balfour, Contributing Writer

THE MOMENTUM OF JEWISH WOMEN

How American Jewish women escape the pressures of faith, the media and society, push back with force and reshape their identities.



For the American Jewish woman, simply being means feeling at odds with varying outside forces dictating all the ways we must change, conform or hide. Life can feel like a constant process of correcting the elements of ourselves that do not fit, as though we became fatally flawed at birth simply by being born female and Jewish. This problem has been compounded in recent times by women's exposure to opposing views that we should not have to conform, that we are equally valuable and significant and that to hide any part of ourselves is to accept a label of inferiority. Fulfilling our religious, social and political roles simultaneously can feel impossibly schizophrenic. It becomes tempting to withdraw into hiding to dodge the constant omnipresent reminders of our failure to satisfy our multiple loyalties.

A Jewish woman knows practically from conception not only that she must eventually marry but also that she must be suitable for marriage. This crucial benchmark in life fulfills a promise both to G-d, to be fruitful and multiply, and to our parents who have been preparing proud speeches to peers about their overachieving grandchildren since before we emerged from the womb. In America, being suitable for marriage means meeting a very specific set of social standards broadcast daily through television shows, print media and schoolyard banter. Getting married translates as being beautiful enough. Despite volumes of texts on women's liberation to which most modern women have had at least some second hand exposure, the idea of aesthetic fitness remains possibly the most significant standard American women must meet.

The book Adios, Barbie, edited by Ophira Edut, examines the relationships between body image, identity and ethnicity. In this work, Jane Gilman observes that, "Looks, girls learn early, collapse into a metaphor for everything else. They quickly become the defining criteria for our status and our worth." Creating a metaphoric representation of ourselves that is a positive reflection of our potential as whole women seems significantly harder as Jewish women, as we discover quickly that being Jewish means being outside the narrow borders of acceptable physical appearance. In Adios, Barbie, Lisa Jervis discusses the phenomenon of plastic surgery among Jewish women, specifically, nose jobs, in the interest of erasing an obvious symbol of unacceptable ethnicity. She notices, "The stereotypical Jewish woman is

children into furnaces, with thoughts completely devoid of human feeling. The philosophy of 19th century Germany promoted such a way of thinking.

Dr. Ebrami's book is an appeal to humanity and is therefore written for people who feel. He appeals to people's minds and hearts.

Dr. Ebrami's book is divided into four parts. Part II is about the five pillars that the author sees as being vital to Judaism. Each section includes a very succinct discussion about the topic at hand. It is worthwhile to give brief summaries of these five pillars:

1. **The One G-d.** Man is essentially a religious creature; indeed religion is what distinguishes man from animals. The message of Judaism is that of One G-d who loves all of His peoples in the world. Some political leaders, however, act contrary to this message. The ultimate goal of Judaism, and more generally monotheism, is to create an ideal society.

2. **The Commandments.** We often interpret the Torah's 613 commandments in different ways. Many political leaders think some of the 613 commandments are irrational and anachronistic for our own time. Dr. Ebrami argues that what is most important to know about the commandments is the logic and rationale behind what they say.

3. **History.** Being aware of our history is a divine commandment in Judaism. Teaching history of Judaism to others is a way to combat anti-Semitism.

4. **Traditions and Customs.** The way to remember our past is to celebrate our holidays, perform our customs, and follow our traditions. It is these things that cement our Jewish identity.

5. **Prayers and Worship.** Often major Jewish communities throughout our history have had their own prayer book. Despite the differences, all of them praise G-d, make us remember the past, and request the mercy of G-d.

Part III of Contemporary Judaism is entitled The Impact of the Diaspora on the Pillars of Judaism. For Dr. Ebrami, the many years of diaspora before the establishment of the state of Israel is an ongoing tragedy from which our religion has never recovered. He says, "Under the severe pressure of the Diaspora, Judaism has lost its authenticity." Dr. Ebrami urgently calls for a complete revitalization of Judaism. Now is the time for it, he says, because we now have our homeland back. Part III goes like this:

1. **Where is G-d? The Impact of the Diaspora on the First Pillar.** The Jews of the Diaspora over time came to question their G-d and the justice of having to live in a diaspora. This caused many Jews to convert to other religions.

2. **The Golden Rule in the Diaspora: The Impact of the Diaspora on the Second Pillar.** The diaspora has caused us to reject the universal ideal laws of Judaism. Instead personal practices and rules emerged. This has had a negative impact on the role of Mosaic Law in the Jewish world.

3. **The Weak Memory of Moses' Nation: The Impact of the Diaspora on the Third Pillar.** Jews tend to focus on Moses' commandment to "Remember what happened to you during the Exodus!" Dr. Ebrami believes that Jews need to remember all the persecutions that have happened to us, especially the ones that happened to us in the diaspora.

4. The Abnormal Growth of Traditions and Customs: The Impact of the Diaspora on the Fourth Pillar. As the Jews spread out in the diaspora, they established new customs that had a negative effect on the foundations of Judaism. Modern Jews have rejected customs and traditions.

5. **The Emergence of Amulets from Prayers: The Impact of the Diaspora on the Fifth Pillar.** The diaspora caused Jews to create more prayers. Their dependence on prayers resulted in amulet writing. ➾

In conclusion, Dr. Ebrami's book is a wonderful read for those who want to be reminded about the simultaneously tragic and beautiful aspects of Judaism. Dr. Ebrami's vision of where Judaism should go from here is an inspiring one.

Book Review

By J.S. Cohen, Contributing Writer

Editor's Note:
This book review is dedicated in loving memory of our magazine's beloved former managing editor Dr. Houshang Ebrami who left us in body but not in spirit in November 2003. Losing Dr. Ebrami was a tremendous blow to his family, the Iranian Jewish community and to I.J. Chronicle (Chashm Andaaz) magazine because of his daily inspiration, witty jokes and scholarly work. He was a true writer's writer and a man who freely expressed his beliefs in preserving Judaism for younger generations through his works. We urge our English section readers to read his last book "Contemporary Judaism in the Second House of Bondage" and honor his memory with this review of his final work.

May G-d Bless His Soul.

I. J. Chronicle Editors

A Grand Vision of Judaism

Everyday everybody gets exposed to tons of information. If we are Jewish, we tend to pay attention to things that are Jewish. If we are Persian, to things that are Persian.

But we also pride ourselves in understanding other cultures and religions, other peoples and lands. Everyone judges and has ideas about people who are unlike themselves.

This same rule also applies to non-Jews who have ideas of Judaism. It should come as no shock to anyone when I write that Judaism is extremely misunderstood by most non-Jews. This is a fact that has exacerbated and bred hatred against the Jewish people for a long time.

In Contemporary Judaism in the Second House of Bondage, Dr. Ebrami s[illegible]s to educate non-Jews about Judaism with the specific goal in mind of releasing "our religion from captivity."

Dr. Ebrami is not the first to have such thoughts. In 19th century Germany there began a movement among Jewish scholars called Wissenschaft des Judentum, or The Science of Judaism. Some of the greatest minds of German Jewry pre-world War II—Imannuel Wolf, Leopold Zunz, Hermann Cohen, and others—participated in the Science of Judaism movement. The goal of this movement was twofold: first, to research Judaism as objectively as possible, and, second, to spread the objective conclusions to non-Jews so as to educate them about what Judaism really is. The latter goal was done with the intention of helping combat the anti-Semitism that existed in 19th and 20th century Germany.

One of Dr. Ebrami's stated goals is to battle anti-Semitism on the level of ideas. To this extent Dr. Ebrami would agree with the proponents of the Science of Judaism movement. However, one must realize one thing that Dr. Ebrami does that the Scientists did not: he appeals to the hearts as well as to the minds of his readers.

This is an important point when one understands that the failure of Science of Judaism was that the zeitgeist which they were battling was one in which emotions did not matter. The Nazis did what they did without feeling, throwing women and



Farideh Goldin

never told her kids and never thought she would write: her mother's story. "My mother entered every single page," she said.

The story that sets the theme of Goldin's book – the story of her mother's unhappy arranged marriage at the age of 13 – was buried so deeply inside of her that she told no one about it…not even her husband. As a girl, Goldin had been so traumatized by her mother's sorrow that she refused to listen when her mother tried to unburden herself.

The story resurfaced at a cousin's bat mitzvah in the United States. For the first time in many years, Goldin was surrounded by family members who only recently fled Iran, and was immersed once more in her own language and culture.

"In the midst of this wonderful time, with my 12 and 13-year-old cousins dancing on the floor, my uncle approaches me, looks at me, and says 'You all are here because of me.'"

"I said, 'How come?' But I knew what he was going to say… The story that he told me, with much delight, was how he found my mother for my father."

Goldin tried to forget the story, but it gnawed at her. The more time went by, the more depressed she became.

"One day, I pulled out a pad of paper and wrote the story as he'd told me. I was sobbing."

She hid the paper in the garage before her husband came home. She still had the fear that her private thoughts would be uncovered and destroyed.

"A week later, I went back and typed it into the computer… It became reality. Something not to be revealed was there, and I had actually written it. After I calmed down, I went back to the computer again. And in between my uncle's words – how proud he was, telling the story! – I added in italics my mother's words."

On Thanksgiving, her siblings came to the house to celebrate. "We were all having a good time, when I went upstairs, printed out the story, gave everyone a copy and left the room," she remembers. "My husband came to me a little later and said 'what did you do to them? They were all so happy, but now they're all crying!'"

Her brothers and sister wanted her to write more. They all knew the story about their mother's marriage but had never openly acknowledged it and had also kept it a secret from their American spouses.

"After that, I just wrote and wrote and wrote," she said.

As a child, she had been warned never to betray family problems to outsiders. Though poor, her family was respected in the community and wanted to remain so. Even as she continued to write, she could not really imagine publishing the stories, allowing strangers to read them.

Gradually, she began reading parts of her stories to other people. And then the story of her mother's marriage, A Bride for My Father, was published in Bridges magazine.

"I had a terrible feeling that I'd betrayed everyone," she confesses. "Close family members were saying that these stories don't need to be told. These are the stories of the old generation. We're third-generation immigrants and we want our kids to feel that we came from a good place. We want them to be proud."

As she began sending out more of her work to various publishers, she felt uncertain about whether it was the right thing to do. Shortly after 9/11, she got the word that Brandeis wanted to publish her book.

"I was afraid of Western backlash," she admits. "I was afraid they'd think that we're all primitive. I still have to explain over and over that the 50 years the book covers is like 200 years in America because Iran changed so rapidly. It's not the same culture that married off 9 year-olds," she continues. "And, is it much better here in the States, where children are having sex and babies out of wedlock when they're 13 years old?"

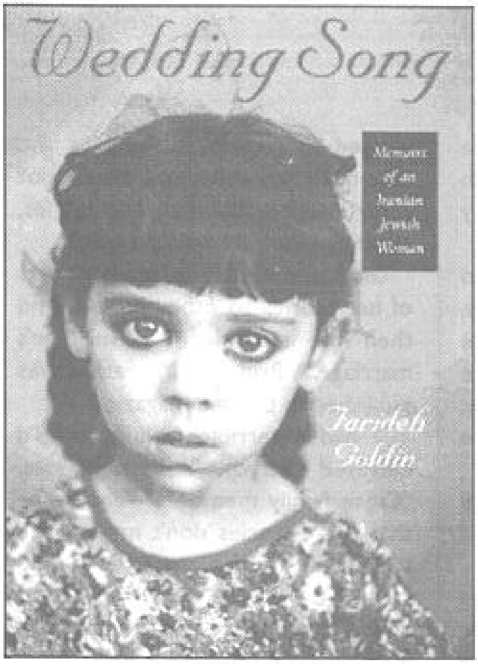
She wants people to remember that her story is just that: her story.

"I have a foot in both worlds: The world of my grandmothers and this world in the U.S.," she says. "If I hadn't written my grandmothers' stories, it would be as if they were dying again. My mother wouldn't have her story told. I was her mouthpiece."

Goldin is relieved that she was able to tell the stories that her mother had wanted so desperately

Continues on page 28

By Alison Marek, Contributing Writer



Writing the Unspeakable

An Interview with Farideh Goldin

When she was 15 years old, Farideh Goldin watched her father burn her books. He found her secret stash of French and Russian classics and thrust them into the family's mud stove. He was only trying to protect her from the corrupting influence of western ideas about love and romance – which had no place in the traditions of their Iranian Jewish community – but the young girl felt violated.

"My thoughts, my words, my hope came from these books," Goldin remembers. The destruction was "the defining moment in my Iranian life," according to her powerful book, Wedding Song: Memoirs of Iranian Jewish Woman, published by Brandeis University Press in 2003.

Days later, Goldin seized a moment when no one was around to take her secret journals from their hiding place. She brought them down to the kitchen and burned them in the same stove.

"I was afraid that someone would find them and know what was going inside my head," Goldin explains.

The book burning stopped her from reading until she was admitted to Pahlavi University in 1971. Journal writing, however, was harder to reclaim. It was not until she managed to escape from Iran with the help of an uncle, married an American man and had three daughters, that she began to turn back to writing.

"There was this need in me to write," she says. "Sometimes I would start writing even on the corner of a napkin, and then would bunch it up and throw it away."

She decided to go back to school. At Old Dominion University in Virginia, she stumbled upon the newly formed Department of Humanities, where she began studying women's international literature.

"All along I'd read Western classics. But now I felt at home, reading works by African and Indian women – particularly Anita Desai. Their stories were my story, too. It was fabulous!" she remembers.

A counselor suggested women's studies for her second major. She took a couple of courses and was hooked. The class, she says, was "one of the best things that ever happened to me."

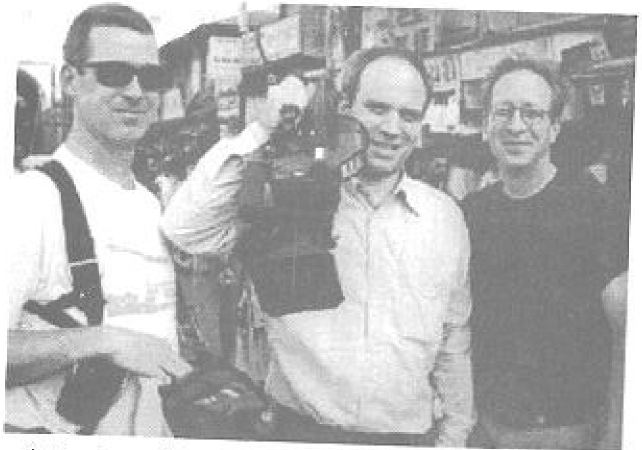
Professors such as Janet Bing and Carolyn Rhodes were supportive and encouraged students to keep journals. Slowly, Goldin allowed herself to write about her secret thoughts again.

"I was writing bits and pieces about my life in the journals and the professors were saying, 'Why don't you publish this?'" she remembers. But she was not ready.

She took a detour first, writing a paper demonstrating that even a gender-neutral language, such as Farsi, could have a male bias. The paper earned her one of two awards she received for her writing in school.

"While writing about how the language shaped women's thinking in Iran, I wondered, 'Why is that I've never read anything by an Iranian woman?' So I parked myself by the Library of Congress for a month. I saw what they'd written and what they were not writing. This opened the door for me. I had a responsibility to write."

Though she began writing funny stories that mixed her current life with her Iranian childhood, she soon dropped the frame of the present and concentrated on the past. Then she began to tell the story she had



It is a beautiful moment and there are many of them in this film. It could have been just another annoying talking heads hagiography by a son who never knew his father. Instead, Nathaniel, for the most part, reserves judgment and lets the people who knew his father best tell the story. We get the complete picture about one of the century's greatest architects who died bankrupt in the men's room at Penn Station in New York City.

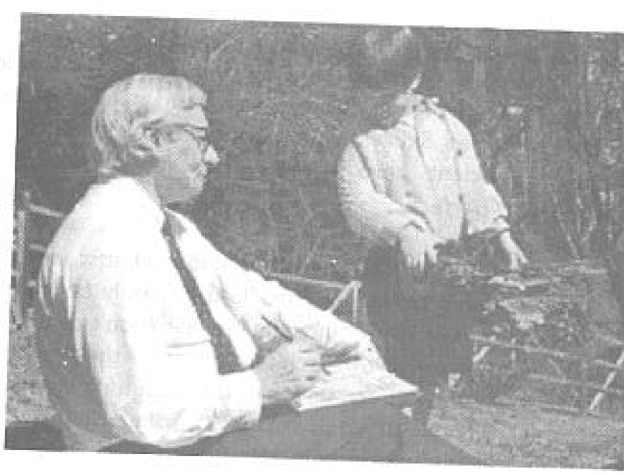
The revered architect Philip Johnson sheds light on Louis' tragic end when he says, "How he (Louis) got any clients is a mystery because artists don't get jobs."

Although Johnson has enjoyed enormous more fame and fortune, he humbly admits that Kahn succeeded in ways that he did not.

"He was his own artist," Johnson says. "He was free compared to me."

And that is basically what this documentary is about, an architect who never compromised himself for money, power, prestige or the responsibilities of family life.

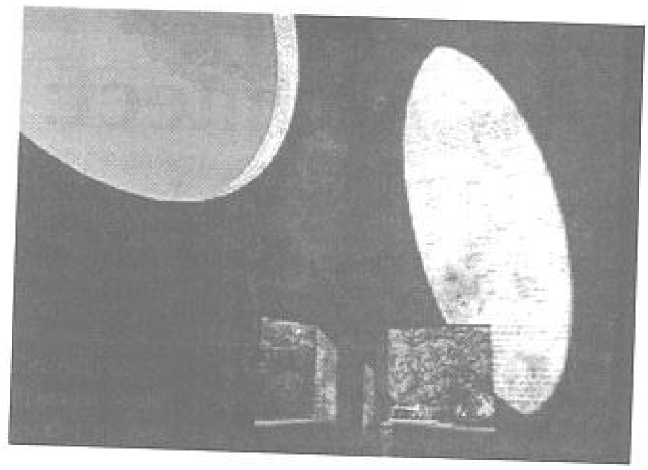
While, as mentioned, it does acknowledge that Kahn's Jewish heritage must have informed his work on some level, "My Architect" also allows some very highly evolved spiritual colleagues of Louis' to explain, in their own



words, what the true essence and uniqueness of his gifts were about.

"There are very few people you will find anyw e who will talk about matter in spiritual terms," Indian architect, B.V. Doshi says near the end of the documentary. "Nothingness mattered to him; silence mattered to him; the enigma of life mattered to him. So those are not normal parlance. Those are not normal discourses but these are the ones which we liked and he talked about it. And when somebody understands this, he cannot be an ordinary person. He has to be a highly cultivated soul which we call a guru-we call him a yogi. And that is why I think for us, he was from here. I have a feeling that he was really reaching his higher levels of recognition and understanding."

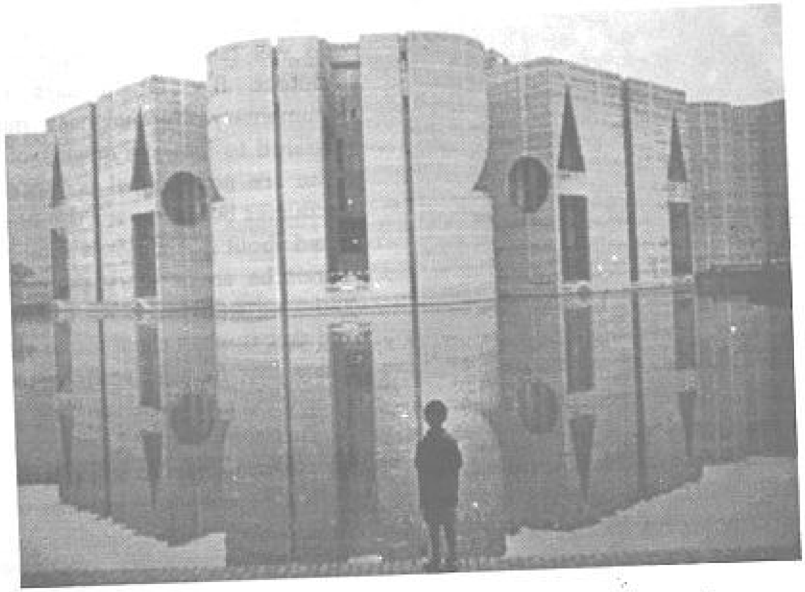
This is what makes this documentary such a beautiful film. It's sub-title; "A Son's Journey" is really what it is; Nathaniel's journey or attempt to reconcile himself to the



nature and legacy of a father he never knew. But it is also a journey the audience takes because these incredible colleagues of Louis' inform it. Also because it is not overly subjective nor does it seek to exculpate or elevate its subject. It merely lets those who knew him best talk about Louis as a human being and as an architect. It is hard to imagine anyone coming away with the impression that he was less than extraordinary and exemplary in both regards, even if he sacrificed certain familial obligations to his art. The beauty and value of "My Architect" is its tacit implication and revelation that, while great art may not justify less-than-exemplary behavior as a spouse or a parent, it does, to some extent, illustrate the sacrifice which must be paid and the price, in human terms, that is exacted from those who deign to work to the same standards of beauty and perfection inherent in the works of G-d.

Movie Review

By Jeffrey M. Freedman, Special to Iranian Jewish Chronicle



My Architect: A Son's Journey

A FILM BY NATHANIEL KAHN

This is one of the most beautiful documentaries I have seen in a while, and it is hard to say why. There are definite Jewish themes because the architect in question, Louis I. Kahn, was Jewish even if he only acknowledged this marginally (His son, the documentary maker, Nathaniel Kahn, is a "half breed"). Much of the film's power is derived from the fact that many of the people Nathaniel interviews are fascinating, learned, sincere individuals who were privileged to know Louis Kahn. Basically the movie is about the son's attempts to find out more about his father who changed architecture in a profound way but died when his son was a young child.

It's a very personal look at Nathaniel's attempts to get to know someone he only vaguely recollects. His father was a polygamist who had two illegitimate wives, two daughters and one boy. Nathaniel travels a good part of the globe in search of his father's colleagues, particularly those who can provide him with clues to who his father was; particularly how he was able to accomplish so much ground breaking work as an architect although he only built a few buildings and financially had nothing to show for his career. By conventional standards, he was a dismal failure as a father and husband.

Anyone who believes success is a home, family and stable job would also give Louis low marks in these departments. He was, as is acknowledged when Nathaniel goes to Israel, a nomad. He never put down roots anywhere. He was too much of a free spirit and too unconventional to be constrained by the things that limit most 'responsible' people in our society. Only one sorry former colleague impugns Louis' work and only the most miserable of his three wives suggests he was derelict in his duties as a husband and father. The beautiful thing about this documentary is that it also illustrates quite clearly, through Nathaniel's discovery of his father, that Louis exonerated his unconventional lifestyle by remaining true to his artistic calling as an architect.

One of my favorite parts of the film is when Nathaniel talks to his former art history professor at Yale, Vincent Skully. He says Skully always talked about Louis as if he was an ancient hero of his who wanted to make everything perfect.

"In Jewish mysticism, which I know almost nothing about," Skully says in the film, "G-d can only be known through his works. And since the Messiah hasn't come yet, the works of any Jewish architect might be the works of G-d." He goes on to say that the beautiful light and ethereal qualities in Louis' work "...makes one feel he was in communication with this fundamental thing, that G-d is in the woks."

Many of the dishes Soans encountered on his journey in Israel have also been published in an actual cookbook. Aptly titled "The Arab-Israeli Cookbook" (Aurora Metro, London, 2004), the book has won several cooking awards, including "Most Innovative Food Cookbook." "The dishes are all deeply personal statements and have real importance," says Soans. "They represent a glimmer of hope in these dark times," Soans continues.

Overall, the play presents a fairly balanced set of stories though certain points-of-view are left out by necessity. One audience member in particular complained that there was no Israeli soldier's point-of-view during the telling of the 40-day standoff at the church of the Nativity. With the play already clocking in at over two hours (which can be torturous if you go in on an empty stomach), certain things had to be cut. Of course, for every audience member that complained the play was anti-Israeli, another asserted just the opposite. "It's interesting how much one's perception of the play is filtered by one's own politics," Fantasia noted. As for the occasional complaint that the play doesn't attempt to solve any of the conflict it presents, Soans says "If I could resolve the conflict, I would get the Nobel Peace Prize... All I can do is try and stage the play."



"The Arab-Israeli Cookbook" finished its American premiere at the Met Theatre on June 26, 2005. Below is a recipe from the book, for your cooking pleasure.

Stuffed Zucchini And Stuffed Vine Leaves With Chicken *by Nadia*
(Kusa mahshi u waraq dawali)
*this and more recipes can be found in "The Arab-Israeli Cookbook"
(Aurora Metro, London, 2004)

Ingredients, *Serves 6-8*
1 large chicken, cut into quarters and marinated for at least an hour in lemon juice and salt; 1 kilo zucchini (courgettes);
vine leaves, enough for two layers and some to cover; 5 tomatoes

For the stuffing
100g rice; 200g minced beef fillet; pinch salt; pinch allspice
2 tablespoons olive oil; a little margarine

Mix all the stuffing ingredients together in a bowl. Slice one end off the zucchini, and, using an apple corer, scoop out most of the flesh. Save the flesh for the soup.

Wash the zucchini in salt water to harden. You don't want them to split. Stuff them two-thirds full with stuffing which will expand once it starts to cook.

When you have done the zucchini, take a pile of fresh vine leaves, and boil them for two or three minutes in unsalted water. Using a slotted spoon, remove them and put them on a plate. Take a vine leaf and put a heaped teaspoon of the stuffing in the middle, fold the two bottom parts of the leaf upwards, then fold the sides in, and roll the whole thing upwards into a small parcel, keeping it tight and pushing the air out as you go. The secret is not to put too much of the mixture in the middle, just a little and flatten it sideways, so it is like a small sausage in the middle of the leaf.

Slice two tomatoes and place in the bottom of a large saucepan. Put in half the stuffed vine leaves, then the stuffed zucchini, then another layer of stuffed vine leaves and on top of that the four pieces of marinated chicken. Finally, slice the remaining three tomatoes and place on top. Cover with any loose vine leaves you have left over almost to the top. Press the whole thing down using a heatproof dish that you leave on top.

Pour boiling water into the pan until the water level in the pan reaches the bottom of the heatproof dish. Cook gently until all the water has been absorbed. It should take three quarters of an hour.

By Elihu White, Contributing Writer

TWO PARTS FOOD, ONE PART POLITICS

"THE ARAB-ISRAELI COOKBOOK" DELIVERED UP A CULINARY DELIGHT OF INTIMATE THEATRE



Even in a town as crazy as Los Angeles, food is a binding force among Jews. My recent Passover meal is point and testament. Guests around the Seder table included: a dominatrix by night, a labor organizer, a Sunday school teacher and me. The conversations ranged from enlightening to outright offensive, but the food was always delicious. And so it is too with the Met's presentation of "The Arab-Israeli Cookbook", by Robin Soans.

Called a "verbatim play", the piece is structured from a collection of actual interviews, documentary-style, that Soan's gathered from all over Israel, including the occupied territories. The interviews are then juxtaposed and interlaced to give a variety of viewpoints, sometimes on the same incident. Most poignant is the telling of the standoff that occurred in Nazareth at the Church of the Nativity.

Each story is centered around food. "Everyone in the Middle East is passionate about food, and if they were talking about food, it would stop them getting propagandist," explains Soans. The result is a rich heritage of recipes and stories that capture the humanity and pain boiling below a population that has to deal with the constant reality of bomb-threats, demeaning security checkpoints and random death.

Soan's first discovered this style of playwriting in the 1995 when he acted in "Waiting-room Germany" by Klaus Pohl. "Not one of us was particularly confident that the play would be interesting, let alone hold an audience's attention," said Soans. "As it happened, we couldn't have been more wrong. There was something so immediate and truthful about the material."

All of this is accented by director Louis Fantasia, who manages to make it intimate, as if it is us and not the author who is actually there, gathering these stories over a well-cooked meal. Nine actors play over 40 different roles, and almost all of them cook live on stage. If the smells of the authentic dishes do not draw you in (the dishes range from simple hummus to kusa mahshi u waraq dawali -- stuffed zucchini and stuffed vine leaves with chicken), the superb acting will. The only weak performance came from Iman Nazemzadeh. While inspired, his greenness showed in comparison to the rest of the experienced cast. Regardless, the result is a hypnotic and voyeuristic look into these people's lives – an experience I have only rarely encountered in my two trips to Israel.

The actors had to draw from a variety of sources to really understand their characters. For Dre Slaman, connecting to her Arab characters was extremely difficult. Though Palestinian and Lebanese by origin, she grew up a practicing Catholic. One of her characters is a Palestinian woman who celebrates the martyrdom of her brother, killed by an Israeli helicopter. "The big challenge for me was just finding out the information. People [in my family] just don't talk about it." Ultimately, the key was to focus on the common humanity in all the characters. Sarah Bell, who played the mother of the boy, puts it best. "She's not so much talking about how she feels as a Palestinian woman. It's how she feels as a woman and a mother."

Although weighted with heavy stories – like the experienced shopkeeper who survives a suicide bombing and declares that day his re-birthday – the play is spiced with lighter moments as well, like the gay Jewish man who exclaims that the best part of going to a club is getting frisked by the straight security guards. There was also the story of the older retiree who happily declares that he only drinks one beer a day... sometimes two, but never more than six.

we built this, so you're supposed to carry the torch and don't go down'".

Comedy is not the only arena young Iranian Jews have ventured into. The film industry has also attracted a number of artistic individuals from the Iranian Jewish community.

Azita Zendel is perhaps one of the shining stars among a handful of creative Iranian Jewish filmmakers who have encountered growing success in the industry. Prior to forming her own production company, Zendel worked for four years as an executive assistant to acclaimed writer-director Oliver Stone and collaborated with him during the making of many of his films including "JFK", "Nixon", and "Natural Born Killers".

"I guess I have stories inside of me that need to be told and I just love the work," said Zendel. "G-d knows it's not an easy route but I really couldn't see myself doing anything else".

Zendel said she never encountered objections to her career decision from her family and credits her success to her parents who exposed her to the performing arts at a young age.

"When I was six my mother enrolled me in singing and music classes in Iran which I really enjoyed," said Zendel. "In the U.S. I took acting classes, modern dance and was in a few musicals".

Following her graduation from UCLA with a Bachelor's degree in Communications and after having attended UCLA's Film School, Zendel said she was motivated to finally write, direct and produce her own independent film "Controlled Chaos" which was released theatrically a few years ago in limited showings. Unsurprisingly the film is about the craziness that one Hollywood assistant experiences while working in the entertainment industry.

"It's taken nearly 10 years to make my movie because of the gaps in my education and I went back to supplement my film education," said Zendel. "I'm also trying to distribute it with my company and I'm releasing the film on DVD soon along with a career guide book for interns and assistants who want to get into the film industry."

Zendel said that while Iranian Jewish parents may be concerned with the financial stability of their children, the pressure they place on their children to enter professional careers may be unproductive.

"To be honest with you, the parents aren't so wrong by saying their kids should have something else to fall back on," said Zendel. "What I mind is when they actually try to kill that desire in kids for the arts by bad mouthing the arts".

With their exposure to American pop music, young Iranian Jews have additionally ventured into the music realm. One emerging band in Southern California that has stirred the attention of many in the Iranian Jewish community is "Baba Kazah" that has synergized Rock, Pop and Reggae music to forge their own cutting edge sound.

What, Iranian Jews playing Reggae music? Yes, Baba Kazah is the brainchild of Robert Kavian and Sam Dagighighian, two young Iranian Jewish friends whose musical and lyrical talents have also caught many in the music world by surprise because of their group's funky name and unique twist to Reggae music.

"It strikes people in a pretty intimidating way to see guys like us being the main part of this project because they'll be expecting a dude with dreadlocks and a joint hanging out of his mouth – but we don't really have that image," said Kavian.

To the complete surprise of the Iranian Jewish community, nine years ago the two friends formed their own band and independent record label in order to create the music they love but have still kept their day jobs in property management and engineering.

"It's true that some Persians may look down on young musicians like us pursuing entertainment careers but we have both always recognized our Jewish background of fine world musicians like George Gershwin, Yehudi Menhuin and Bob Dylan," said Kavian.

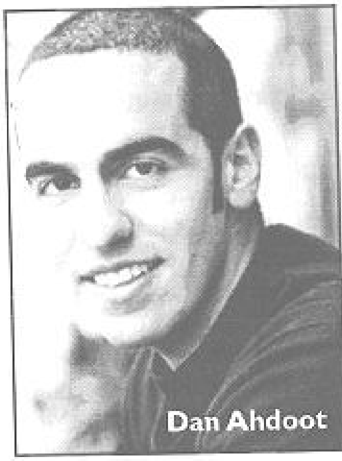
Aside from releasing two albums in the last few years and receiving musical acclaim from critics and audiences, Baba Kazah's talented musicians also drew the attention of legendary Reggae drummer Sana Davis who was inspired enough to perform with the band on their latest CD.

Many of the younger generations of Iranian Jews pursuing careers in the entertainment business said that while they were willing to accept criticism from those in the older generation, they were optimistic that their success would soon turn their critics in the community into proud fans.

Karmel Melamed is an internationally published freelance journalist in Southern California, karmelmelamed@yahoo.com



By Karmel Melamed, Contributing Writer



Dan Ahdoot



Azita Zendel



Marvin Kharrazi

YOUNG IRANIAN JEWS breaking with traditions by getting into the ENTERTAINMENT INDUSTRY

Ask him what his name means in English and Iranian Jewish stand-up comic Marvin Kharrazi will sarcastically retort "satisfied donkey!"

The generation of young Iranian Jews, whose parents fled Iran more than 26 years ago after the collapse of the late Shah's regime, are now grappling to forge their own identities while also trying to honor their families' wishes in career choices.

Kharrazi is just one of a growing group of talented and aspiring young Iranian Jews living in Southern California and New York that have broken with their community's career expectations of becoming doctors and lawyers by pursuing their dreams of working in the entertainment industry.

"I still can't have a conversation with my mom without her pleading with me to return to law school, or even consider medical school!" said 31-year-old Kharrazi that frequently performs at many Los Angeles area comedy clubs.

But Kharrazi is not alone as a stand-up in his community. In fact he's got stiff competition from Dan Ahdoot, an emerging Iranian Jewish comedian from Great Neck, New York whose hilarious routine about life as a second generation Iranian American landed him a spot as a finalist on last season's NBC's reality show "Last Comic Standing".

"I've seen a lot of changes in our community. After my TV appearances I've received e-mails from other Iranian Jews saying 'I'm a lawyer or a doctor and I don't want to do this anymore'," said 26-year-old Ahdoot.

Five years ago Ahdoot almost joined the ranks of many of his peers in medical school after graduating Johns Hopkins University as a pre-Med. undergraduate. But something changed for Ahdoot at that crossroads in his life. He said he realized he was not happy with the path he had been taking. One day, much to the chagrin of his family, he decided to completely abandon the prospects of medical school for a shot at becoming a professional comedian.

"My whole family was basically against it but I used that as a motivation to prove them wrong," said Ahdoot. "Life is too short and you have to take risks. That's basically what I did and thank G-d it's paying off."

In fact Ahdoot's uniquely introspective stand-up routine about growing up with traditional immigrant parents while trying to make his own way through life has not only earned him acclaim from audiences but also first prize awards at both the Philadelphia Comedy Competition in 2003 and the New York City Triad Comedy Competition in 2002.

Ahdoot said many Iranian Jewish families have strong desires for their children to receive high educations and join the ranks of other successful professionals because a large segment of these families was forced to leave behind vast fortunes in Iran more than two decades ago.

"Education is almost as important as money in our community because it's something no one can take away from you," Ahdoot said. "Most parents in the community believe that 'we came here with nothing and

for Friday night: not only will you be able to control what is being served, but also your wife will experience it as a break from her usual chores. Make Shabbat a day of enjoyment, and even if your wife still doesn't agree with all of your newfound observance, she's bound to become more accepting.

Dear Khanomi,

I am a 37 year-old man who has been married for seven years now. My wife is 35 years old and our friends do not understand why we have not started a family yet. They claim that she is "getting older" and they keep pressuring us to make a move now. Neither of us really feels ready to take on that kind of responsibility; in fact, the more we talk about it the more we entertain the idea of not ever having kids. My wife and I feel like we should firmly decide not to have kids, but we do not know how to tell family and friends without getting attacked from all sides. If you can shed any light on our dilemma, we would be so grateful.

Thanks,

~CHILDLESS AMONG PARENTS

Dear Childless,

It is frustrating when others are meddling in your personal life and making you feel inadequate for making different decisions from them. But the bottom line is that it is your life and you have to do what makes YOU happy. It is true that a rather large proportion of the population nowadays believes that making children is a necessary part of life, much like breathing. People use their children as vehicles onto which they can leave a legacy behind, pass on their cultures and traditions and maintain the family identity. All of these things can be wonderful things to wish for, but may not fit every married couple's lifestyle. Giving into social pressure, or worrying about being physically "too old" if you wait, are invalid reasons to have kids when you are not sure you want them, just to avoid confrontation. You can always adopt later on if you change your mind or come to a definite decision. You are still young. Having children is a lifetime commitment, and no child should ever be born into this world to two parents who are uncertain whether he or she is a blessing or a curse. That is not only detrimental to the child's development, but will affect all those around that child for many years to come. If you feel unprepared for the obstacles and challenges that parenthood brings, please wait. If you decide you will never be prepared for parenthood, your friends should respect your decision and support you. Being a parent is not for everyone. It means a life that puts children's needs first. You have to be prepared to give them all the love, attention, support, proper education and protection that they demand and require without a second thought. Each couple should make their own personal decision, because in the end it is that couple that has to deal with a sick child crying at 3 AM because his/her tummy hurts, leaving work because the child has had an accident at school and needs to be picked up, and educating the child about all the wonderful and not so wonderful things in life. Some people believe that "we are the physical manifestation of our parents' unresolved issues." Everything that the parents are dealing with at the time of the birth of a child will affect and shape how that child develops. If you bring a child into this world with mixed feelings about kids, you are setting them up to feel like they are invaluable, invisible and unworthy of love. Be good to yourselves and really consider all of this before you make a final decision. What your gut and heart will tell you will be the right thing.



Dear Khanomi



Dear Khanomi,

I'm a forty-four year old man who recently became more observant. I've been going to classes with a rabbi, I've been praying three times a day and I want to keep Shabbat and kashrut. However, I'm also married and have two kids, who are ten and six. My wife is less thrilled about what she calls my "Jewish awakening", "fruming out" or "three-times-a-day spirituality" and is being adamant on not having a kosher kitchen. She also does everything she can to prevent me from praying, like sending the kids to get me to do something that she just remembered needs to be done - and that usually can wait. Not a Shabbat passes without her picking out a fight, usually about the T.V. or music. What should I do?

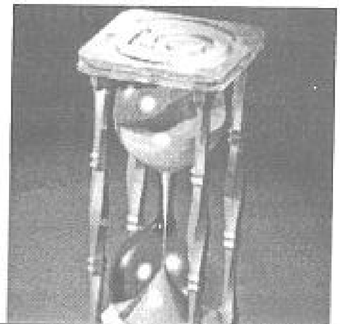
~FORCED TO BE SECULAR IN L.A.

Dear Forced,

First of all, congratulations on the steps you are taking to connect with G-d and Judaism. Now, a word of advice: don't fly so quickly that your wife can't follow. From your description of her reaction, I have to say that she seems scared. Remember – when she married you, more than ten years ago, you clearly were not observant. Your rediscovery of Judaism might be seen as a very unexpected change, which is usually unwelcome. That being said, please remember that there are steps to all the changes you want to make, and the quicker you want to implement those changes the likelier you are to feel overwhelmed and to throw all to the air. The same applies to your wife and kids. If you want to begin observing kashrut, I suggest you become vegetarian in your house and eat meat in a kosher restaurant, having a nice meal out with all your family. You shouldn't have trouble finding kosher restaurants in Los Angeles. With time, and I repeat, a lot of time, you can move to the next step of having separate dishes. In the meantime, know that you won't be committing an averah, a transgression, by eating in your family's dishes because of several principles in kashrut. The most important is noten taam lifgam, something that gives a disgusting taste. Here I am applying the principle regarding soap, which I am sure you use when washing dishes. Ask your rabbi about this principle to learn more, and remember to point out that you are under duress – you cannot be forced to choose between your family and Jewish observance. As far as praying is concerned, find yourself a good synagogue and begin praying there. Morning and afternoon minyanim abound in L.A. and I'm sure you will find yourself in a good community. Finally, regarding Shabbat, if you begin making it a day in which you are at your best, if you create an atmosphere that everyone enjoys, your family will want to be part of it. Instead of focusing on the "don't turn the T.V. on" aspect of it, suggest that you all go to a park, or suggest a family game, or play in your backyard if you have one. Try to cook a meal

By Menahem Zilberman and Professor David Gadish

The times they are a-changin'



A Guide for the Office Drifter

The writers, from "Gadish Management Consulting," are Professor David Gadish, owner and CEO, and Menahem Zilberman, Director of Marketing and Business Development. "Gadish Management Consulting" helps small and medium size firms grow, get more efficient, track and realize their goals. Every month we dedicate this column to a management issue for the benefit of our readers who are in business or dream of it. Please react, ask, consult, argue, drink something and come down at info@gadish.com

Come gather 'round people
Wherever you roam
And admit that the waters
Around you have grown
And accept it that soon
You'll be drenched to the bone.
If your time to you
Is worth savin'
Then you better start swimmin'
Or you'll sink like a stone
For the times they are a-changin'. (Bob Dylan 1964)

As far as we can see, there are only two possibilities:

1. Your business needs changes.
2. You know there is no need to change anything, and it means you are either tired or blind.

Why?
What do you mean why?
Why change?

Because if you do not make changes, business dries up and fall down.

We live in a fascinating world of changes. The speed of change is constantly multiplying. If you do not change, the competition will eat you alive.

You may respond:

Yes, but I saw a story on television about a shoe store in London that has custom designed shoes for their customers for over 250 years and they never change a thing.

Oh yes? Did they show this shop on television 200 years ago?

To make changes it is better to appoint an outside-qualified expert to evaluate the company's situation. An outsider will see what you miss and will have no interest keeping things the same.

After you receive a plan for change, you want to brief your management associates to make them familiar with the details and to let them participate in the process. So what changes are we talking about?

- Change in management structure.
- Change in the workers' positions. Too often you have a worker that was promoted until he/she reaches the point where he/she is no longer efficient.
- Change in some business processes.
- Change in technology.

Hopefully this rang true for some, and opened doors for others. *Ready to make change?*

Please join us as we present

the 2nd Annual HIAS West Coast

Scholarship Awards Ceremony

Wednesday, September 7, 2005 ~ 6:30 pm.

Skirball Cultural Center
2701 N. Sepulveda Blvd.
Los Angeles, Calif.

Please RSVP by Friday, August 19, 2005
by calling 310-927-0395.
Clearly state your name and the number of guests you will be bringing.
Or email your information to: leah.weiner@hias.org

امیدوارم شما را ببینم

HIAS

southern kingdom, and so the First Temple continued to exist.

The years 722-721 BCE are extremely important in the history of the Jews of Iran, for it is at this time that some people believe the first Jewish exiles, known as the 10 Lost Tribes, wandered or were forced into Iranian territory. This is often referred to as the First Exile. In Iranian history, this era runs relatively parallel to the Median Empire, which existed in Iranian lands from approximately 700-550 BCE. One must note, however, that using this date as the beginning of the history of Iranian Jews is hardly definitive by historians' standards. The evidence suggesting that some or one of the Lost Tribes ended up settling in Iranian territory is questionable. This is not to say that it is wrong. One can go with tradition or favor some historians' views and call this the beginning of Iranian Jewry.

It was not until the destruction of the First Temple about 150 years later that we have irrefutable evidence of Jewish refugees in Iranian lands. In 587-586 BCE, the Babylonians who were led by Nebuchadnezzar sacked the southern kingdom of Judah. Jerusalem and the First Temple were destroyed and the Jews were sent into their fifty years of exile known as the Babylonian Exile. This is sometimes referred to as the Second Exile. In their Diaspora, the Jews began to resettle and acculturate into the new lands.

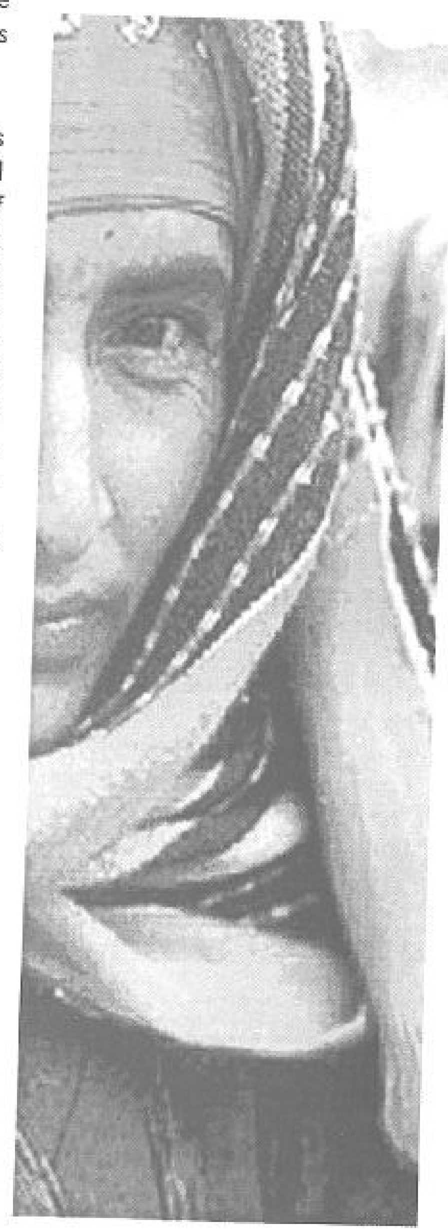
Then comes the Persian Messiah—Cyrus the Great, the Achaemenian king. Cyrus, emerging as the king of the Persian Achaemenian empire in 559 BCE and defeating the Babylonians in 539 BCE, issued his Edict of Cyrus one year later in 538 BCE. This extraordinary Edict allowed the Jews to return to Jerusalem and rebuild the Temple using funds from the Persian treasury. The book of Ezra in the Hebrew Bible's Writings tells us about the Edict of Cyrus:

Now in the first year of Cyrus king of Persia...the LORD stirred up the spirit of Cyrus king of Persia, that he made a proclamation throughout all his kingdom, and put it also in writing, saying: "Thus saith the Cyrus king of Persia: All the kingdoms of the earth hath the LORD, the G-d of heaven, given me; and He hath charged me to build Him a house in Jerusalem, which is in Judah. Whosever there is among you of His people...let him go up to Jerusalem, which is in Judah, and build the house of the LORD."

Playing roles in this rebuilding were the famous Iranian Jews Ezra the Scribe, the prophet Daniel, and Zerubabel, the grandson of the last Judean king before the Babylonian defeat. It was not until the time of one of Cyrus' successors, Darius, circa the years 520-515 BCE that the Jews completed the rebuilding of the Second Temple, the Temple which lasted about 600 years – until the year 70 CE when it was destroyed by the Romans.

Not all the Jews in Persia returned to Israel when Cyrus proclaimed his Edict. Many of them remained in Persia, having already settled down and beginning what would become the long tradition of Jews in Persian lands.

Next month, we shall voyage into the eras known as the Second Temple and Persian periods.



By J.S. Cohen, Contributing Writer



History of the Jews of Iran

PART I OF VI

INTRODUCTION TO THE SERIES

To those who are neither Iranian nor Jewish, it might be hard to imagine that there would be a great bond between these two peoples in light of the current bitter strife of the two governments of the Islamic Republic and the Jewish State. Yet, as any historian would tell you, these two old civilizations have not only crossed paths but have co-existed and produced some of the greatest achievements within Jewish and Iranian history.

This six-part series, generally titled "The History of the Jews of Iran," will attempt, in what I find to be excruciating brevity and generality, to outline the history of the Jewish people within Iranian civilization. The history of our people is so long and complex that it pains me to reduce it to brief synopses. Nevertheless there is a great value in seeing the highlight reel of our history.

The first part will begin at the earliest phases of the history of the Jews in Iran, namely the First Temple period. From there, each subsequent part will move chronologically forward until the sixth and final part touches on the modern and current situation of Iranian Jewry.

PART I:

The Early Traces of Persian Jewry: *From the First to the Second Temple*

Jewish history is usually partitioned into eras by the occurrence of certain tragedies or achievements. Ancient Jewish history in particular includes eras frequently called "The First Temple Period," "The Second Temple Period," and even "The Persian Period." This month's history deals with the First Temple period. Next month, we shall explore what is known as the Second Temple and Persian periods of Jewish history.

The first great Temple was built in Jerusalem during the time of King Solomon, that is circa 965 BCE, which means approximately 3,000 years ago. Solomon was the king after King Saul and King David. Married to the pharaoh's daughter, Solomon is portrayed in the Book of Proverbs as a king with great divine wisdom. Indeed it was a peaceful time during Solomon's reign—the kingdoms of Judah in the South and Israel in the North were united, and the Jewish people could prosper in their new centralized place of worship, the First Temple.

This peace was not long-lasting, though. After the death of Solomon and the division of the kingdoms into Judah and Israel, the Assyrian empire, one of the strongest in ancient Near East, sacked the northern kingdom of Israel in the years 722-721 BCE. This did not affect Jerusalem, located in the

PHARAOH'S ACCUSATION

When Genesis ends, Joseph's ingenuity secures a haven in Egypt for himself, his father Jacob, and his eleven brothers and their families. Joseph saves Egypt from famine and is well esteemed by Pharaoh. Joseph's relatives are permitted into Egypt as refuge from the famine that ravaged Canaan.

They live there for some time, until all these familiar characters die off: Jacob, Joseph and Pharaoh himself. But the Israelites dwell quite well in Egypt until "the land [is] full of them." And this is when a new Pharaoh comes to power, a Pharaoh who "[knows] not Joseph." This second Pharaoh is the one of Biblical fame, the one who enslaves the Israelites and attempts genocide by ordering boys born of Israelites to be thrown into the Nile.

What rationalization does Pharaoh use to justify enslavement and genocide? He claims that the Israelite population was growing tremendously, and they would join with Egypt's enemies to destroy them. In other words, the Israelites would not be loyal Egyptian citizens.

Was there evidence for Pharaoh's accusation? None that we know of. But he did not need any. He was Pharaoh, a divine monarch whose word was law, not a graduate student defending his dissertation. His propaganda was enough, and the Israelites were enslaved.

THE DRAMA CONTINUES

The accusation of Pharaoh was the first, but certainly not the last time this accusation was leveled at Jews. Ever since the Diaspora, Jews have been considered aliens everywhere they go. Sometimes it is beneficial for their host countries to tolerate them. Sometimes it is more beneficial to oppress them. But seldom are Jews actually considered full-fledged citizens of their host countries. Say what you will about Napoleon Bonaparte, but one of his little-known actions was to grant citizenships to Jews in the lands that he conquered. This was one of the first times Jews were even considered for citizenship.

Indeed, the earliest action of Nazi Germany was to gradually remove citizenship rights from German Jews. Some of the victims of the Holocaust brought their World War I medals with them. They hoped to use these decorations to prove to their Nazi captors that they were loyal German citizens first, veterans of the German army during the Great War. But to the Nazis, they were Jews first, non-Germans, and were executed along with the rest.

The unique genius of the United States- and possibly the source of her greatness- is her melting pot of cultures and races from all corners of the globe. And though the U.S. has always had her trouble with racism and ethnic squabbles, it has almost never reached the levels experienced in the old war. In that war, ethnic warfare still wages, and European nationalist tensions only "abated" after World War II (though even this assertion is questionable). In the U.S., Jews can be citizens on equal footing with anyone else and this was the case even before Israel was re-established in 1948. There are anti-Semites who want to stop this; who sling tar at the ADL and AIPAC with slurs that resemble Southern Bigots attacking the NAACP. Their slurs are the same as Pharaoh's. Fortunately, the U.S. will not likely fall for their demands to restrict Jews, at least I hope.

By Benjamin Epstein, Contributing Writer

Anti-Semitic Mythology

It's been a week since the Jewish girl I was pursuing told me that she's too busy for a relationship. And so far it appears that is the end of that. Alas. When will I ever date a Jewish girl again, let alone like her? Hopefully soon. But until then, here is another column.

This following anti-Semitic myth is one that I have seen thrown around quite a bit. At first I ignored it because of its transparency, but I realized there is an anti-Semitic concept in it that is a lot older than it appears. In fact, this anti-Semitic myth is so ancient that it appears in the Torah, in the opening lines of Exodus. So let's take a look at it, and acknowledge its presence.

MYTH #8:

THE MYTH OF DUAL LOYALTIES

For the last two months I discussed the Protocols of the Elders of Zion, which is perhaps the most direct manifestation of the myth of dual loyalties; that is, the idea that Jews are not loyal to their nation of citizenship, but rather to the Jewish collective instead.

Today, the myth asserts that, far from being loyal American citizens, Jewish Americans are more loyal to Israel than to the U.S. Therefore Jews should not be trusted, since they will sell out American interests for those of Israel's, given half a chance.

The type of people who make these assertions also assert that Israel is (or should be) an enemy of the United States. They will claim that American Jews (by this point they'll probably call Jews by the more dubious label "Zionists") should be- guess what? Restricted, deported or in some other ways limited.

The person making this argument will ask a defender of Jewry or Israel to choose one or the other: "Who are you for? America? Or Israel?" When one answers that it is possible to support both, they insist one be chosen over the other.

When I was a kid, I would ask my mother if she loved me more than my brother. Being the wise woman she is, my mother never answered, to my eternal disappointment (I mean, she couldn't possibly love him more than me, could she?).

There are a number of reasons to be supportive of both America and Israel: both are good places for Jews. Both stand on the front lines of the war against terror. Few other nationalities are asked to make such a choice. So we ask again, what is special about the Jew?

It turns out this demand for a loyalty oath is not unique to our period of history.

equivalence between those who employ terrorism as a political tool and those who take defensive actions to stop it, between those who intentionally attack innocent civilians and those who attack terrorists to protect innocent civilians. As such, the mindless divestment scheme is a setback to the peace process.

Moreover, divestment validates, rewards and further promotes Palestinian terrorism by giving extremists hope that, ultimately, the world will allow Israel to be destroyed. Palestinian terrorism, first and foremost, is grounded in a rejection of Israel's right to exist. Peace will not come until the Palestinian people accept Israel's right to exist and foreswear violence. As such, the primary responsibility for ending extremist terrorism rests with the Palestinian leadership. Thus, any policy that gives Palestinian extremists hope that Israel can one day be wiped off the map plainly exacerbates the violence.

Finally, divestment talk comes at a strange time for Christian leaders to punish Israel. Israel is unilaterally planning to withdraw from and abandon Israeli communities in Gaza, continues to release Palestinian prisoners in good-faith gestures, has ended its policy of destroying the homes of Palestinian terrorists and has reconfigured its security fence so as to include less West Bank land than originally planned. But despite Israel's tangible steps toward peace, Protestant divestment presses forward seemingly oblivious to and unmoved by the new facts on the ground.

Sharing a deep commitment to social justice and human rights, the Jewish and Protestant communities are natural allies whose combined efforts should be aimed towards reconciliation, not division. For those organizations whose divestment campaigns are misguidedly yet innocently motivated by a desire for peace, there are better ways to communicate concerns and better causes to champion than seeking to weaken the only democracy in the Middle East. Most urgently, church leaders could speak out against Palestinian hate and extremism and confront ruthless regimes in Damascus and Tehran. Yet, divestment seems so much simpler.

By Sam Yebri, Contributing Writer

A MISGUIDED DIVESTMENT

Israel and the Powers that be

One year after Presbyterian Church USA passed a resolution demanding divestment from companies that do business with Israel, a growing number of Protestant churches have considered imposing similar economic sanctions.

Last summer, the annual General Assembly of the Presbyterian Church, boasting nearly 3 million members, officially equated the Jewish state with apartheid South Africa and voted to stop investing in Israel. Since then, the Episcopal Church, the United Methodist Church, the United Church of Christ and the Disciples of Christ have all mulled divestment as a way, they believe, to promote Middle East peace.

Such anti-Israel divestment rhetoric by a number of politicized Protestant church groups is the latest battle in the Israeli-Palestinian public-opinion war. In an effort to portray Israel as "an apartheid state," divestment calls are being led by Palestinian charities and non-governmental organizations that receive funding from sources such as the Ford Foundation, the European Union and individual governments. For some, the motivation behind divestment remains ideological opposition to the existence of Israel. The majority of these church groups, however, are victims of repeated exposure to simplistic and biased images of Palestinian victimization, distorted history and rhetoric blasting Israeli "occupation."

> In numerous ways, **the campaign to divest from Israel openly undermines the peace process, promotes extremism, rewards terror and harms the fragile relationship between Jews and Christians worldwide.**

First, divestment as a policy focused solely on Israel shamefully paints Israel as the world's worst violator of human rights. While demanding morally responsible investment is laudable, divestment efforts that are not universally applied but rather focused uniquely on Israel, no matter how nuanced, smack of discrimination. Why is Israel, as the Middle East's sole bastion of democracy and religious freedom, singled out, but not China, Iran and Syria? Moreover, the resolution approved by the United Church of Christ, for example, demands that Israel take down its security fence, but does not ask Palestinians to cease terror attacks against Israelis, purge hate being inculcated in schools or remove from the Palestinian Charter the call for Israel's total destruction.

Second, divestment from Israel unjustly equates Israel with the anti-Apartheid South African regime that divestment helped depose two decades ago. Such a parallel is simplistic at best. Israel's so-called "apartheid" fence is a product of the Palestinian's murderous ways. Without Palestinian murderers, there would be no fence. Without Palestinian murderers, there would be no checkpoints.

Further, divestment further isolates Israel at a time when the Jewish State is making difficult unilateral concessions in exchange for nothing other than Palestinian promises and diminished international scorn. Symptomatic of the simplistic international understanding of the Israeli-Palestinian conflict, divestment's fundamental flaw is its moral

By Julia Nissim, Contributing Writer

The Top Ten Reasons to Send Your Kids to Jewish Summer Camp

It's one of the oldest traditions in the Jewish-American Diaspora. Jewish children have been going away to summer camp for almost as long as we have been facing east to pray. For those parents who suffer mild separation anxiety over a sleepover and cannot begin to imagine the consequences of parting ways for sleepover camp, I have conveniently provided you with The Top Ten Reasons to Send Your Kids to a Jewish Summer Camp.

10. When else are they going to use the prayers they learned for their Bat/Bar Mitzvot?

9. It could be their big break—lots of famous Jewish actors caught the acting bug at camp after starring in their camp's drama club productions of musicals like Annie, Joseph and The Amazing Technicolor Dream Coat, and Bye Bye Birdie.

8. It's the only time they won't complain about picking up their garbage, making their beds, and getting up early—at least, they won't complain to you!

7. Their melodramatic letters are priceless keepsakes—perfect material for your speeches and toasts at their weddings.

6. It's all about networking. Camp is basically a networking convention for those who need a parent or guardian's signature on legal documents.

5. Any place that gets them outside and keeps them there for more than two hours at a time is truly a place of G-d.

4. They learn very quickly to appreciate your home cooking!

3. A summer of canoeing, capture the flag and color wars has to increase their athletic ability…just a little bit…maybe?

2. By the time it's almost over, they actually start to miss you.

And the number one reason to send your kids to a Jewish summer camp is…

1. They always come back with a newfound love for Judaism, and for the six weeks that the feeling lasts—till about Yom Kippur—you don't have to fight with them as much about why they can't skip Hebrew school.

Talk Back

We welcome your diverse comments, questions, criticism and praise. All comments are excepted via E-mail at: **IJChronicle@yahoo.com.**

Please include your name and city. Comments should be no more than 150 words. We cannot guarantee that all comments will be published, as space is limited.

Here's your chance to talk back!

~Iranian Jewish Chronicle Editorial Staff

It's wonderful to see photos of our children and peers at community events in the Iranian Jewish Chronicle. It makes my friends and I interested in attending events! Next time we're at an event and photos are being taken, we hope to "make the magazine!"

~Cinthia F., Los Angeles, CA

Nelly Lopes' article, "The Many Faces of the Disengagement" was poignant, and written thoughtfully from someone who was clearly living in Israel, and experiencing things first hand. Political analysts would have written an entirely different piece on the same theme. The author vividly explained the current disengagement situation in Israel; right down to the colors of the flags people were waving in the streets. It helped me understand the people, and not just the governmental actions and issues.

~Diana H., Westwood, CA

Thank you for putting the article called "Make a Difference, Make a Living" by Saul Korin in your magazine. So many people think Persians are only about money, when in reality, some us want to make a difference, and work as something other than a doctor or lawyer. I want to do just that, but still want the professional recognition of working for a non-profit organization that has a good reputation for making positive change. This article was not only informational and helpful in my pursuit of a career, but also uplifting to see in an Iranian Jewish publication.

~Amy N., South Bay, CA

Your Voices From the Front section was very intriguing, and heartbreaking to read. Thank you for including stories from Israeli soldiers. And thank you to the soldiers for telling the stories.

~Nikolas P., San Fransisco, CA

The magazine is looking very good, but I want to see more risks taken both by the writers and by the editors and graphic designers.

~Alan Y., Los Angeles, CA

IRANIAN JEWISH CHRONICLE (CHASHM ANDAAZ)

Is published monthly by: Iranian American Jewish Association

A.k.a. SIAMAK (a non- profit organization)

An affiliated Organization of Jewish Federation Council of Greater Los Angeles

P.O. Box 3074 • Beverly Hills, California 90212 • Telephone: (310) 843-9846 • Facsimile: (310) 843-9266

..........Dariush Fakheri

Editor-in-Chief: ....Lisa Forstein

Managing Editor: ....Sandy Pedram

Copy-Editor: ....

Contributing Writers (English Section): ....Alison Marek, Amy Balfour, Benjamin Epstein, Cherina Eisenberg, Doreen Shenassa, Elihu White, J.S. Cohen, Jeffrey M. Freedman, Josh Zaretsky, Julia Nissim, Marvin Kharrazi, Menahem Zilberman, Ryan Bauer, Sam Yebri Soly Haim & Sara Nazarian

..........Ricardo Ilardo

Graphic Designer (English): ....Minoo Hamodot

Graphic Designer (Farsi): ....Lily Kahen

Marketing/Promotions: ....Asher Aramnia

Public Relations: ....

With the help and cooperation of other board members: Saeed Banayan, Asher Aramnia, Fred Fouladi

Annual basic subscription rate is: $26.00. • Single copy: $3.00 U.S. Currency Only. • For subscription please call: 310-843-9846.

From the Editor



Lisa Forstein
Managing Editor

Encounters with people at the grocery store have peeked my interest lately. Today I was in Wild Oats Market, standing in the soup section, when a lady accidentally turned the corner too quickly, and pushed her cart into my side. She said, "Sorry" with an uncomfortable apologetic frown and quickly turned into another isle. Why did she go the other way? Was she not going to the soup isle to get soup?

My other encounters in mainstream grocery stores include breathy polite murmurs such as "Excuse me" or "Pardon me" accompanied by an awkward, half smile, as the person scurries by too fast to make eye contact. These experiences are not only limited to stores that sell food. They also exist in Target, drug stores and specialty stores. People are even like this on the street. Why do I find these encounters unsettling? It is not that I want to have a strong bond with every person with whom I come into contact. Rather, it is just that I want to see people feel more comfortable in their own skin.

There are two places I have yet to experience such awkward encounters: on hiking trails and in ethnic supermarkets.

While hiking, passersby usually grant each other smiles and a hearty "good morning," or "hello!" Perhaps the endorphins they produce while hiking cheer up their spirits and encourage friendliness. Or maybe the types of people who hike are generally friendlier than non-hikers. But these people have to eat too, right? Take them off a mountain and insert them into a mainstream grocery store, and I wonder how they will act.

The other day, I went to Eilat market, and my experience was exactly the opposite of what I have described thus far. At this ethnic grocer, yelling, pushing, shoving and bumping into people are normal interactions. No one apologizes for the bruises marks they give each other, or for their blunt comments and gestures. No one avoids people by going into the next isle. Shoppers at Eilat market know what they want and obtain it by whatever means necessary.

Not everyone was mean and pushy, but some were. Regardless, I actually enjoyed their assertiveness, and their "no fear" attitude (though a healthy dosage of fear was instilled in me).

Is it because these people are Persian? Israeli? Jewish? Is it a cultural difference that teaches them to just be who they are and get what they want? Can Americans learn something from spending time in Eilat Market?

I think so.

I am not saying that I want to be pushed around. But I do not want people running away from me either. It would be nice for people to simply recognize other people and realize that their actions and reactions in public really do impact someone's day.

It would be nice to see people for who they are, minus the shields and masks they wear in public.

We are all shopping for the same purpose; to get the ingredients for a good meal, whatever that is to us. Food is wonderful. Shouldn't shopping for food be as well?

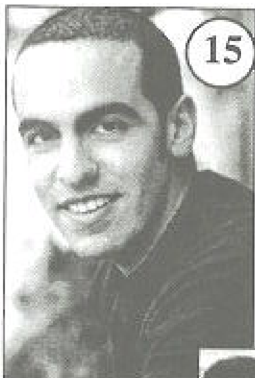
From my shopping cart to yours,

Lisa Forstein
Managing Editor

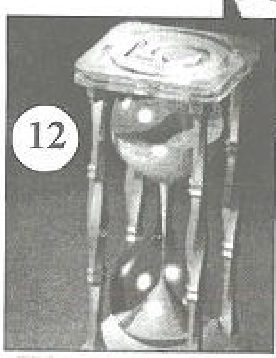
contents

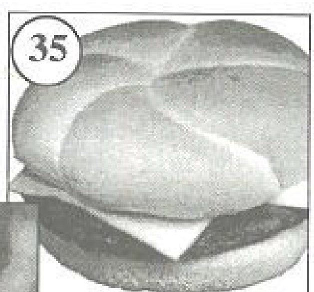














An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES

چشم انداز®
CHASHM ANDAAZ®

IRANIAN JEWISH CHRONICLE

No. 122 July/August 2005

International Judea Foundation
P.O. Box 3074 – Beverly Hills, CA 90212-9879